IslamHouse.com

كتاب توحيد

Author :

Muhammad Ibn sulaiman At-Tameemi



کتاب توحید

تألیف

امام محمد بن عبدالوهاب رحمه الله

ترجمه

اسحاق دبیری رحمه الله

بازنویسی و تحقیق

محمد ابراهیم کیانی

ح راشد الجمعة، 1430هـ
فهرسة مكتبة الملك فهد الوطنية أثناء النشر
محمد بن عبدالوهاب بن سليمان
كتاب التوحيد. / محمد بن عبدالوهاب بن سليمان؛ إسحاق بن عبدالله العوضي. – الرياض ، 1430هـ
14.8×21سم
ردمك: 978-603-00-3711-7
(النص باللغة الفارسية)
1- التوحيد 2- الألوهية أ. العوضي، إسحاق بن عبدالله (محقق) ب- العنوان
ديوي 240 1430 /7116

شناسنامه کتاب

نام کتاب:	کتاب توحید
تألیف:	امام محمد بن عبدالوهاب رحمه الله
ترجمه:	اسحاق دبیری رحمه الله
بازنویسی و تحقیق:	محمد ابراهیم کیانی
سال چاپ:	1392 هـ. ش / 1435 هـ. ق
نوبت چاپ:	دوم

سایت های مفید:

www.aqeedeh.com
www.islamhouse.com
www.sadaislam.com
www.videofarsi.com
www.islamtxt.net
www.mowahedin.com



contact@mowahedin.com

فهرست مطالب

مقدمه‌ی ناشر.. ۷
مقدمه.. ۱۳
باب (۱): توحید ۱۷
باب (۲): فضیلت توحید و اینکه سایر گناهان را نابود می‌گرداند............... ۲۲
باب (۳): موحد راستین بدون حساب وارد بهشت خواهد شد................... ۲۵
باب (٤): ترس از شرک... ۳۰
باب (٥): دعوت به شهادت لا إله إلا الله.. ۳۲
باب (٦): تفسیر توحید و مفهوم لا إله إلا الله.................................... ۳۸
باب (۷): استفاده از دست‌بند و مُهره [یا هرگونه آویز] و امثال آن برای [حصول شفا و] رفع بلا یا دفع آن، از امور شرک‌آمیز است......................... ٤۲
باب (۸): آنچه درباره‌ی خواندن و دم کردن و نیز درباره‌ی آویزها و تعویذهای مربوط به زخم چشم، وارد شده است.. ٤٦
باب (۹): تبرک جستن به درخت و سنگ و امثال آنها............................ ٤۹
باب (۱۰): پیرامون ذبح حیوان [یا قربانی کردن] برای غیرالله..................... ٥۳
باب (۱۱): در مکانی که برای غیرالله نذر و قربانی می‌شود، نباید برای الله قربانی کرد.. ٥۷
باب (۱۲): نذر کردن برای غیر الله شرک است.. ٥۹
باب (۱۳): پناه جستن به غیر الله شرک است.. ٦۰

باب (١٤): یکی از مصادیق شرک، مدد خواستن از غیرالله یا به فریاد خواندن غیر الله می‌باشد.. ٦١
باب (١٥): درباره‌ی این سخنِ الله متعال که: ﴿أَيُشۡرِكُونَ مَا لَا يَخۡلُقُ شَيۡـٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ ١٩١ وَلَا يَسۡتَطِيعُونَ لَهُمۡ نَصۡرٗا وَلَآ أَنفُسَهُمۡ يَنصُرُونَ ١٩٢﴾ [الأعراف: ١٩١-١٩٢]. «آیا موجوداتی را شریک پروردگار قرار میدهند که قدرت آفرینش چیزی را ندارند و خودشان آفریده شدهاند؟ موجوداتی که نه میتوانند آنان را یاری کنند و نه خودشان را!».. ٦٤
باب (١٦): درباره‌ی این سخن الله تعالی که: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ قَالُواْ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمۡۖ قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ﴾ [سبأ: ٢٣]. «و چون اضطراب و دلهره از دل‌هایشان زدوده شود، می‌گویند: پروردگارمان چه فرمود؟ پاسخ می‌دهند: حق (گفت) و او، بلندمرتبه‌ی بزرگ است»................................ ٦٨
باب (١٧): شفاعت.. ٧٣
باب (١٨): در مورد این سخن پروردگار که می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ٥٦﴾ [القصص: ٥٦]. «به‌طور قطع تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی؛ ولی الله هر که را بخواهد، هدایت می‌کند. و او به هدایت‌یافتگان داناتر است»...٧٦
باب (١٩): انگیزه‌ی کفر بنی‌آدم و ترک دینشان، افراط در گرامی‌داشت صالحان است.. ٧٩
باب (٢٠): سرزنش شدید کسی که الله را در کنار قبر مردی صالح پرستش کند، چه رسد به اینکه خود صاحب قبر را پرستش نماید ٨٣

باب (٢١): در بیان اینکه غلو درباره‌ی قبور صالحان، آنها را به بت‌هایی تبدیل می‌کند که به غیر از الله پرستش می‌شوند..۸۷
باب (٢٢): در مورد پاسداری رسول الله ﷺ، از مرزهای توحید و مسدود کردن تمامی راه‌های منجر به شرک..۸۹
باب (٢٣): در بیان اینکه عده‌ای از این امت، بت‌پرست [و مشرک] می‌گردند ۹۱
باب (٢٤): آنچه درباره‌ی سحر و جادو آمده است..۹۶
باب (٢٥): در مورد برخی از انواع سحر و جادو ۹۸
باب (٢٦): آنچه درباره‌ی کاهنان و امثالشان وارد شده است.................... ۱۰۱
باب (٢٧): درباره‌ی اَحکام باطل کردن سحر [و انواع آن]...................... ۱۰٤
باب (٢٨): درباره‌ی بدشگونی و فال بد زدن.. ۱۰۵
باب (٢٩): درباره‌ی فراگیری نجوم یا دانش ستاره‌شناسی...................... ۱۰۹
باب (٣٠): درباره‌ی طلب باران از ستارگان [و اعتقاد به تأثیر ستاره‌ها در بارندگی].. ۱۱۱
باب (٣١): در مورد این سخن الله که می‌فرماید: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: ١٦٥]............................ ۱۱٤
باب (٣٢): [ترس از الله ﷻ].. ۱۱۷
باب (٣٣): [توکل بر الله سبحانه و تعالی].. ۱۱۹
باب (٣٤): درباره‌ی این آیه که الله ﷻ می‌فرماید: ﴿أَفَأَمِنُواْ مَكۡرَ ٱللَّهِۚ فَلَا يَأۡمَنُ مَكۡرَ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ٩٩﴾ [الأعراف: ٩٩]. «آیا آنها خود را از

مکر الهی در امان می‌دانند؟! در حالی که جز زیانکاران، خود را از مکر (و مجازات) خدا ایمن نمی‌دانند» ۱۲۰
باب (۳۵): صبر و شکیبایی بر مقدرات الهی، جزو ایمان است........ ۱۲۱
باب (۳٦): بحث ریا [و تظاهر یا خودنمایی]........ ۱۲٤
باب (۳۷): [غفلت از ثواب آخرت و] انجام اعمال اخروی برای دست‌یابی به اهداف دنیوی نیز نوعی شرک است........ ۱۲۵
باب (۳۸): پیروی از پیشوایان و رهبران دینی و سیاسی در حلال دانستن حرام‌ها و حرام گردانیدن حلال‌های الهی، به‌معنی قرار دادن آنان در مقام ربوبیت است........ ۱۲۸
باب (۳۹): [درباره‌ی داور قرار دادن طاغوت]........ ۱۳۰
باب (٤۰): درباره‌ی آن‌که یکی از اسماء و صفات الله را انکار کند........ ۱۳۲
باب (٤۱): [درباره‌ی انکار نعمت پروردگار]........ ۱۳٤
باب (٤۲): پیرامون این سخن الله ﷻ که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۲]........ ۱۳۵
باب (٤۳): در مورد آن‌که سوگندی را که به نام الله یاد می‌شود، نمی‌پذیرد ۱۳۸
باب (٤٤): در این‌باره که کسی بگوید: آنچه الله بخواهد و تو بخواهی ۱۳۹
باب (٤۵): دشنام دادن به زمانه، ناسزاگویی به الله متعال است........ ۱٤۲
باب (٤٦): حکم استفاده از نام‌ها و عناوینی چون: قاضی‌القضاة [، شاهنشاه] و امثال آن........ ۱٤۳

باب (٤٧): احترام گذاشتن به نام‌های الله جل جلاله و تغییر دادن نام به همین منظور ١٤٥

باب (٤٨): به شوخی گرفتن قرآن یا پیغمبر یا هر آنچه که در آن، نام و یادِ الله باشد.. ١٤٦

باب (٤٩): درباره‌ی این سخن الله تعالی که می‌فرماید: ﴿وَلَئِنۡ أَذَقۡنَٰهُ رَحۡمَةٗ مِّنَّا مِنۢ بَعۡدِ ضَرَّآءَ مَسَّتۡهُ لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِي وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةٗ وَلَئِن رُّجِعۡتُ إِلَىٰ رَبِّيٓ إِنَّ لِي عِندَهُۥ لَلۡحُسۡنَىٰۚ فَلَنُنَبِّئَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِمَا عَمِلُواْ وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنۡ عَذَابٍ غَلِيظٖ ۝٥٠﴾ [فصلت: ٥٠]..................................... ١٤٨

باب (٥٠): درباره‌ی این سخن پرودگار متعال که می‌فرماید: ﴿فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُمَا صَٰلِحٗا جَعَلَا لَهُۥ شُرَكَآءَ فِيمَآ ءَاتَىٰهُمَاۚ فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ۝١٩٠﴾ [الأعراف: ١٩٠].. ١٥٢

باب (٥١): درباره‌ی این فرموده‌ی الله جل جلاله که: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦ﴾ [الأعراف: ١٨٠]........................... ١٥٥

باب (٥٢): ممنوعیت گفتن: "سلام بر خدا"... ١٥٧

باب (٥٣): این روش دعا مکروه است که انسان بگوید: «یا الله! اگر خواستی، مرا بیامرز».. ١٥٨

باب (٥٤): نهی از گفتنِ واژه‌ی ارباب در رابطه با صاحب‌کار و... .... ١٥٩

باب (٥٥): کسی که به‌واسطه‌ی نام الله چیزی می‌خواهد باید به او داد ١٦٠

باب (٥٦): با توسل به وجه الله، چیزی جز بهشت [و امور اخروی] را نباید درخواست کرد.. ١٦١

باب (٥٧): در رابطه با گفتن: "اگر" ١٦٢

باب (٥٨): نهی از دشنام دادن به باد ١٦٣

باب (٥٩): دربارە‌ی بدگمانی به الله ١٦٤

باب (٦٠): حکم منکِران تقدیر ١٦٦

باب (٦١): آنچه دربارە‌ی مجسمه‌سازان و تصویرگران وارد شده است.... ١٧٠

باب (٦٢): دربارە‌ی زیاد سوگند خوردن ١٧٢

باب (٦٣): دربارە‌ی عهد و پیمان الله، و پیغمبرش ١٧٥

باب (٦٤): جسارت سوگند خوردن به جای الله ١٧٨

باب (٦٥): نهی شدید از شفیع قرار دادنِ الله در نزد مخلوق! ١٧٩

باب (٦٦): پاسداری رسول الله ﷺ از مرزهای توحید و بستن راه‌های شک و تردید ١٨٠

باب (٦٧): دربارە‌ی این سخن الله تعالی که می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٦٧﴾ [الزمر: ٦٧] ١٨٢

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

مقدمه‌ی ناشر

مقدمه‌ی ذیل، مقدمه‌ی مترجم کتاب "عقیده‌ی اسلامیه" اثر شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب می‌باشد که توسط آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی رحمه الله به نگارش درآمده است و به علت تناسب با موضوع کتاب حاضر، خدمتتان تقدیم می‌گردد؛ برای شناخت بیشتر آیت الله برقعی می‌توانید به مقدمه‌ی کتاب "خرافات وفور" یا زندگی‌نامه‌ی ایشان به نام "سوانح ایام" که در سایت عقیده موجود است، مراجعه فرمایید.

بنام خدای عزوجل تعالی شانه العزیز

نویسنده‌ی این ترجمه گوید: سال‌های بسیار در مجالس و محافل ایران طعن و لعن و بدگویی شدیدی می‌شنیدم از گویندگان دینی نسبت به طایفه‌ی وهابیه که ساکن حجازند و این فرقه مقلدین محمد بن عبدالوهابند در فروع دینی مانند شیعه که مقلد یکی از علمای خود می‌باشند و آنان نام وهابی روی خود نگذاشته‌اند بلکه خود را مسلمان می‌خوانند و محمدبن عبدالوهاب عالمی بود که در اوایل قرن 12 هجری برای دفع خرافات مسلمین و رفع شرک قیام کرده و عده‌ای را به نظر اصلاحی خود دعوت کرده، فرق اسلامی پیروان او را وهابی می‌گویند، در ایران هر کس از بزرگان و علمای دینی حقیقتی از حقایق قرآن و

اسلام و توحید را بیان می‌کرد و یا یکی از خرافات دینی را رد می‌نمود فورا او را تهمت وهابی می‌زدند و دلیلی بر رد او نداشتند، جز اینکه او وهابی است و به همین بهانه او را می‌کوبیدند. اینجانب تعجب می‌کردم و به خود می‌گفتم چگونه هر کس حقیقتی را از قرآن بیان کند او را وهابی می‌خوانند؟ مگر وهابی‌ها چه عقایدی دارند که ما نباید داشته باشیم؟ مگر پیغمبر اسلام ﷺ و علی بن ابی‌طالب؈ و سایر بزرگان اعلام، تابع قرآن و متمسک به آن نبوده‌اند؟ در زمان ما بسیاری از علمای روشن‌فکر متدین را دیدم که هرگاه خواست از یکی از حقایق قرآنی پرده بردارد و مردم را به توحید و قرآن آشنا سازد، فورا او را به بهانه‌ی وهابی‌گری کوبیدند و مردم عوام را علیه او تحریک کردند؛ مانند آیت‌الله بزرگ حاجی سیداسدالله خارقانی و آیت‌الله خالصی‌زاده و نابغه‌ی کبیر شریعت سنگلجی و آیت‌الله وحیدالدین مرعشی نجفی و آیت‌الله العظمی آقای سید محسن حکیم و حجت‌الاسلام والمسلمین آقای جلالی قوچانی[1] و امثال ایشان کثرالله تعالی امثالهم. پس در صدد برآمدم به قاعده و به حکم "الانسان حریص علی ما منع" جستجو و تحقیق نمایم و ببینم جماعت وهابیه چه می‌گویند و عقاید ایشان چیست؛ اگر واقعاً مسلمانند که خون و مال و عرض و آبروی آنان محفوظ؛ و بدگویی و غیبت ایشان حرام است. رسول‌خدا ﷺ فرمود: «من پیکار کردم تا مردم **لااله‌الاالله** بگویند و موحد شوند» و فرمود: «عِرضُ الْمُسلِمِ کَدَمِهِ»؛ یعنی: «آبروی مسلمان مانند خون اوست»؛ همان طوری که قتل مسلمان از گناهان کبیره است، ریختن آبروی او نیز از گناهان کبیره است. متأسفانه از جماعت وهابیه در ایران نه کسی را یافتم

---

(1) *طلاب نجف کتابی منتشر ساخته‌اند و در آن کتاب به گمان خود اثبات وهابی‌گری برای آیت‌الله حکیم نموده‌اند.*

تا تحقیق کنم و نه کتابی از خود ایشان دیدم، تا اینکه در سال 1352 شمسی موفق شدم به زیارت بیت‌الله الحرام و سپس به مدینه‌ی منوره برای زیارت رسول خدا ﷺ بروم؛ در آنجا کتابی دیدم که روی آن نوشته «*العقیدة الإسلامیة لشیخ الامام محمد بن عبدالوهاب*». با خود گفتم: عقیده‌ی هر کس را باید از خود او و یا از کتاب او جویا شد و به اشخاص دیگر نباید مراجعه کرد؛ زیرا ممکن است کم و زیاد و یا تحریف کنند و یا اعمال غرض نمایند، پس بهتر این است که کتاب خود این شخص که مؤسس و مرجع بوده مطالعه شود تا از عقاید او و پیروانش آگاهی حاصل گردد. به هر حال آن کتاب را گرفتم برای مطالعه؛ بعضی از دوستان ما آن کتاب را دیدند و از من ترجمه‌ی آن را درخواست کردند تا کسانی که به عقاید وهابیه آشنا نیستند، آگاه گردند و لذا به ترجمه‌ی ساده‌ی آن کتاب بدون کم و زیاد اقدام نمودم و اگر لازم به توضیحی بود، بین پرانتز توضیح داده‌ام و این کتاب مشتمل است: بر سه رساله از خود شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب که در سال 1390 قمری چاپ شده و مجموعاً در 63 صفحه به اتمام رسیده؛ رساله‌ی اول بحث شده از خداشناسی و دین و پیغمبرشناسی، رساله‌ی دوم در بیان راه صحیح و سالم در پیروی دین حنیف و ملت ابراهیم، رساله‌ی سوم شبهاتی را که مغرضین بر اسلام و توحید وارد کرده‌اند، رد نموده و جواب آنان را بیان کرده است. هدف ما از ترجمه و نشر این کتاب این است که مردم بدانند امروزه روز تفرقه و نفاق نیست و بر هر فرقه از فرق مسلمین واجب است که نزاع و جدال و بدگویی یکدیگر را کنار گذارند و بازیچه و ابزار دست دشمنان دین اسلام و استعمارطلبان نباشند؛ امروز که مسلمین به واسطه‌ی تفرقه و تشتت ضعیف شده و دشمنان اسلام در میان

مسلمانان رخنه کرده و دین و آبروی آنان در خطر است، باید خود مسلمین با هم متحد شوند و لااقل با یکدیگر به دشمنی و ستیزه بر نخیزند و به نام ولایت آل محمد علیهم‌السلام عوام بیچاره را علیه یکدگر تحریک نکنند. امروزه تمام مسلمین حتی سنیان متعصب، آل محمد ﷺ را دوست دارند و به دوستی امیرالمؤمنین و ذریه‌ی حضرت زهرا- سلام الله علیها- افتخار دارند. دوست آل محمد ﷺ کسی است که میان مسلمین تفرقه نیاورد و به فحاشی و بدگویی مسلمان و گوینده‌ی **"لااله‌الاالله محمدرسول‌الله"** نپردازد و تمام مسلمین را برادر یکدیگر بداند و آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْ...﴾ [*آل‌عمران*: ۱۰۳][1]. را مدنظر قرار دهد، نه اینکه مانند یک عده دکان‌دار تفرقه‌انداز، مسلمین را به یکدیگر بدبین کند؛ و اگر در مسایل علمی و یا دینی کسی اشتباهی کرده، فوری به تکفیر و لعن و تفسیق او نپردازد و جار و جنجال راه نیندازد؛ بلکه به لطف و خیرخواهی با دلایل علمی و قرآنی گوشزد یکدیگر کنند و اختلافات را کاهش دهند، نه اینکه مانند بعضی از منبری‌های نادان به بدگویی و افترا بپردازند و یک کلاغ را چهل کلاغ کنند. بسیاری از گویندگان را من سراغ دارم که سواد ندارند و کتابی را که نخوانده و بی‌خبرند به تکذیب می‌پردازند؛ پس هدف ما دعوت به مذهب این و آن نیست، ما مسلمانیم و دعوت ما به خدا و قرآن و اسلام است. امروز تمام مسلمین قرآن را قبول دارند و کتاب آسمانی خود می‌دانند؛ ما هر فرقه از فرق مسلمین را دوست داریم و اگر سخن حقی داشته باشند می‌پذیریم و از عداوت و عناد، به خدا پناه

---

(1) «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید...».

می‌بریم؛ ما معتقدیم تمام فرق مسلمین باید خود را مسلمان بنامند و چنانچه خدا در سورهٔ یونس فرموده که:

﴿وَأُمِرۡتُ أَنۡ أَكُونَ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ﴾ [یونس:۷۲].

«و من مأمورم که از مسلمین باشم».

ما نیز باید به رسول خدا ﷺ تأسی کرده، خود را مسلمان بنامیم و از نام‌ها و مذهب‌های تفرقه‌آور دوری کنیم؛ پس هر فرقه از فِرَق مسلمین اگر تعصب را کنار بگذارند و خود را به نام مسلمان معرفی کنند، گامی بزرگ در جهت وحدت و اتحاد برداشته‌اند؛ و لااقل سایر مسلمین را به نام‌های مذهبی تکفیر نکنند: ﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٨٥﴾ [آل عمران: ۸۵]. «و هر کس جز اسلام، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران است».

به هر حال، ما مندرجات این رساله را بر خلاف کتاب خدا و سنت رسول‌الله ﷺ ندیدیم و مجوز فحش و لعن در آن نیافتیم و دلیلی بر بطلان عقاید آن نداریم؛ بلکه تمام آن را مطابق کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ دیده‌ایم و اگر کسی یکی از مطالب آن را باطل و یا بر خلاف کتاب خدا می‌داند، دلیل آن را ذکر کند؛ نه آنکه به سب و لعن بپردازد. خدای تعالی در سوره‌ی انعام آیه‌ی 108 فرمود:

﴿وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖ﴾ [الأنعام:۱۰۸].

«به کسانی که غیر خدا را می‌خوانند، دشنام ندهید؛ مبادا آنها (نیز) از روی (ظلم و) جهل، خدا را دشنام دهند».

در این آیه خداوندﻷ از بدگویی به مشرکین نهی کرد، پس کسانی که مدعی دوستی اهل بیت رسولند چگونه به فرق مسلمین بد می‌گویند؟ امیرالمؤمنین÷ چنانچه در خطبه‌ی 204 نهج‌البلاغه ذکر شده، همین که عده‌ای از اصحاب خود را دید که به لشکر معاویه بدگویی می‌کنند، نهی نمود و فرمود: «إِنِّی أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِینَ، وَ لَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَ ذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ، كانَ أَصْوَبَ فِی الْقَوْلِ، وَ أَبْلَغَ فِی الْعُذْرِ، وَ قُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ إِیَّاهُمْ: اللَّهُمَّ احْقِنْ دِمَاءَنَا وَ دِمَاءَهُمْ، وَ أَصْلِحْ ذَاتَ بَیْنِنَا وَ بَیْنِهِمْ»؛ یعنی: «من خوش ندارم که شما بد زبان و بدگو باشید ولیکن اگر اعمال و احوالی از ایشان بر خلاف دیده‌اید، بیان کنید که آن صواب‌تر و برای عذر شما رساتر است و اگر به جای سب و بدگویی، بگویید: "خدایا! خون ما و ایشان را حفظ کن و بین ما و ایشان اصلاح نما"، بهتر است». به هر حال فحش و بدگویی به گوینده‌ی شهادتین، حرام و از گناهان کبیره و موجب خرسندی استعمارطلبان است؛ اگر به فرض در صدر اسلام عده‌ای مانند یزید برای حفظ ریاست خودشان با مؤمنین دشمنی کردند، مسلمین زمان ما چه تقصیر دارند؟! ما نباید به بهانه‌ی مطالب تاریخی گذشته به جان یکدگر بیفتیم. خداوندﻷ در آیه‌ی 141 سوره‌ی بقره فرمود:

﴿تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡۖ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَلَكُم مَّا كَسَبۡتُمۡۖ وَلَا تُسۡ‍َٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٤١﴾ [البقرة: ۱۴۱].

«آنان امتی بودند که رفتند؛ برای ایشان است آنچه کرده‌اند و برای شماست آنچه خود کسب کنید و شما مسؤول اعمال آنان نیستید».

تهران – برقعی

مقدمه

علمای توحید، اتفاق نظر دارند که تاکنون کتابی در موضوع توحید، مانند کتاب «**التوحید**» نوشته نشده است. این کتاب، به سوی توحید فرا می‌خواند. شیخ‌ رحمه الله در این کتاب اقسامِ توحیدِ عبادت و توحید اسما و صفات را به صورت مختصر و همچنین شرک اکبر و اَشکال و انواع آن و نیز اسباب هر یک را نوشته و به بیان راه‌های پاسداری و حمایت از توحید پرداخته است.

از اینرو لازم است که شما به عنوان یک مسلمان موحد، به این کتاب توجه نمایید و مطالب آن را دقیق بخوانید و حفظ کنید؛ زیرا هرجا که باشید، از آن بی‌نیاز نخواهید بود.

توحید: یگانه دانستن چیزی. می گویند: «*وحَّد المسلمون الله*»؛ یعنی: مسلمانان، الله را یگانه‌معبود دانستند.

توحیدی که کتاب خدا از آن سخن می گوید، بر سه قسم است:

1ـ توحید ربوبیت.

2ـ توحید الوهیت.

3ـ توحید اسما و صفات.

توحید ربوبیت: یعنی یگانه دانستن الله، در افعال. و افعال الهی بسیار فراوان است که از آن جمله می‌توان به خلقت و آفرینش، روزی دادن، زنده کردن و میراندن اشاره کرد که الله عزوجل، در همه‌ی این کارها یگانه‌ی کامل است.

توحید الوهیت: الوهیه یا الهیه، هر دو مصدر فعل أَلَه، یأْلَهُ می‌باشند؛ یعنی پرستیدن همراه محبت و تعظیم که همان یکتاپرستی است؛ بدین معنا که بنده، توحید را در عمل محقق سازد و در عمل، بنده‌ای موحد باشد.

توحید اسماء و صفات: یعنی بنده معتقد باشد که الله، در اسماء و صفات خویش یگانه است و نظیر و همتایی ندارد.

شیخ رحمه الله در این کتاب اقسام سه‌گانه‌ی توحید را ذکر نموده و درباره‌ی توحید الوهیت و عبودیت- که کتاب‌های کمتری در این زمینه به نگارش درآمده- با تفصیل بیشتری سخن گفته است.

لذا اقسام توحید الوهیت، توکل و ترس و محبت و... را بیان کرده و درباره‌ی شرک که در برابر توحید الوهیت قرار دارد، به‌تفصیل سخن رانده است. شرک یعنی انباز و شریک گرفتن با الله، در ربوبیت یا عبادت یا اسماء و صفات؛ اما در این کتاب بیشتر درباره‌ی شرک در عبادت و توحید الله، سخن به میان آمده است.

گفتنی است: در پرتو آیات و احادیث در می‌یابیم که شرک، از یک نگاه، بر دو قسم است: شرک اکبر و شرک اصغر؛ و در تقسیمی دیگر، نوع سومی نیز بر آن افزوده شده است که آنرا شرک خفی می‌گویند.

شرک اکبر: عبارت است از پرستش غیرالله یا انجام دادن پاره‌ای از عبادات برای غیرالله و یا قرار دادن شریک در عبادت الله. این نوع شرک، انسان را از دایره‌ی اسلام، خارج می‌گرداند.

شرک اصغر: آن است که شارع آن را شرک نامیده؛ ولی در حد و اندازه‌ی شرک اکبر نیست.

شرک اکبر آشکار، مانند پرستش بت‌ها، قبرها و مردگان.

شرك اكبر پنهان، مانند شرك منافقين، يا توكل‌كنندگان بر پيران يا مردگان يا چيزهای ديگر.

و شرك اصغر مانند پوشيدن انگشتر و مهره‌ی شفا و نخ و سوگند خوردن به غير الله.

و شرك خفی مانند ريا و تظاهر و غيره.

باب (1): توحید

الله تبارک و تعالی فرموده است: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [*الذاريات*: ٥۶]. «و انسان‌ها و جن‌ها را تنها برای این آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند».

همچنین فرموده است: ﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ﴾ [*النحل*:٣۶]. «در هر امتی پیامبری (با این پیام) فرستادیم که الله را عبادت و پرستش کنید و از معبودان باطل دوری نمایید!».

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًا﴾ [*الإسراء*:٢٣]. «و پروردگارت فرمان داد که جز او را عبادت و پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکی نمایید».

همچنین می‌فرماید: ﴿قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمۡ عَلَيۡكُمۡۖ أَلَّا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗا﴾ [*الأنعام*: ١٥١]. «بگو: بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید».

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗا﴾ [*النساء*: ٣۶]. «و الله را پرستش کنید و چیزی را با او شریک نگردانید».

ابن‌مسعود ﷺ می‌گوید: «هرکه دوست دارد واپسین وصیت و رهنمود محمد ﷺ را ببیند، این فرموده‌ی الله متعال را بخواند که: ﴿قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمۡ عَلَيۡكُمۡ﴾ [*الأنعام*: ١٥١]. **تا آنجا که می‌فرماید:** ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ﴾ [*الأنعام*:١٥٣]. «بگو: بیایید آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برایتان بیان کنم؛ اینکه چیزی را با او

شریک قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید و فرزندانتان را از ترس فقر نکشید؛ ما، شما و آنان را روزی می‌دهیم و به کارهای زشت اعم از آشکار و پنهانش نزدیک نشوید و کسی را که الله، کشتنش را حرام نموده، جز به‌حق نکشید. اینها، همان احکامی است که (پروردگار،) شما را به آن سفارش نموده تا خردتان را به‌کار بندید. به مال یتیم جز به بهترین شکل نزدیک نشوید تا آنکه به سن تشخیص برسد و پیمانه و وزن را به عدالت و به طور کامل ادا کنید. الله، هیچ‌کس را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌دهد و چون (برای داوری) سخن گفتید، عدالت را رعایت نمایید؛ حتی اگر (در مورد) خویشاوند(تان) باشد و به پیمان الهی وفا کنید. اینها همان احکامی است که (الله) شما را بدان سفارش می-کند تا پند بگیرید. و (به شما خبر داده) که این، راه راست من است؛ پس از آن پیروی نمایید و از راه‌های دیگر پیروی نکنید...».

از معاذ بن جبل ﷺ روایت است که: كُنتُ رِدْفَ النَّبيِّ ﷺ عَلَى حِمارٍ فقال: «يَا مُعَاذُ هَل تَدري مَا حَقُّ اللَّه عَلى عِبَادِهِ، ومَا حَقُّ الْعِبادِ عَلى اللَّه؟» قلت: اللَهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَم. قال: «فَإِنَّ حَقَّ اللَّهِ عَلَى العِبَادِ أَن يَعْبُدُوه، وَلا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئا، وَحقَّ العِبادِ عَلى اللَّهِ أَنْ لا يُعَذِّبَ مَنْ لا يُشرِكُ بِهِ شَيْئًا». فقلت: يا رسولُ اللَّهِ أَفَلا أُبَشِّرُ النَّاس؟ قال: «لا تُبَشِّرْهُم فَيَتَّكِلُوا».

ترجمه: معاذ بن جبل ﷺ می‌گوید: پشتِ سرِ پیامبر ﷺ بر الاغی سوار بودم. پیامبر ﷺ فرمود: «ای معاذ! آیا می‌دانی حق الله بر بندگان، و حق بندگان بر الله چیست؟» گفتم: الله و پیامبرش داناترند. فرمود: «حقّ الله بر بندگان، این است که او را عبادت کنند و چیزی را شریکش نسازند؛ و حق بندگان بر الله، این است که کسی را که به او شرک نمی‌ورزد، عذاب نکند». گفتم: ای رسول‌خدا! آیا این مژده را به مردم برسانم؟ فرمود: «خیر؛ این مژده را مگو. زیرا بیم آن می‌رود که بر این مژده، تکیه کنند و عمل را ترک نمایند».

شیخین (=بخاری و مسلم) این حدیث را در «صحیحین» روایت کرده‌اند.[1]

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- حکمت آفرینش جن‌ها و انسان‌ها.

2- عبادت، همان توحید و یکتاپرستی است؛ زیرا کشمکش و نزاع، بر سرِ توحید می‌باشد.

3- اگر کسی به‌طور کامل پایبند توحید نباشد، الله را عبادت نکرده است؛ چنانکه آیه‌ی ﴿وَلَآ أَنتُمۡ عَٰبِدُونَ مَآ أَعۡبُدُ ٣ وَلَآ أَنَا۠ عَابِدٞ مَّا عَبَدتُّمۡ ٤ وَلَآ أَنتُمۡ عَٰبِدُونَ مَآ أَعۡبُدُ ٥﴾ [الکافرون: ۳-۵]. بدین نکته تصریح نموده است.

4- حکمت ارسال پیامبران.

5- به سوی همه‌ی ملت‌ها، پیامبری فرستاده شده است.

6- دین تمامی انبیا، یکی بوده است.

7- مساله‌ی مهم این است که عبادت و توحید واقعی، بدون کفر ورزیدن به طاغوت یا معبودان باطل تحقق نمی‌یابد. چنانکه این مطلب در آیه‌ی 256 سوره‌ی بقره بیان شده است: ﴿فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ﴾ [البقرة: ۲۵۶]. «بنابراین کسی که به طاغوت (= معبودان باطل) کفر بورزد و به الله ایمان بیاورد، به دستاویز محکم (و ناگسستنیِ ایمان) چنگ زده است».

(1) صحیح بخاری، ش:۲۸۵٦؛ و صحیح مسلم، ش:۳۰.

8- طاغوت، عام است و همه‌ی معبودان باطل را دربرمی‌گیرد؛ یعنی طاغوت به هرکس و هر چیزی گفته می‌شود که غیر از الله پرستش گردد.

9- اهمیت ویژه‌ی آیات 151 تا 153 سوره‌ی انعام در نزد گذشتگان نیک این امت؛ در این سه آیه، ده مساله‌ی مهم بیان شده که نهی از شرک، در رأس آنهاست.

10- آیات محکم سوره‌ی اسراء که در آنها به هجده نکته‌ی مهم تصریح شده است؛ بدین‌سان که الله متعال در ابتدای این آیات فرموده است: ﴿لَّا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَقۡعُدَ مَذۡمُومًا مَّخۡذُولًا ٢٢﴾ [الإسراء: ٢٢]. «هیچ معبود دیگری را شریک الله قرار مده که نکوهیده و خوار خواهی شد». و باز در پایان همین آیات تأکید فرموده است: ﴿وَلَا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتُلۡقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدۡحُورًا﴾ [الإسراء: ٣٩]. «و هیچ معبودی را شریک الله قرار مده که نکوهیده و به‌دور از رحمت الهی در دوزخ خواهی افتاد». الله‌ﻋﺰوﺟﻞ در همین آیه، اهمیت این نکات را به ما یادآوری می‌کند و می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ مِمَّآ أَوۡحَىٰٓ إِلَيۡكَ رَبُّكَ مِنَ ٱلۡحِكۡمَةِ﴾ [الإسراء:٣٩]. «این احکام از حکمت‌هایی است که پروردگارت به‌سوی تو وحی نموده است».

11- آیه‌ی 36 سوره نساء نیز که آیه‌ی حقوق دهگانه نامیده می‌شود، با این فرموده‌ی الله ﺳﺒﺤﺎﻧﻪ وتعالی آغاز می‌گردد که: ﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗا﴾ [النساء:٣٦]. «و الله را پرستش کنید و چیزی را با او شریک نگردانید».

12- آگاهی از وصیت رسول الله ﷺ در هنگام وفاتش.

13- شناخت حق الله بر بندگانش.

14- شناخت حق بندگان بر الله، در صورتی که حق الله را ادا کنند.

15- بیشتر اصحاب پیامبر ﷺ از این مساله اطلاع نداشتند.[1]

16- جواز کتمان علم، به خاطر پاره‌ای از مصلحت‌های شرعی.

17- استحباب بشارت دادن مسلمان به آنچه که خوشحالش می‌گرداند.

18- ترس از اینکه مردم با تکیه بر رحمت‌های گسترده‌ی الله، دست از عمل بردارند.

19- هرگاه کسی پاسخ سوالی را ندانست، بگوید: والله اعلم.

20- جواز اختصاص دادن برخی از افراد برای آموزش مطلب یا نکته‌ای علمی به آنان.

21- تواضع رسول‌الله ﷺ؛ چنانکه سوار الاغ می‌شدند و پشت سر خود نیز کسی را سوار می‌کردند.

22- جواز سوار کردن کسی، پشت سر خود بر حیوانی.[2]

23- منزلت و مقام معاذ بن جبل رضی الله عنه.

24- اهمیت والای مساله‌ی توحید.

---

(1) در شرح استاد عبدالرحمن بن حسن آل الشیخ آمده است: بیشتر صحابه نمی دانستند که "حق بندگان بر الله، این است که کسی را که به او شرک نمی ورزد، عذاب نکند"؛ چرا که پیامبر ﷺ به معاذ رضی الله عنه فرمود: «این مژده را به مردم مرسان؛ زیرا بیم آن می رود که بر این مژده، تکیه کنند و عمل را ترک نمایند». لذا معاذ رضی الله عنه این مژده را تا واپسین لحظات حیاتش مخفی نگه داشت وبدین سان بسیاری از صحابه رضی الله عنهم این نکته را نمی دانستند.

(2) در برخی نسخه های این کتاب آمده است: درصورتی که حیوان، توانش را داشته باشد.



باب (2): فضیلت توحید و اینکه سایر گناهان را نابود می‌گرداند

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ ٨٢﴾ [الأنعام: ۸۲]. «امنیت، از آن کسانی است که ایمان آوردند و ایمانشان را به شرک نیامیختند؛ آنان هدایت‌یافته‌اند».

عباده بن صامت می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَه، وأَنَّ مُحمَّدًا عبْدُهُ وَرَسُولُه، وأَنَّ عِيسى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُه، وَكَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْه، وأَنَّ الجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الجَنَّةَ عَلى ما كانَ مِنَ العمَلِ». [روایت بخاری و مسلم][1]

ترجمه: «هرکس، گواهی دهد که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، بنده و فرستاده‌ی اوست و شهادت دهد که عیسی، بنده و فرستاده‌ی الله، و کلمه‌ی اوست که به مریم القا کرد و نیز مخلوق او می‌باشد، و گواهی دهد که بهشت و دوزخ، هر دو حق است، هر عملی که داشته باشد، (سرانجام،) الله متعال، او را وارد بهشت می‌کند».

عتبان رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «فَإِنَّ اللَّه قَدْ حَرَّمَ على النَّارِ مَنْ قال: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهِ اللَّهِ». [روایت بخاری و مسلم][2]

---

(1) صحیح بخاری، ش:۳۴۳۵؛ و صحیح مسلم، ش:۲۸.

(2) صحیح بخاری، ش:۴۲۵؛ و صحیح مسلم، ش:۳۳.

ترجمه: «همانا الله، کسی را که به‌خاطر خشنودی او لااله‌الاالله بگوید، بر آتش دوزخ حرام کرده است».

ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ مُوسَى عليه السلام قَالَ: يَا رَبِّ عَلِّمْنِي شَيْئًا أَذْكُرُكَ بِهِ وَأَدْعُوكَ بِهِ، قَالَ: يَا مُوسَى، قُلْ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، قَالَ: كُلُّ عِبَادِكَ يَقُولُ هَذَا، إِنَّمَا أُرِيدُ شَيْئًا تَخُصُّنِي بِهِ، قَالَ: يَا مُوسَى، لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ وَعَامِرَهُنَّ غَيْرِي، وَالْأَرْضِينَ السَّبْعَ فِي كِفَّةٍ وَلا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ فِي كِفَّةٍ مَالَتْ بِهِنَّ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ». [روایت ابن‌حبان و حاکم؛ حاکم، این حدیث را صحیح دانسته است.][1]

ترجمه: رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «موسی عرض کرد: پروردگارا! به من چیزی بیاموز که تو را با آن یاد کنم و بخوانم. فرمود: بگو: ***لا إله إلا الله*** موسی گفت: پروردگارا! این را همه‌ی بندگانت می‌گویند؛ از تو چیزی می‌خواهم که ویژه‌ی من باشد. فرمود: ای موسی! اگر آسمان‌های هفتگانه با تمام موجوداتی که در آنها هستند- غیر از خودم- و زمین‌های هفتگانه در یک پله‌ی ترازو نهاده شوند و ***لا إله إلا الله*** در پله‌ای دیگر، ***لا إله إلا الله*** از همه‌ی آنها سنگین‌تر و برتر خواهد بود».

انس رضی الله عنه می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: «قال اللّه تعالى: يَا ابْنَ آدَم، إِنَّكَ لَو أَتَيْتَني بِقُرابِ الأَرْضِ خطايا، ثُمَّ لَقِيْتَني لا تُشْرِكُ بِي شَيْئًا، لأَتَيْتُكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً». [ترمذی، روایت کرده و آن را حسن دانسته است.][2]

ترجمه: رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «... الله متعال می‌فرماید: ای فرزند آدم! اگر در حالی به سوی من بیایی و با من ملاقات کنی که به پُریِ زمین گناه

---

(1) صحیح ابن حبان، ش: ٦١٨٥؛ المستدرک علی الصحیحین، (١/ ٥٢٨).

(2) صحیح الجامع، ش: ٤٣٣٨؛ السلسلة الصحیحة، ش: ١٢٧؛ صحیح الترمذی، آلبانی رحمه الله، ش: ٢٨٠٥.

کرده‌ای، ولی هیچ چیز و هیچ‌کس را شریکم نساخته باشی، من با همین اندازه مغفرت و آمرزش، نزدت خواهم آمد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- فضل و بخشش بی‌کران الله.

2- پاداش بزرگ توحید در نزد الله متعال.

3- توحید، کفاره‌ی گناهان است.

4- تفسیر آیه‌ی 82 سوره‌ی انعام و اینکه واژه‌ی "ظلم" در این آیه، به معنای شرک است.

5- پنج موردی که در حدیث عباده ذکر شده‌اند، قابل تأملند.

6- با جمع‌بندی حدیث عباده و حدیث عتبان و دیگر احادیث این باب، مفهوم ***لا إله إلا الله*** را درمی‌یابیم و به اشتباه و موضع نادرست فریب‌خوردگان پی می‌بریم.

7- شرط پذیرش ***لا إله إلا الله*** از گوینده‌اش، این است که آن را با اخلاص و برای خشنودی الله بگوید.

8- حتی پیامبران نیز نیاز داشتند که فضیلت ***لا إله إلا الله*** به آنان یادآوری شود.

9- ***لا إله إلا الله*** از همه‌ی موجودات سنگین‌تر و برتر است؛ ولی با این حال ترازوی برخی از گویندگانش سنگین نخواهد بود.

10- زمین نیز همانند آسمان دارای هفت طبقه می‌باشد.

11- موجوداتی در هفت طبقه‌ی آسمان و زمین، سکونت دارند.

12- اثبات معنی حقیقی صفات الله متعال؛ برخلاف اهل تعطیل یا کسانی که منکر صفات الله عَزَّوَجَلَّ هستند.

13- در حدیث عِتبان رضی الله عنه آمده است که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «همانا الله، کسی را که به‌خاطر خشنودی او **لا إله إلا الله** بگوید، بر آتش دوزخ حرام کرده است». با شناخت حدیث انس رضی الله عنه به مفهوم حدیث عِتبان رضی الله عنه پی می‌بریم و درمی‌یابیم که خشنودی الله متعال در کنار نهادن شرک است و گفتنِ زبانیِ **لا إله إلا الله** به‌تنهایی کافی نیست.

14- این مساله که عیسی و محمد علیهما السلام هر دو در کنار هم به‌عنوان بندگان الله و پیامبران او ذکر شده‌اند، قابل تأمل است.

15- عیسی علیه السلام ویژگی خاصی دارد؛ اینکه پیدایش او نتیجه‌ی کلمه‌ی الله متعال است که به مریم القا کرد و با فرمان پدید آی، او را پدید آورد.

16- عیسی، روح الله، یعنی مخلوق و آفریده‌ی الله عَزَّوَجَلَّ می‌باشد.

17- فضیلت ایمان به بهشت و دوزخ.

18- گوینده‌ی **لا إله إلا الله** هر عملی که داشته باشد، سرانجام وارد بهشت خواهد شد.

19- ترازو، دو کفه یا دو پله دارد.

20- «**وجه**» یکی از صفات الله متعال است.

***

باب (3): موحد راستین بدون حساب وارد بهشت خواهد شد

الله جَلَّ جَلالُهُ می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةٗ قَانِتٗا لِّلَّهِ حَنِيفٗا وَلَمۡ يَكُ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٢٠﴾ [النحل: ١٢٠]. «بی‌گمان ابراهیم، خود یک امت فرمانبردار برای الله و (نیز) حنیف (و حق‌گرا) بود؛ و از مشرکان نبود».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمۡ لَا يُشۡرِكُونَ ٥٩﴾ [المؤمنون:٥٩]. «و آنان که به پروردگارشان شرک نمی‌ورزند».

حصین بن عبدالرحمن گوید: نزد سعید بن جبیر بودم که گفت: چه کسی از شما پاره‌ستاره‌ای را که دیشب سقوط کرد دیده است؟ گفتم: من دیده‌ام. البته من در حال ادای نماز نبودم؛ بلکه حشره‌ای زهرآگین به من نیش زده بود. گفت: آن‌گاه چه کردی؟ گفتم: رقیه خواندم.[1] پرسید: چرا این کار را کردی؟ گفتم: به‌خاطر حدیثی که از شعبی شنیده بودم. سوال کرد: چه حدیثی؟ پاسخ دادم: او از بریده بن حصیب نقل می‌کرد که [رسول‌الله ﷺ فرمود]: «رقیه خواندن جایز نیست مگر در دو مورد: در چشم زخم و در گزیدن گزندگان».[2] سعید گفت: کار خوبی است که انسان چیزی را که شنیده، بدون کم و کاست بیان کند؛ ولی ما روایتی از ابن‌عباس رضی الله عنهما داریم که رسول الله ﷺ فرموده است: «عُرضَت عليَّ الأمَم، فَرَأيْت النَّبِيَّ وَمعَه الرُّهيْطُ والنَّبِيَّ ومَعهُ الرَّجُل وَالرَّجُلان، وَالنَّبِيَّ وليْسَ مَعهُ أحدٌ إذ رُفِعَ لِي سوادٌ عظيمٌ فظننتُ أَنَّهُمْ أُمَّتِي، فَقِيلَ لِي: هذا موسى وقومه ولكن انظر إلى الأفق فإذا سواد عظيم فقيل لى انظر إلى الأفق الآخر فإذا سواد عظيم فقيل لي: هَذه أُمَّتُك، ومعَهُمْ سبْعُونَ أَلْفاً يَدْخُلُونَ الْجَنَّة بِغَيْرِ حِسَابٍ ولا

---

(1) منظور از رُقیه، خواندن دعای شرعی و دم کردن بر بدن است.

(2) روایت احمد و ابن ماجه از بریده بن حصیب اسلمی به صورت مرفوع؛ و نیز روایت احمد و ابوداود و ترمذی از عمران بن حصین به صورت مرفوع؛ هیثمی گوید: رجال احمد، ثقه هستند.

عَذَابٍ». ثُمَّ نَهَض فَدَخَلَ منْزِلَه، فَخَاض النَّاسُ فِي أُولَئِكَ الَّذينَ يدْخُلُون الْجنَّةَ بِغَيْرِ حسابٍ وَلا عذاب، فَقَالَ بعْضهُم: فَلَعَلَّهُمْ الَّذينَ صَحِبُوا رسولاللَّه ﷺ وقَال بعْضهُم: فَلعَلَّهُمْ الَّذينَ وُلِدُوا فِي الإسْلام، فَلَمْ يُشْرِكُوا باللَّه شيئاً وذَكَروا أشْياء فَخرجَ عَلَيْهِمْ رسول اللَّه ﷺ فَقال: «مَا الَّذي تَخُوضونَ فِيه؟» فَأخْبَرُوهُ فَقال: «هُمْ الَّذِينَ لا يرقُونَ، وَلا يَسْتَرْقُون، وَلاَ يَتَطيَّرُون، وَعَلَى ربِّهِمْ يتَوكَّلُونَ». فقَامَ عُكَّاشةُ بنُ مُحْصِنٍ فَقال: ادْعُ اللَّه أنْ يجعْلَني مِنْهُم، فَقال: «أنْت مِنْهُمْ». ثُمَّ قَام رَجُلٌ آخَرُ فَقال: ادْعُ اللَّه أنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ فقال: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ». [متفق عليه][1]

ترجمه: ابن‌عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «امت‌ها به من نشان داده شدند؛ پیامبری دیدم که کم‌تر از ده نفر با او بودند و پیامبری مشاهده کردم که یک یا دو نفر همراهش بودند و پیامبری دیدم که هیچ‌کس با او نبود تا این‌که گروه بزرگی به من عرضه گردید. گمان کردم که امت من هستند. به من گفته شد: این‌ها، موسی و قومش هستند؛ به افق نگاه کن. نگاه کردم و جمعیت انبوهی دیدم. به من گفته شد: افق دیگر را بنگر. آن سوی افق نیز جمعیت انبوهی مشاهده کردم؛ به من گفتند: این، امت توست که هفتاد هزار نفر از آنها بدون حساب و عذاب، وارد بهشت می‌شوند». سپس رسول‌الله ﷺ برخاست و به خانه‌اش رفت. آن‌گاه مردم درباره‌ی کسانی که بدون حساب و عذاب وارد بهشت می‌شوند، به بحث و گفتگو پرداختند. برخی می‌گفتند: شاید آنها، اصحاب رسول‌الله ﷺ باشند. و برخی دیگر می‌گفتند: شاید آنها، کسانی باشند که در دوران اسلام متولد شده‌اند و

(1) صحیح بخاری، ش: ۵۷۰۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۰. گفتنی است که این، لفظ مسلم رحمه الله می‌باشد؛ چون در روایتی که بخاری رحمه الله نقل کرده، «لایرقون» نیامده و به جای آن، «لا یکتوون» آمده است؛ یعنی: «از کسی نمی‌خواهند که آنها را داغ کند». لفظ مسلم، از لحاظ سند و متن، شاذ است.

هیچ‌گاه به الله شرك نورزیده‌اند. رسول‌الله ﷺ از خانه‌اش بیرون آمد و پرسید: «درباره‌ی چه موضوعی، بگومگو دارید؟» لذا موضوع بگومگوی خود را با رسول‌خدا ﷺ در میان گذاشتند. فرمود: «آنها، کسانی هستند که "دَم و افسون" نمی‌خوانند و درخواست تعویذ (دم و افسون) نمی‌نمایند، فال نمی‌گیرند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند». عکاشه بن محصن رضی الله عنه برخاست و گفت: از الله بخواهید که من، جزو آنها باشم. پیامبر ﷺ فرمود: «تو، جزو آنها هستی». مردی دیگر برخاست و گفت : «از خدا بخواهید که من نیز جزو آنها باشم». فرمود: «عکاشه در این زمینه بر تو پیشی گرفت».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- شناخت مراتب یا تفاوت درجات مردم در زمینه‌ی توحید.

2- مفهوم راستین توحید یا چگونگی تحقق بخشیدن به اصل توحید.

3- الله متعال، ابراهیم علیه السلام را از آن جهت که مشرك نبود، ستود و فرمود: ﴿وَلَمۡ يَكُ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾ [النحل:۱۲۰]. یعنی: «از مشرکان نبود».

4- الله متعال در وصف مومنان و دوستان خویش فرموده است: ﴿وَٱلَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمۡ لَا يُشۡرِكُونَ ٥٩﴾ [المؤمنون: ۵۹]. «و آنان که به پروردگارشان شرک نمی‌ورزند».

5- ترك دم و افسون؛ و نیز داغ نکردن، از نشانه‌های توحید حقیقی یا از راه‌های تحقق بخشیدن به توحید است.

6- توکل است که جامع این ویژگی‌هاست.

7- درك ژرف و دقیق اصحاب پیامبر ﷺ که دانستند بدون عمل نمی‌توان به این مقام رسید.

8- اصحاب رضی الله عنهم اشتیاق فراوانی به کارهای نیک و رسیدن به خوبی‌ها داشتند.

9- فضیلت این امت بر دیگران، هم از نظر تعداد و کمیت و هم از نظر کیفیت و وضعیت ایمانی.

10- فضیلت پیروان موسی علیه السلام.

11- سایر امت‌ها به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نشان داده شدند.

12- هر امتی جداگانه و با پیامبرش حشر می‌شود.

13- اندک بودن کسانی که دعوت پیامبران علیهم السلام را پذیرفته‌اند.

14- پیامبرانی که کسی دعوتشان را نپذیرفته است، تنها حشر می‌شوند.

15- ره‌آورد این آگاهی، این است که از کثرت و فراوانی، نباید مغرور شد و از قلت و اندک بودن نیز نباید ناامید گردید.

16- جواز رقیه خواندن یا دعای شرعی برای چشم زخم و گزیدگی.

17- فهم و درک دقیق و ژرف گذشتگان نیک؛ آنجا که سعید فرمود: «کار خوبی است که انسان چیزی را که شنیده، بدون کم و کاست بیان کند»؛ یعنی دریافت که این دو حدیث (= حدیث بریده بن حصیب و حدیث ابن‌عباس) تعارضی با هم ندارند.

18- گذشتگان نیک امت، هرگز کسی را بی‌مورد یا به چیزی که نداشت، مدح و تعریف نمی‌کردند.

19- اینکه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم به عکاشه رضی الله عنه فرمود: «تو، جزو آنها هستی»، یکی از نشانه‌های نبوت ایشان است.[1]

20- مقام و منزلت عکاشه بن محصن رضی الله عنه.

(1) چنانکه عکاشه رضی الله عنه در یکی از جنگ‌های مبارزه با مرتدان به شهادت رسید.

21- جواز استفاده از کنایه یا سخنان کنایه‌آمیز.[1]

22- اخلاق سترگ و نیکوی رسول الله ﷺ.

***

باب (4): ترس از شرک

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾ [النساء: ۴۸]. «همانا الله این را که به او شرک ورزند، نمی‌آمرزد و جز شرک را برای هر که بخواهد می‌بخشد».

همچنین دعای ابراهیم علیه السلام در کلام الله چنین نقل شده است که: ﴿وَٱجۡنُبۡنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعۡبُدَ ٱلۡأَصۡنَامَ﴾ [ابراهیم: ۳۵]. «و من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور بدار».

رسول الله ﷺ فرموده است: «إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشِّرْكُ الأَصْغَرُ»؛ یعنی: «بیش‌ترین چیزی که از بابتِ آن برای شما می‌ترسم، شرک اصغر است». پرسیدند: ای رسول‌خدا! شرک اصغر چیست؟ فرمود: «ریا». [روایت احمد، طبرانی و بیهقی][2]

---

(1) یعنی به جای اینکه آشکارا به آن مرد بگوید که تو شایسته‌ی چنین مقامی نیستی، فرمود: «عکاشه در این زمینه بر تو پیشی گرفت». لذا منظور از سخنان کنایه آمیز در اینجا این است که می‌توان به جای ردّ صریح یک درخواست یا یک موضوع، - به شرطی که حقّ کسی ضایع نشود - از واژه‌هایی استفاده کرد که اسباب ناراحتیِ طرف مقابل را فراهم نسازد.

(2) **صحیح است**؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۹۵۱.

ابن مسعودس می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «مَنْ مَاتَ وَهْوَ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ نِدًّا دَخَلَ النَّارَ». [روایت بخاری][1] یعنی: «هرکس در حالی بمیرد که غیرالله را به فریاد خوانده- و به الله شرک ورزیده باشد-، وارد دوزخ می‌شود».

جابرس می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «مَنْ لَقِيَ اللَّهَ لا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَمَنْ لَقِيَهُ يُشْرِكُ بِهِ دَخَلَ النَّارَ». [روایت مسلم][2] یعنی: «هرکس الله را در حالی ملاقات کند که کسی یا چیزی را شریکش نساخته باشد، وارد بهشت می‌شود و هرکه در حالی بمیرد که کسی یا چیزی را با او شریک گرفته است، وارد دوزخ می‌گردد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- ترس و هراس از شرک.

2- ریا و خودنمایی، نوعی شرک است.

3- ریا، از نوع شرک اصغر است.

4- ریا، بزرگ‌ترین خطری است که انسان‌های شایسته و نیکوکار را تهدید می‌کند.

5- نزدیک بودن بهشت و دوزخ [به انسان].[3]

6- در یک حدیث، بهشت و دوزخ، با هم و یک‌جا ذکر شده‌اند.

---

(1) صحیح بخاری، ش:٤٤٩٧.

(2) صحیح مسلم، ش:٩٣.

(3) یعنی میان انسان و بهشت یا دوزخ، فاصله‌ای جز مرگ وجود ندارد. رسول الله ص فرموده است: «الجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُم مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ والنَّارُ مِثْلُ ذلِكَ»؛ یعنی: «بهشت و دوزخ، به هر یک از شما از بند کفش او نزدیک‌ترند». [روایت بخاری، ش:6488 به نقل از ابن مسعودس]

7- کسی که الله جَلَّ‌جَلَالُهُ را در حالی ملاقات کند که شرك نورزیده است، وارد بهشت می‌شود و آن‌که شرك ورزیده باشد، وارد دوزخ می‌گردد؛ اگرچه عبادت‌گزارترین انسان روی زمین باشد.

۸- مسأله‌ی بزرگ اینکه ابراهیم عَلَیهِ‌السَّلَامُ از الله عَزَّوَجَلَّ خواست که او و فرزندانش را از پرستش بت‌ها دور نگه دارد.

9- عبرت گرفتن ابراهیم عَلَیهِ‌السَّلَامُ از حال اکثر مردم که به شرك مبتلا بودند؛ چنانکه عرض کرد: ﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضۡلَلۡنَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ﴾ [ابراهیم:۳۶]. «ای پروردگارم! بت‌ها سبب گمراهی بسیاری از مردم شده‌اند».

10- در این باب، مفهوم **لا إله إلا الله** بیان شده است؛ بخاری رَحِمَهُ‌اللهُ نیز دربار‌ه‌ی حدیث مذکور، همین را گفته است.

11- منزلت و مقام کسی که از شرك، سالم و به‌دور باشد.



باب (5): دعوت به شهادت لا إله إلا الله

الله عَزَّوَجَلَّ می‌فرماید: ﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٠٨﴾ [یوسف:۱۰۸]. «بگو: این راه من است که همراهِ پیروانم، با بصیرت و آگاهی به‌سوی الله فرا می‌خوانم؛ و الله، پاک و منزه است. و من جزو مشرکان نیستم».

عن ابن عباس رَضِيَ‌اللهُ‌عَنهُمَا؛ أنَّ رسول اللّه صَلَّى‌اللهُ‌عَلَيهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ لمّا بَعثَ مُعَاذاً إلى اليمن قال له: «إِنَّكَ تَأْتِي قَوْمًا من أَهْلِ الكِتَابِ، فليكن أول ما تدْعُوهُمْ إِلَيه: شَهَادَةُ أَنْ لا إله إلا اللّه (وفي رواية: إلى أن يوحّدوا اللّه) فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوك لِذَلِكَ،

فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوك لِذَلِكَ فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ فَتُرَدُّ على فُقَرَائِهِمْ فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوك لِذَلِك، فَإِيَّاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ».[بخاری و مسلم][۱]

ترجمه: ابن‌عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم هنگامی که معاذ رضی الله عنه را (برای دعوت، به یمن) فرستاد، به او فرمود: «تو نزد کسانی می‌روی که اهل کتابند؛ آنان را به گفتن لاإله‌إلاالله- و در روایتی دیگر: به اقرار به وحدانیت الله- دعوت کن و چون لاإله‌إلاالله را گفتند، به آنها خبر بده که الله در شبانه‌روز، پنج نماز بر آنان فرض کرده است؛ اگر پذیرفتند، به آنها اعلام کن که الله زکات را در اموالشان بر آنان فرض نموده که از ثروتمندان ایشان گرفته شده، به فقیرانشان داده می‌شود. اگر این فرمان را پذیرفتند، از گرفتن اموال قیمتیِ آن‌ها (به عنوان زکات) بپرهیز و از دعای مظلوم بترس؛ زیرا هیچ حجابی، میان الله و دعای مظلوم وجود ندارد».

وعن سهل بن سعد رضی الله عنه أنّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم قال: يَوْمَ خَيْبَرَ:«لأعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُه، يفْتَحُ اللّه عَلَي يَدَيْهِ»، فَبَاتَ النَّاسُ يدوكون لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاها، فلما أصبحوا غدوا على رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم كُلُّهُمْ يَرْجُوا أن يعطاها فَقَالَ:«أَيْنَ عَلِي ابن ابي طالب؟» فَقِيلَ هو يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ، فأرسلوا إليه فأُتي به، فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ، فَبَرَأَ كَأَنْ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ فَأَعْطَاهُ الرّاية فَقَال:«انْفُذْ عَلَي رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَي الإِسْلامِ وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ

(1) صحیح بخاری، درچندین مورد، ازجمله: (۱۳۹۵، ۱۴۵۸)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۹؛ به نقل از معاذ رضی الله عنه.

عَلَيْهِمْ. من حق اللّه تعالى فيه، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلا واحداً خير لك من حُمْرُ النَّعَمِ». [بخاری و مسلم][(١)]

ترجمه: سهل بن سعد ساعدی‌ﷺ می‌گوید: رسول‌الله‌ﷺ روز "خیبر" فرمود: «فردا این پرچم را به دست مردی خواهم داد که الله، فتح و پیروزی را به دست او رقم خواهد زد؛ او، الله و پیامبرش را دوست دارد و الله و پیامبرش نیز او را دوست دارند». مردم، شب را در حالی سپری کردند که به یکدیگر می‌گفتند: کدام‌یک از آنها پرچم را دریافت خواهد کرد. صبح که شد، مردم نزد رسول‌الله ﷺ رفتند و هر یک از آنها آرزو داشت که پرچم به او واگذار شود. پیامبر ﷺ فرمود: «علی بن ابی‌طالب کجاست؟» گفتند: ای رسول‌خدا! چشمش درد می‌کند. فرمود: «دنبالش بفرستید». علی‌ﷺ را آوردند. رسول‌الله ﷺ از آب دهان خویش به چشمان علی مالید و علی‌ﷺ بلافاصله بهبود یافت؛ گویا هیچ دردی نداشته است. آن‌گاه پیامبر ﷺ پرچم را به او داد. علی‌ﷺ پرسید: آیا با آنان بجنگم تا آنکه مانند ما مسلمان شوند؟ فرمود: «بدون عجله، به سوی آنها برو تا به منطقه‌ی آنان برسی؛ آن‌گاه آنان را به سوی اسلام فرابخوان و آنان را از حقوق الله متعال که در دین بر آنها واجب می‌شود، آگاه کن. به الله سوگند که اگر الله، یک نفر را به‌وسیله‌ی تو هدایت نماید، برای تو از شتران سرخ‌مو بهتر است».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- دعوت به سوی الله، راه کسانی است که از رسول الله‌ﷺ پیروی می‌کنند.

(1) صحیح بخاری در چند مورد، از جمله: (٢٩٤٢، ٤٢١٠) و صحیح مسلم، ش: ٢٤٠٦.

2- تأكيد به اينكه در دعوت به سوى الله بايد اخلاص داشت؛ زيرا چه‌بسا دعوتگر به نام دعوت به سوى الله، در واقع به سوى خويشتن فرا مى‌خواند.[۱]

3- بصيرت و آگاهى [يا برخوردارى از علم و دانش كافى] از ضرورت‌ها و امور مهم دعوت است.[۲]

4- يكى از ره‌يافت‌ها و دلايلِ خوبىِ توحيد، تنزيه الله متعال، يعنى پاك دانستن او از هر گونه عيب و نقصى مى‌باشد.

5- زشتى شرك، اين است كه نتيجه‌اش نسبت دادن عيب و نقص به الله متعال مى‌باشد.[۳]

6- و از مهم‌ترين ره‌يافت‌ها و خوبى‌هاى توحيد، دور كردنِ مسلمان از مشركان مى‌باشد تا جزو مشركان قرار نگيرد؛ هرچند كه شرك نورزد.[۴]

7- توحيد، نخستين فريضه‌ى الهى است.

8- قبل از هر چيز- حتى پيش از فراخواندن به سوى نماز-، بايد به توحيد دعوت داد.[۵]

9- مفهوم لا إله إلا الله اقرار به وحدانيت الله يا محقق ساختن توحيد است.

---

(1) يعنى هدفش از دعوت، خودنمايى است يا مى‌خواهد هوادارانى پيدا كند.

(2) آن كه دانش كافى ندارد- هرچند عبادت گزار و نيك رفتار باشد- فرد شايسته‌اى براى دعوت نيست.

(3) در صورتى كه الله متعال داراى كمال مطلق است و از هر عيب و نقصى، پاك و مبرّا است.

(4) اين، بيانگر اهميت تبرى جستن از مشركان مى باشد؛ همين بس كه اين امر، يكى از ره يافت‌ها و بلكه از ضرورت‌هاى تحقق توحيد است.

(5) يعنى در جريان دعوت، فراخواندن به سوى توحيد، بر دعوت دادن به سوى ساير فرايض، اولويت دارد.

10- چه‌بسا اهل کتاب مفهوم **لا إله إلا الله** را نمی‌دانند؛ و آنان که می‌دانند، بدان عمل نمی‌کنند.[1]

11- یادآوری این نکته که تعلیم یا آموزش دادن، باید مرحله‌ای یا به صورت تدریجی باشد.[2]

12- اولویت‌بندی در کارها، بدین صورت که ابتدا به کارهای مهم‌تر و سپس به کارهایی بپردازیم که اولویت کم‌تری دارند.

13- چگونگی مصرف زکات.[3]

14- استاد باید شبهه‌ی شاگردش را برطرف کند.[4]

15- نهی از گرفتن اموال قیمتیِ مردم به عنوان زکات.

16- پروا کردن از دعای مظلوم.

17- هیچ حجابی، میان الله و دعای مظلوم وجود ندارد.

18- از دلایل اهمیت توحید می‌توان به سختی‌ها، و نیز گرسنگی‌ها و بیماری‌هایی اشاره کرد که بر سردار پیامبران و همین‌طور بر اولیای برجسته‌ی الهی عارض شد.[1]

---

(1) زیرا اگر **لا إله إلا الله** را می‌دانستند و بدان عمل می‌کردند، نیازی به فراخواندن آنان به گفتن این کلمه نبود. ضمن اینکه مؤلف رحمه الله بدین نکته اشاره دارد که چه‌بسا یک عالِم نیز فهم دقیقی از مفهوم این کلمه نداشته باشد؛ همانند اهل کتاب که در حدّ خود، اهل علم بودند.

(2) چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم به معاذ رضی الله عنه یادآوری فرمود که ابتدا **لا إله إلا الله** را به اهل کتاب آموزش دهد؛ سپس نماز و آن‌گاه زکات و دیگر احکام شرعی را.

(3) اشاره‌ای است به یکی از موارد هشت‌گانه‌ی مصرف زکات -که در آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی توبه آمده است-؛ بدین‌سان که زکات، از ثروتمندان هر منطقه گرفته شده، به فقیران همان منطقه داده می‌شود و نباید به سرزمین دیگری منتقل گردد؛ مگر آنکه در آن سرزمین، فقیری وجود نداشته باشد یا در شرایط خاص که به صلاح‌دید حاکم شرع بستگی دارد.

(4) یعنی هرگونه دانش یا اطلاعاتی که می‌تواند، در اختیار شاگردش بگذارد.

19- اینکه رسول الله ﷺ فرمود: «فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که ...»، یکی از نشانه‌های نبوت ایشان است.[۲]

20- شفا یافتن چشمان علی رضی الله عنه با آب دهان رسول‌الله ﷺ نیز یکی دیگر از نشانه‌های نبوت ایشان است.

21- فضیلت و منزلت علی رضی الله عنه.

22- فضیلت اصحاب رسول‌الله ﷺ، که شب را در شادیِ مژده‌ی فتح و در حالی سپری کردند و هر یک از آنها آرزو داشت که رسول‌الله ﷺ پرچم را به دستِ او بدهند.

23- ایمان به تقدیر الهی؛ زیرا آنان‌که به امید دریافت پرچم، نزد رسول‌الله ﷺ حاضر شدند، پرچم را دریافت نکردند؛ اما آن‌که- به سبب بیماری، حضور نیافت و- سعی نکرد، پرچم را دریافت نمود.

24- آموزش و یادآوری آداب مربوط به پیکار؛ آن‌جا که- به علی رضی الله عنه- فرمود: «بدون عجله، به سوی آنها برو».

25- دعوت دادن، پیش از آغاز نبرد است؛ یعنی پیش از آغاز نبرد، باید دشمن را به اسلام فراخواند.

---

(1) گویا اشاره‌ی مؤلف رحمه الله به سختی‌ها و گرسنگی‌هایی است که در غزوه‌ی خیبر- و نیز در سایر مراحل دعوت- بر رسول‌الله ﷺ وارد آمد.

(2) زیرا در این حدیث آمده است: «فردا این پرچم را به دست مردی خواهم داد که الله، فتح و پیروزی را به دست او رقم خواهد زد»؛ و همین طور هم شد و الله متعال، پیروزی را به دست علی بن ابی طالب رضی الله عنه رقم زد.

26- به رهنمود شریعت، کسانی- همچون اهل خیبر- که پیش‌تر دعوت اسلام به آنان رسیده و حتی با آنان پیکار شده است، باز هم دعوت داده شوند.

27- دعوت باید با حکمت و دانش باشد؛ چنانکه فرمود: به آنان خبر بده که چه چیزهایی بر آنها واجب است.[۱]

28- شناخت حقوق الله در اسلام.

29- پاداش کسی که به دست او، فردی هدایت یابد.

30- جواز سوگند یاد کردن بر فتوایی که صادر می‌کند.[۲]

***

باب (6): تفسیر توحید و مفهوم لا إله إلا الله

اللهﷻ می‌فرماید: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورٗا ٥٧﴾ [الإسراء: ٥٧]. «کسانی که (مشرکان) آنها را می‌خوانند، خود جویای وسیله‌ای برای تقرب و نزدیکی به پروردگارشان هستند- تا کدامینشان نزدیک‌تر باشد- و به رحمتش امیدوارند و از عذابش می‌ترسند. به‌راستی که عذاب پروردگارت درخورِ پرهیز است».

(1) آری؛ حکمت در این است که ابتدا اسلام، معرفی گردد و سپس احکام اسلامی.

(2) زیرا رسول اللهﷺ، خود سوگند یاد کرد که: «**به الله سوگند** که اگر الله، یک نفر را به وسیله‌ی تو هدایت نماید، برای تو از شتران سرخ مو بهتر است».

و می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦٓ إِنَّنِي بَرَآءٞ مِّمَّا تَعۡبُدُونَ ٢٦ إِلَّا ٱلَّذِي فَطَرَنِي﴾ [الزخرف:۲۶-۲۷]. «و زمانی (را یادآوری کن) که ابراهیم به پدر و قومش گفت: همانا من از آنچه می‌پرستید، بیزارم؛ جز ذاتی که مرا آفریده است».

همچنین می‌فرماید: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱]. «آنان، دانشمندان و راهبانشان را به جای الله، به خدایی گرفتند».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۵۶]. «برخی از مردم معبودانی غیر از الله برمی‌گزینند که آنها را همانند الله دوست می‌دارند؛ اما مؤمنان، الله را بیشتر دوست دارند».

رسول‌الله ﷺ فرموده است: «مَنْ قَالَ لا إله إلا اللّٰه وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَرُمَ مَالُهُ وَدَمُهُ وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ». [روایت مسلم][1]

ترجمه: «هرکس لاإله‌الاالله بگوید و به آنچه غیر از او پرستش می‌شود، کفر ورزد، جان و مالش مورد احترام و محفوظ می‌باشد و رسیدگی به اعمالش با الله متعال است».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- در این باب، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین مسایل، یعنی شرح توحید و مفهوم لاإله‌الاالله با آیاتی واضح، به‌روشنی بیان شده است.

2- آیه‌ی [57] سوره‌ی إسراء، عبادت بندگان شایسته‌ی الهی از سوی مشرکان را مردود اعلام کرده و بیان داشته که این عمل، شرک اکبر است.

---

(1) صحیح مسلم، ش:۲۳

3- آیه‌ی [31] سوره‌ی توبه بیان می‌دارد که اهل کتاب، رهبران دینی و راهبان خود را به جای الله به خدایی گرفتند؛ در صورتی که دستور داشتند که فقط الله را پرستش نمایند. گفتنی است: آنها پیشوایان و راهبان خود را سجده نمی‌کردند و آنها را نمی‌خواندند، بلکه در معصیت از آنان پیروی می‌کردند.(۱)

4- و [در آیات 26 و27 سوره‌ی زخرف] به سخن ابراهیم عليه السلام اشاره شده که به کافران فرمود: همانا من از آنچه می‌پرستید، بیزارم؛ جز ذاتی که مرا آفریده است» و بدین‌سان، یگانه‌معبود برحق را از معبودان باطل، جدا و مستثنا کرد؛ یعنی بیان داشت که فقط آفریدگار خود را می‌پرستد. [به عبارت دیگر: از معبودان باطل، بیزاری جست و نسبت به معبود راستین، اظهار موالات نمود.](۲) الله عزوجل با این برائت و موالات، مفهوم «لاإله‌إلاالله» را بیان فرموده است؛ همان‌طور که بلافاصله [در آیه‌ی 28 سوره‌ی زخرف] می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةَۢ بَاقِيَةٗ فِي عَقِبِهِۦ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ٢٨﴾ [الزخرف: ۲۸]. یعنی: «ابراهیم کلمه‌ی توحید را حقیقتی ماندگار در نسل‌های پس از خویش قرار داد؛ امید است (که مشرکان به سوی توحید) بازگردند».

5- آیه‌ی [167] سوره‌ی بقره درباره‌ی کفار می‌گوید: ﴿وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ﴾ [لبقرة: ۱۶۷]. یعنی: «و آنان، از دوزخ بیرون

---

(1) در اینجا به شرک در اطاعت، اشاره شده است؛ و اطاعت از غیر الله، در صورتی شرک است که در جهت مخالفت با الله و رسولش باشد، زیرا اطاعت از مخلوق در جهت نافرمانی از خالق، روا نیست.

(2) توحید، شامل نفی و اثبات است: برائت از غیر الله و معبودان باطل؛ و اخلاص در عبادت برای الله عزوجل که نتیجه‌ی وابستگی و دل‌بستگی به اوست.

نخواهند آمد». پیش‌تر بیان شده است: «برخی از مردم معبودانی غیر از الله برمی‌گزینند که آنها را همانند الله دوست می‌دارند»؛ لذا چنین برداشت می‌شود که آنها با اینکه الله را دوست دارند، مسلمان به‌شمار نمی‌آیند؛ پس وضعیت کسانی که معبودان باطل را بیش از الله دارند، روشن است؛ چه رسد به آنان که فقط معبودان باطل خود را دوست دارند و الله را دوست ندارند!

6- «هرکس ***لا إله إلا الله*** بگوید و به آنچه غیر از او پرستش می‌شود، [یعنی به معبودان باطل] کفر ورزد، جان و مالش مورد احترام و محفوظ می‌باشد و رسیدگی به اعمالش با الله متعال است». این حدیث، یکی از بزرگ‌ترین مواردی است که مفهوم ***لا إله إلا الله*** را به‌روشنی بیان می‌کند و نشان می‌دهد که گفتنِ زبانیِ ***لاإله إلا الله*** به‌تنهایی برای محفوظ بودن جان و مال گوینده‌اش کافی نیست؛ حتی اگر در کنار تلفظِ زبانی، معنایش را هم بداند و بدان اقرار نماید و جز الله، کسی یا چیزی دیگر را عبادت نکند؛ بلکه جان و مال فرد زمانی محفوظ است که علاوه بر موارد مذکور، به معبودان باطل کفر ورزد و اگر در این مورد شک یا درنگ کرد، جان و مالش محفوظ نیست.[1] چه مسأله‌ی بزرگ و مهمی! و چه بیانِ واضح و روشنی! و چه حجت قاطع و تمام‌کننده‌ای!

---

(1) این، ردّی بر کسانی است که ایمان را در گفتن زبانی کلمه‌ی توحید، منحصر می‌دانند؛ با این توضیح که بنابر دلایل شرعی، از جمله: آیه‌ی ۹٤ سوره‌ی نساء، جان و مالِ فرد، تا زمانی که اظهار اسلام می‌کند، محفوظ است تا اینکه چیزی بر خلافِ آن، ثابت شود یا عملی انجام دهد که او را سزاوار چنین مجازاتی بگرداند.

باب (7): استفاده از دست‌بند و مُهره [یا هرگونه آویز] و امثال آن برای [حصول شفا و] رفع بلا یا دفع آن، از امور شرک‌آمیز است

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ۚ قُلْ أَفَرَأَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ ۚ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ ۖ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٣٨﴾﴾ [الزمر:۳۸]. «و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، به‌طور قطع خواهند گفت: "الله". بگو آیا درباره‌ی معبودانی که جز الله می‌پرستید، هیچ اندیشیده‌اید که اگر الله زیانی برای من بخواهد، آیا آنها می‌توانند زیان و آسیب او را از من دور کنند یا اگر رحمت و بخشایشی برای من بخواهد، آیا آنها می‌توانند رحمتش را از من باز دارند؟ بگو: الله، برایم کافی است و توکل‌کنندگان تنها بر او توکل می‌کنند».

عن عمران بن حصين رضي الله عنه أنّ النَّبي ﷺ رأى رجلاً في يده حَلْقَةٌ مِنْ صُفْرٍ فَقَالَ: «مَا هَذِهِ؟» قَالَ: مِنَ الْوَاهِنَةِ، فقَالَ: «انزعها فإِنَّهَا لا تَزِيدُكَ إِلا وَهْنًا فَإِنَّكَ لَوْ مُتَّ وَهِيَ عَلَيْكَ مَا أَفْلَحْتَ أَبَدًا». [روایت احمد با سندی که اشکالی در آن نیست.][1]

ترجمه: عمران بن حصین رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ انگشتری در دست مردی دید. پرسید: «این- برای- چیست؟» آن مرد پاسخ داد: این حلقه را به‌قصد جلوگیری از ضعف جسمی، به دست کرده‌ام. رسول‌الله ﷺ فرمود:

---

(1) مسند امام احمد (٤/ ٤٤٥)؛ سنن ابن ماجه، ش: ٣٥٣١؛ ابن حبان در الموارد، ش: ١٤١١؛ وحاکم در المستدرک (٤/ ٢١٦)، این حدیث را صحیح دانسته‌اند و ذهبی نیز تأییدش کرده است.

«آن را درآور؛ زیرا فقط بر ضعف تو می‌افزاید؛ اگر در حالی بمیری که این را پوشیده‌ای، هرگز رستگار نخواهی شد».

امام احمد رحمه الله روایت دیگری آورده است که عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «مَنْ تَعَلَّقَ تَمِيمَةً فَلا أَتَمَّ اللَّهُ لَهُ وَمَنْ تَعَلَّقَ وَدَعَةً فَلا وَدَعَ اللَّهُ لَهُ».[1]

ترجمه: رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «کسی که "تمیمه"[2] به گردن بیاویزد، الله متعال خواسته‌اش را نافرجام گرداند و آن‌که "ودعه"[3] به خود بیاویزد، الله متعال آرامش را از او بگیرد».

و در روایت دیگری آمده است: «من تعلَّق تمَيمة فَقد أشرَك».[4]

ترجمه: «هرکه مُهره‌ای- برای شفا یا جلوگیری از زخم چشم- بیاویزد، شرك ورزیده است».

ابن ابی‌حاتم رحمه الله روایت کرده است که حذیفه- بن یمان- رضی الله عنه مردی را دید که برای دفع تب و بیماری، "نخی"[5] در دستش بسته بود؛ حذیفه رضی الله عنه آن را پاره

---

(1) مسند احمد(٤/١٥٤)؛روایت ابویعلي؛ حاکم این حدیث رارروایت نموده وآن را صحیح دانسته وذهبی نیز تأییدش کرده است.

(2) منذری گوید: تمیمه، مهره‌ها یا گردن بندهايي بود که به خود می آویختند واعتقاد داشتند که دفع بلامی کند!

(3) وَدَعه، مُهره‌های سفید و صدف‌مانندی که برای جلوگیری از چشم زخم به خود می آویختند. تمیمه و ودعه، شامل تمام مُهره‌ها و چیزهایي از قبیل: دست بندها، بازوبندها–مانند تیر بند–، استخوان، نوشته‌ها و دیگر آویزهایي می شود که برای حصول شِفا یا دفع بلایا با چنین اعتقاداتی به خود یا فرزندانشان می بندند وجزو اعمال شرک آمیز است.

(4) ر.ک: صحیح الجامع الصغیر وزیادته، از آلبانی رحمه الله، ش:٦٣٩٤ بالفظ: «مَن عَلَّقَ...».

(5) مانندِ بازوبندها و تعویذهایي که امروزه برخی از مردمِ خرافاتی، برای حصول شفا یا دفع بلا و زخم چشم به دست یا بازوی خود می بندند.

کرد و این آیه را تلاوت نمود: ﴿وَمَا يُؤۡمِنُ أَكۡثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشۡرِكُونَ ١٠٦﴾ [یوسف:۱۰۶]. «و بیشترشان به الله ایمان نمی‌آورند و فقط مشرکند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- شدت حرام بودن استفاده از دست‌بند، نخ [و حلقه، مُهره و هرگونه آویز و امثال آن به قصد حصول شفا].

2- اگر آن صحابی بر آن حالت می‌مُرد، رستگار نمی‌شد. و این، بیانگر این دیدگاه صحابه ﷺ می‌باشد که شرک اصغر را از گناهان کبیره، بزرگ‌تر می‌دانستند.

3- آن صحابی، معذور به جهل به‌شمار نیامد.[۱]

---

(1) در نگاه کُلی، جهل، عذر به شمار نمی آید؛ وگرنه به گفته ی امام شافعی رحمه الله در این صورت، جهل از علم بهتر بود. البته موضوع عذر به جهل، به شرح و تفصیل بیشتری نیاز دارد؛ از این نگاه، جهل بر دو نوع است: *نوعی که عذر به شمار می آید و *نوعی که عذر نیست. اگر جهل، بر آمده از کوتاهی و سهل انگاری باشد، جهل موجهی نخواهد بود؛ اما اگر نتیجه ی کوتاهی و سهل انگاری در کسب علم نباشد، بلکه به گونه ای باشد که به ذهن شخص خطور هم نکند که مثلاً آن مسأله حرام است، در این صورت، عذرش موجه و پذیرفتنی است. ابن القیم رحمه الله گوید: «هر گمراهی که منشأ و خاستگاه ضلالتش، روی گردانی از وحی و علمی باشد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آورده است، هر چند خود را هدایت یافته بپندارد، هیچ عذری ندارد. زیرا کوتاهی، از خودِ اوست که از پیروی از دعوتگرِ هدایت، روی گردانی کرده است و به خاطر این کوتاهی و روی گردانی، هیچ عذری از او پذیرفته نیست. بر خلاف کسی که رسالت و پیام الاهی به او نمی رسد و خود نیز توانایی رسیدن یا دست یابی به آن را ندارد. روشن است که حکمش فرق می کند». جهل و ناآگاهی نسبت به دینِ الله، پایه و اساسِ تمام مصیبت ها و بدی هاست؛ منشأ همه ی گناهان بزرگ و کوچک، جهل و بی علمی است و این گناهان بندگان است که دنیا را به سوی بدی و تباهی می کشاند. لذا پایه و منشأ همه ی بدی ها، جهل است. تمام بدی ها و ویژگی های نکوهیده، نتیجه ی جهل است و همه ی ویژگی های نیک و ستوده، ثمره ی علم. همان گونه که گفته اند: «بهترین نعمت، عقل و بدترین مصیبت، جهل است».

جهل، رده های گوناگونی دارد و جاهلان، باهم متفاوتند و گاه این تفاوت ها، به اندازه ی فاصله ی میان زمین و آسمان است. البته این طور نیست که هر جاهلی، معذور باشد. جهل و ناآگاهی از اصول دین و اساسی ترین مسایل اعتقادی، عذر نیست؛ توحید و یگانه دانستن الله در عبادت و کنار نهادن همه ی معبودان باطل، هدف و کنهِ شهادتین، و فحوای دین اسلام می باشد؛ از این رو شریعت به مسایل عقیدتی و دانستن اصول دین، تأکید فراوانی کرده است. اصل بر این است که جهل در رابطه با اصول دین و احکام ثابت و نمایانِ آن، اعتبار ندارد و

4- آن حلقه نه تنها هیچ سودی برای شخص نداشت، بلکه به زیانش بود؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرمود: «آن را درآور؛ زیرا فقط بر ضعف تو می‌افزاید».

5- انکار شدید در برابر کسی که چنین کاری کند.

6- تصریح به اینکه هر کس- برای رفع بلا یا دفع آن- چیزی به خود بیاویزد، الله ﷻ او را به همان چیز واگذار می‌کند.

7- کسی که مهره و یا چیز دیگری برای حفاظت از چشم زخم ببندد، شرك ورزیده است.

8- و نخی که برای رفع تب می‌بندند [و نیز دیگر تعویذها و آویزهایی که برای حصول شفا به خود می‌آویزند] از همین قبیل است.

9- تلاوت آیه‌ی: ﴿وَمَا يُؤۡمِنُ أَكۡثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشۡرِكُونَ ١٠٦﴾ توسط حذیفه رضی الله عنه بیانگر این است که صحابه رضی الله عنهم از آیات مربوط به شرك اکبر، در رابطه با شرك اصغر استدلال می‌کردند.

10-همچنین آویزان کردن مُهره‌های سفید و صدف‌مانندی که برای جلوگیری از چشم زخم به خود می‌آویزند، جزو اعمال شرك‌آمیز است.

11- اگر کسی را دیدیم که [تعویذ یا] مُهره و امثال آن را به خود آویخته است، سنت است که به او بگوییم: الله متعال، خواسته‌ات را بر آورده نسازد و آرامش را از تو بگیرد.

عذر، محسوب نمی شود؛ لذا جهلِ مشرکانی که کنار قبور، وبر سرِ مزارها قربانی می کنند و مرده‌ها را به فریاد می خوانند واز آن‌ها مدد می جویند یا از مردگان، درخواست آمرزش وشفاعت می کنند، عذر نیست وبنابر آموزه‌های دین اسلام، شرک اکبر به شمار می آید. [برای تفصیل بیشتر ر.ک: مباحثی پیرامون نواقض اسلام، نوشته‌ی عبدالعزیز بن مرزوق الطریفی، ترجمه‌ی محمد ابراهیم کیانی، که در سایت عقیده موجود است.]

باب (8): آنچه درباره‌ی خواندن و دم کردن و نیز درباره‌ی آویزها و تعویذهای مربوط به زخم چشم، وارد شده است

در "صحیح"[۱] آمده است که ابوبشیر انصاری رضی الله عنه گوید: «در یکی از سفرها با رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم بودم که آن بزرگوار شخصی را فرستاد تا اعلام کند که هیچ قلاده‌ای در گردن شتری باقی نمانَد، مگر اینکه قطع شود».[۲]

و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال سمعت رسولَ اللّه صلی الله علیه وآله وسلم يقول: «إِنَّ الرُّقَى وَالتَّمَائِمَ وَالتِّوَلَةَ شِرْكٌ». [روایت احمد و ابوداود][۳]

ترجمه: ابن‌مسعود رضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می‌فرمود: «خواندن و دم کردن [جز در مورد زخم چشم و گزیدگی یا در مواردی که مشروع شده است] و نیز آویختن تمیمه[۴] و تعویذ محبت‌آمیز[۵] شرک است».

---

(1) یعنی: این حدیث در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است. صحیح بخاري، ش: ۳۰۰۵؛ و مسلم، ش: ۲۱۱۵؛ و أبو داود، ش: ۲۵۵۲.

(2) از آن جهت، شتر و قلاده‌های نخیِ آویخته بر گردن شتر را ذکر نمود که در آن زمان، مرسوم بود که برای دفع بلا از مرکب خویش از چنین قلاده‌هایی استفاده می‌کردند! لذا این حکم، شامل مُهره‌های تسبیح و تعویذهایی که امروزه بر ماشین‌ها (=خودروها) می‌آویزند نیز می‌شود.

(3) احمد (۱/۳۸۱)؛ ابوداود، ش: ۳۸۸۳؛ و ابن‌ماجه، ش: ۳۵۳۰.

(4) همان طور که پیشتر بیان شد، منذری گوید: تمیمه، مهره‌ها یا گردن‌بندهایی بود که به خود می‌آویختند و اعتقاد داشتند که دفع بلا می‌کند! لذا تمیمه، شامل تمام تعویذهای نامشروعی است که به خود می‌بندند؛ فرقی نمی‌کند که از جنس مُهره باشد یا دست‌نوشته و آنچه که امروزه آن را "تعویذ" یا "دعا" می‌نامند؛ ناگفته نماند که اگر تعویذ، از آیات قرآن باشد، در میان علما درباره‌ی جواز یا عدم جواز آن، اختلاف نظر وجود دارد. اما قول راجح، بر عدم جواز است. به رغم این اختلاف نظر، آیا بهتر نیست که بنگریم: حکمت نزول قرآن چه بوده است؟

(5) تِوَله یا تعویذ محبت آمیز، تعویذهایی است که اعتقاد دارند سبب انس و الفت زن و شوهر نسبت به یکدیگر می‌شود!

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُكَيْمٍ مَرفوعا: «مَنْ تَعَلَّقَ شَيْئًا وُكِلَ إِلَيْهِ». [روایت احمد و ترمذی][1]

ترجمه: عبدالله بن عُکَیم گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی که چیزی- به‌عنوان تعویذ یا برای دفع بلا- بیاویزد، به همان چیز واگذار می‌شود».

«**تمائم**» [جمع تمیمه؛ که تعوید یا هر آن] چیزی است که برای حفاظت از زخم چشم، بر فرزندان می‌بندند. در مورد حکم تعویذی که از الفاظ قرآن باشد، اختلاف نظر وجود دارد. برخی از علمای سلف آن را جایز دانسته‌اند و برخی دیگر آن را در ردیف تمائمِ ممنوع و ناجایز قرار داده‌اند؛ مانند ابن مسعود رضی الله عنه و غیره.

«**رقی**» هم‌خانواده‌ی "رُقیه" به معنای خواندن و دَم کردن می‌باشد؛ در حدیثی دیگر برای زخم چشم و گزیدگی- به شرطی که الفاظ شرک‌آمیز در آن نباشد-، اجازه داده شده است.

«**تولة**» هر آن چیزی است که به گمانشان محبت زن را در دل شوهر، یا محبت شوهر را در دلِ همسرش می‌اندازد![2]

احمد رحمه الله از رُوَیفِع رضی الله عنه روایت کرده است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «يَا رُوَيْفِعُ لَعَلَّ الْحَيَاةَ تَطُولُ بِكَ؛ فَأَخْبِرِ النَّاسَ أَنّ مَنْ عَقَدَ لِحْيَتَهُ أَوْ تَقَلَّدَ وَتَرًا أَوِ اسْتَنْجَى بِرَجِيعِ دَابَّةٍ أَوْ عَظْمٍ فَإِنَّ مُحَمَّدًا بَرِيءٌ مِنْهُ».[3]

---

(1) ترمذي، ش: ۲۰۷۲.

(2) حلقه‌ی ازدواج از همین نوع می‌باشد و گذشته از شباهت و همانندی به روش ازدواج نصارا و غیر مسلمانان، از آن جهت که گمان می‌کنند باعث انس و الفت زن و مرد نسبت به یکدیگر می‌شود، ناجایز و غیر شرعی است. نگاهی واقع بینانه به این موضوع و تحلیل اجتماعی و روان شناختیِ حلقه‌ی ازدواج و امثال آن، بیش از پیش پرده از ابعاد منفی اش برمی‌دارد؛ همین بس که زندگیِ خیلی‌ها به سبب حساسیت به حلقه‌ی ازدواج، از هم پاشیده است!

(3) آلبانی رحمه الله این حدیث را صحیح دانسته است؛ ر.ک: صحيح سنن أبي داود، ش: ۲۷؛ و صحيح سنن النسائي، ش: ٤٦٩٢.

ترجمه: «ای رویفع! چه‌بسا- پس از من- عمری طولانی بکنی؛ به مردم خبر بده: محمد- ﷺ- از کسی که ریش خود را گره بزند یا بپیچاند و از کسی که قلاده[1] بیاویزد و یا با پس‌افکنده‌ی حیوانات و استخوان استنجا کند، بیزار است».

سعید بن جبیر می‌گوید: «قطع کردن تعویذ از گردن کسی، مانند آزاد کردن غلام است».[2] [روایت وکیع]

وی همچنین روایت کرده که ابراهیم نخعی رحمه الله- که از شاگردان ابن مسعود رضی الله عنه می‌باشد- گفته است: ابن مسعود و شاگردانش، انواع تعویذ را- چه از قرآن باشد و چه از غیرقرآن- مکروه می‌دانستند.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- شرح و توضیح «رُقْیه» و «تمیمه».

2- شرح و توضیح «تِوَله».

3- این سه مورد، همگی و بدون استثنا از اعمال شرك‌آمیز، به شمار می‌آیند.

4- «رقیه» یا همان خواندن و دم کردن، به شرطی که از الفاظ شرک آمیز نباشد، برای چشم زخم و گزیدگی، مستثنا شده است.

5- علما درباره‌ی تعویذی که از الفاظ قرآن باشد، اختلاف نظر دارند.

---

(1) منظور از قلاده، نخ‌های تابیده‌ای بود که برای دفع بلا از مرکب‌های خویش، به آنها می آویختند؛ مانند مُهره‌های تسبیح و دیگر چیزهایی که امروزه برای دفع بلا، به ماشین‌های خود می آویزند!

(2) شباهتش در این است که همچنانکه غلام، از بندِ غلامی رهایی می یابد، آن شخص نیز از بندِ شرک رها می شود؛ زیرا با آویختن تعویذ و مُهره وامثال آن به خود، دربند شرک گرفتار شده است.

6- آویزان کردن قلاده بر گردن حیوانات به نیت دفع زخم چشم نیز ممنوع و ناجایز است.

7- وعید شدید برای کسی که قلاده [یا تعویذ و امثالِ آن] بیاویزد.

8- فضیلت و پاداش کسی که تعویذی را قطع نماید.

9- ابن مسعود و شاگردانش، تعویذ الفاظ قرآن را نیز مکروه می‌دانستند.

***

باب (9): تبرک جستن به درخت و سنگ و امثال آنها

الله متعال می‌فرماید: ﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ ١٩﴾ [النجم: ١٩]. «آیا به "لات" و "عزی" توجه کرده‌اید (که هیچ سود و زیانی به شما نمی‌رسانند)؟».

عن أبي واقد الليثي قال: «خرجنا مع رسول اللّه ﷺ إِلَى حُنَيْنٍ ونحن حدثاء عهدٍ بكفر وللمشركين سِدْرَةٌ يَعْكُفُونَ عِنْدَهَا وينوطون بِهَا أَسْلِحَتَهُمْ يُقَالُ لَهَا ذَاتُ أَنْوَاطٍ فَمَرَرْنَا بِسِدْرَةٍ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! اجْعَلْ لَنَا ذَاتَ أَنْوَاطٍ كمالهم ذات أنواط. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللّه اكبر! إنها السُّنن، قلتم وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا قَالت بنو إسرائيل لمُوسَى: ﴿ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞۚ قَالَ إِنَّكُمۡ قَوۡمٞ تَجۡهَلُونَ﴾ [الأعراف:١٣٨]. لَتَرْكَبُنَّ سُنَنَ مَنْ كانَ قبلَكم». [ترمذی این حدیث را روایت کرده و آن را صحیح دانسته است.][1]

ترجمه: ابوواقد لیثی گوید: «ما در حالی که تازه مسلمان شده بودیم، با رسول‌الله ﷺ به سوی حنین می‌رفتیم. مشرکان آن دیار، درخت سدری داشتند که پیوسته در کنارش به عبادت می‌پرداختند و سلاح‌های خود را برای تبرک به آن آویزان می‌کردند. از این‌رو به "ذات انواط" مشهور شده بود. ما

---

(1) صحیح سنن الترمذي، از آلبانی، ش: ١٧٧١.

به رسول‌الله ﷺ گفتیم: برای ما نیز ذات انواط، مقرر کنید. رسول‌الله ﷺ فرمود: «الله اکبر! این، روش پیشینیان است؛ و سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما همان سخنی را گفتید که بنی‌اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: ﴿ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞۚ قَالَ إِنَّكُمۡ قَوۡمٞ تَجۡهَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۸]. [یعنی: «(بنی‌اسرائیل) گفتند: (ای موسی!) همان‌طور که آنان معبودانی دارند، برای ما نیز معبودی مقرر کن». [سپس رسول‌الله ﷺ افزود:] شما نیز از روش‌های آنان پیروی خواهید کرد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر آیه‌ی [19] سوره‌ی نجم.

2- آشنایی با درخواست تازه‌مسلمانان از رسول‌الله ﷺ.

3- آنها چیزی را که از رسول‌الله ﷺ درخواست کردند، انجام ندادند [و آن موضوع با روشن‌گری رسول‌الله ﷺ در حدّ یک درخواست باقی ماند و عملی نشد.]

4- هدفشان از این درخواست، نزدیکی جستن به الله متعال بود؛ زیرا فکر می‌کردند که الله متعال، این کار را دوست دارد.

5- وقتی اصحابِ تازه‌مسلمان، از نادرستیِ این درخواست بی‌اطلاع بودند، پس دیگران به طریق اولی دچار چنین جهلی می‌شوند.

6- صحابه رضی الله عنهم در برخورداری از نیکی‌ها و نوید آمرزش از سوی الله، بر دیگران برتری دارند. [با این حال، درخواستِ ناآگاهانه‌ی آنها موجه قلمداد نشد].

7- رسول‌الله ﷺ آنها را معذور قرار نداد؛ بلکه درخواستشان را به‌شدت رد نمود و فرمود: «الله اکبر! این، روش پیشینیان است. شما از روش پیشینیان پیروی می‌کنید».

8- این درخواست به‌اندازه‌ای خطرناک بود که رسول‌الله ﷺ آن را هم‌سان درخواست قوم موسی علیه السلام دانست که گفته بودند: (ای موسی!) همان‌طور که آنان معبودانی دارند، برای ما نیز معبودی مقرر کن».

9- ممنوعیت چنین مواردی،[1] از شرایط و مفاهیم «**لا إله إلا الله**» می‌باشد؛ ولی باز هم برای آنان مشتبه و مبهم مانده بود [که با روشن‌گری رسول‌الله ﷺ برطرف شد].

10- سوگند خوردن رسول‌الله ﷺ در هنگام روشن ساختن این موضوع؛ در صورتی که آن بزرگوار فقط در رابطه با مسایل مهم و اساسی، سوگند یاد می‌کرد.

11- این درخواست، شرک اصغر به حساب آمد، نه شرک اکبر؛ زیرا با طرح این درخواست، مرتد به‌شمار نیامدند.

12- این سخن راوی که ما تازه‌مسلمان بودیم، بیانگر آنست که درخواست‌کنندگان از مسلمانان قدیمی نبودند؛ زیرا مسلمانان قدیمی و پیش‌گام می‌دانستند که این، از اعمال شرک‌آمیز است.

13- تکبیر گفتن در هنگام تعجب، بر خلاف دیدگاه کسانی که گفتن الله اکبر را در زمان تعجب، مکروه دانسته اند.

14- بستن راه‌هایی که به شرک می‌انجامد.

---

(1) یعنی ممنوعیت تبرک جستن به درختان، جزو شرایط لا اله الا الله می باشد که در مفهوم این کلمه می گنجد؛ زیرا لا اله الا الله، هر معبودی غیر از الله را نفی می کند؛ لذا تبرک جستن از غیر الله، جزو مصادیق عبادت است.

15- ممنوعیت همانند شدن به اهل جاهلیت.

16- خشم و عصبانیت در هنگام آموزش دادن [و متناسب با شرایط یا اهمیت موضوع، امری مشروع می‌باشد.]

17- بیان یک اصل و قاعده‌ی کلی؛ آنجا که فرمود: «این، راه و روش پیشینیان است».[1]

18- این، یکی نشانه‌های نبوت است؛ زیرا آنچه رسول‌الله ﷺ خبر داده بود، به همان شکل روی داد.

19- هر آن چیزی که در قرآن، یهود و نصارا به خاطر آن نکوهش شده‌اند، برای ما نیز هست.

20- این، اصل شناخته‌شده‌ای در نزد اصحاب ﷺ بود که اساس مسایل عبادی، به دستور شارع مربوط می‌شود[2] و از این داستان، سه پرسشِ قبر نیز استنباط می‌شود: "پروردگارت کیست؟" و این، واضح و روشن است- که پروردگاری جز الله متعال وجود ندارد.- "پیامبرت کیست؟" لذا کسی که از غیب خبر می‌دهد، پیامبر است و "دینت چیست؟" و این، در ضمنِ این آیه استنباط می‌گردد که گفتند:

---

(1) یعنی این امت، راه و روش گذشتگان را در پیش خواهد گرفت و این، به معنای درست بودن راه و روش پیشینیان نیست؛ بلکه برای هشدار می‌باشد. به عبارت دیگر: در مواردی که با عبارتی خبری از چیزی نهی شده است، ممنوعیت آن شدیدتر می‌باشد.

(2) یعنی مبنای تمام عبادات، این است که شارع به آن دستور داده باشد و اگر به امری تصریح نشده باشد، بدعت به شمار می‌آید؛ همان گونه که رسول الله ﷺ فرموده است: «مَن عَمِلَ عَمَلاً لَیسَ عَلَیهِ أمرُنا فَهُوَ رَدٌّ». [صحیح مسلم، ش:۲۹۸۵] یعنی: «هر کس عملی انجام دهد که امر (دین) ما بر آن نیست، عملش مردود است». به عبارت دیگر: ملاک و سنجه‌ی درستی هر عملی، این است که مطابق دستورها و آموزه‌های دین باشد.

﴿ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا﴾ یعنی: «معبودی برای ما مقرر کن» و عبادت معبود، همان دین است.[1]

21- روش یهود و نصارا، مانند راه و روش مشرکان، ناپسند و نکوهیده است.

22- احتمال دارد که بقایایی از باطل، در وجود کسی که به تازگی آن را ترک کرده و پیش‌تر با آن خو داشته است، یافت شود؛ همچنانکه آنها گفتند: «ما تازه مسلمان شده و کفر را به‌تازگی ترک کرده بودیم».



باب (10): پیرامون ذبح حیوان [یا قربانی کردن] برای غیرالله[2]

الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥ﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳]. «بگو: همانا نماز و قربانی و زندگی و مرگم، از آنِ الله، پروردگار جهانیان است؛ شریکی ندارد».

---

(1) یعنی در این داستان، * ربوبیت، * نبوت، * وعبادتِ معبود یا همان دین، که سه سؤال قبر هستند، ثابت می شوند؛ بدین شکل که در قبر سؤال می شود: «پروردگارت کیست؟» و این، روشن است که هیچ پروردگاری جز الله متعال وجود ندارد.. اما وجه دلالت این حدیث بر نبوت، این است که در قبر سؤال می شود: پیامبرت کیست؟ و این حدیث، یکی از نشانه های نبوت است؛ زیرا فرمود: «از روش پیشنیان پیروی خواهید کرد» و همین طور هم شد. و اما تناسب این حدیث با سومین سؤال قبر، این است که در قبر سؤال می شود: دینت چیست؟ و در این حدیث آمده است که تازه مسلمانان گفتند: "برای ما نیز معبودی چون ذات انواط مقرر کن." و دین، همان عبادت است.

با اندکی تأمل و دقت نظر، به قدرت استنباط مؤلف رحمه الله پی می بریم که چه ظرافتی در استنباط مسایل از نصوص داشته است! رحمت الله بر او باد.

(2) غیرالله، هر چیز و هر کسی غیر از الله متعال می شود؛ از جمله: پیامبران، فرشتگان، اولیاو....

همچنین می‌فرماید: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنۡحَرۡ ٢﴾ [الكوثر: ۲]. «پس برای پروردگارت نماز بگزار و (شتر) قربانی کن».

از علیس روایت است که رسول‌اللهص فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَعَنَ وَالِديه، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ آوَى مُحْدِثًا لَعَنَ اللَّهُ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ الأَرْضِ». [روایت مسلم][۱]

ترجمه: رسول‌اللهص فرمود: «لعنت الله بر کسی که برای غیرالله قربانی کند! لعنت الله بر کسی که پدر و مادرش را لعنت کند! لعنت الله بر کسی که بدعت‌گذار- یا فتنه‌گری- را جای دهد [یا از او حمایت کند]! لعنت الله بر کسی که نشانه‌های زمین[۲] را تغییر دهد».

از طارق بن شهاب روایت است که رسول‌اللهص فرمود: «دَخَل الجنَّة رجُلٌ في ذُبابٍ و دَخَل النَّار رَجُلٌ في ذباب» قالوا وكيف ذلك يا رسول اللّه؟ قال: مرَّ رجُلان على قومٍ لهم صَنَمٌ لا يَجُوزُه أحد حتى يُقرِّبَ له شيئا، فقالوا لأحدهما: قَرِّب قال: ليس عندي شي أُقرِّبُ قالوا له: قرِّب ولو ذُباباً، فقرَّب ذُبابا، فخلُّوا سبيله، فَدَخل النّار و قالوا لآخر: قرِّب. فقال: ما كنتُ لا قرِّب لأحدٍ شيئاً دون اللّه فَضَربوا عُنُقه، فَدَخَل الجنّة». [روایت احمد][۳]

ترجمه: رسول‌اللهص فرمود: «مردی به‌خاطر مگسی به بهشت و مردی دیگر به خاطر مگسی به دوزخ رفت». پرسیدند چگونه؟ فرمود: «دو مرد از کنار قومی گذشتند که بتی داشتند. و معمول بود که هیچ‌کس از آنجا

---

(1) صحیح مسلم، ش: ۱۹۷۸.

(2) منظور از نشانه‌های زمین، علامت‌هایی است که برای تعیین حدود اراضی نصب می‌کنند.

(3) الزهد، از امام احمد، ش: ۸٤؛ شعب الإیمان، از بیهقي، ش: ۷۳٤۳.

نمی‌گذشت مگر آنکه باید برای بتِ آن قوم، چیزی قربانی می‌کرد. به یکی از آن دو گفتند: نذرانه‌ای پیش کن. گفت: چیزی ندارم. گفتند: مگسی هم کفایت می‌کند. آن مرد پذیرفت و مگسی قربانی کرد! لذا رهایش کردند. و با این عمل (سرانجام) به دوزخ رفت. به نفر دوم گفتند: نذرانه‌ای پیش کن. گفت: من تاکنون برای غیرالله نذر و قربانی نکرده‌ام. آنها گردن او را زدند و بدین ترتیب آن مرد شهید شد و به بهشت رفت».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر آیه‌ی: ﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي﴾.

2- تفسیر آیه‌ی: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنۡحَرۡ ۝٢﴾.

3- نخستین نفرین مربوط به کسی است که برای غیرالله ذبح یا قربانی کند.[1]

4- نفرین الله بر کسی است که پدر و مادرش را نفرین کند؛ بدین‌سان که پدر و مادر کسی دیگر را نفرین نماید و او هم در جواب، پدر و مادرِ وی را نفرین کند.

5- نفرین الله بر کسی است که بدعت‌گذار یا فتنه‌گری را پناه دهد یا از او حمایت کند.

6- همچنین لعنت الله بر کسی است که نشانه‌های زمین [یعنی علامت‌های مربوط به تعیین حدود اراضی] را تغییر دهد».

(1) زیرا این عمل، شرک است و گناهش از نفرین والدین یا تغییر دادن علامت‌های حدود اراضی، بیشتر می‌باشد.

7- لعنت فرستادن بر شخصِ معینی، [روا نیست و] با لعنت فرستادن بر عموم گنهکاران، به‌صورت کلی و بدون ذکر نام یا تعیین فرد یا افراد مشخصی، تفاوت دارد.

8- بیان داستان مگس که داستان بزرگ و عبرت‌آموزی است.

9- آن شخص با اینکه به‌اجبار و بدون قصدِ[اولیه] برای آن مگس قربانی کرد، دوزخی گردید.

10- عمل شرک‌آمیز در دل مؤمنان به‌اندازه‌ای زشت و ناپسند است که آن مومن، حاضر شد کشته شود، اما شرک نورزید.

11- نفر اول نیز مسلمان بود؛ زیرا در حدیث آمده است که به خاطر همان مگس به دوزخ رفت.

12- این حدیث، مؤیِّد حدیث دیگری است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «الجَنَّةُ أَقَرَبُ إِلى أَحدِكُم مِنْ شِراكِ نَعْلِهِ والنَّارُ مِثْلُ ذلِكَ»؛[1] یعنی: «بهشت و دوزخ، به هر یک از شما از بند کفش او نزدیک‌ترند».

13- مقصودِ اصلی [و معتبر]، عمل قلب است؛[2] حتی از دیدگاه بت‌پرستان.



(1) روایت بخاری، ش:6488 به نقل از ابن مسعود رضی الله عنه

(2) یعنی: اعتبارِ هر عمل، به نیت و قصد قلبي است؛ زیرا در حدیث نیز تصریح شده که «اعمال، به نیت‌ها بستگی دارند». چنین به نظر می رسد که میان این مسأله و مسأله‌ی نهم، تناقض وجود دارد؛ زیرا در مسأله‌ی نهم آمده است که آن شخص به رغم اینکه به اجبار وبدون قصد آن کار راانجام داد، دوزخی گردید. اما با جمع بندی این دو مسأله به این نتیجه می رسیم که آن شخص، اگرچه پیشتر قصد قربانی برای غیر الله نداشت، اما پس از اجبار مشرکان، با قصد قلبیِ خودش و نه صرفا از روی اجبار، به این کار تن داد و همین، باعث شد که دوزخی گردد. والله اعلم.

باب (11): در مکانی که برای غیرالله نذر و قربانی می‌شود، نباید برای الله قربانی کرد

الله متعال می‌فرماید: ﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا﴾ [التوبة:١٠٨]. «هرگز در آن [یعنی در مسجد ضرار، به نماز] نایست».

وعن ثَابِتُ بْنُ الضَّحَّاك رضی الله عنه قَالَ: نَذَرَ رَجُلاٌ أَنْ يذبح إبلاً ببوانة فَسَأَلَ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم فَقَالَ: «هَلْ كَانَ فِيهَا وَثَنٌ مِنْ أَوْثَانِ الْجَاهِلِيَّةِ يُعْبَدُ؟» قَالُوا: لا قَالَ: «فهَلْ كَانَ فِيهَا عِيدٌ مِنْ أَعْيَادِهِمْ؟» قَالُوا: لا فقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم: «أَوْفِ بِنَذْرِكَ فَإِنَّهُ لا وَفَاءَ لِنَذْرٍ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَلا فِيمَا لا يَمْلِكُ ابْنُ آدَمَ». [روایت ابوداود، اِسنادش مطابق شرط بخاری و مسلم است.][(١)]

ترجمه: ثابت بن ضحاک رضی الله عنه می‌گوید: شخصی نذر کرده بود که در- مکانی به نامِ- "بُوانه" شتری ذبح کند. از رسول‌الله صلی الله علیه وسلم در این‌باره سوال کرد. رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «آیا در زمان جاهلیت، در این مکان بتی وجود داشته که مورد پرستش قرار گرفته باشد؟» گفتند: خیر. رسول‌الله صلی الله علیه وسلم پرسید: محل تجمع و جشن مشرکان نبوده است؟» گفتند: خیر. رسول‌الله صلی الله علیه وسلم به آن شخص فرمود: «نذرت را ادا کن؛ و بدان که ادای نذر در جهت نافرمانی الله، و نیز ادای نذری که در توان نذرکننده نباشد، لازم نیست».

(1) آلبانی رحمه الله این حدیث را صحیح دانسته است؛ ر.ک: صحیح سنن أبي داود، ش: ٢٨٣٤؛ ومشكاة المصابيح، ش: ٣٤٣٧.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیرِ این سخنِ الله متعال که: ﴿لَا تَقُمۡ فِيهِ أَبَدٗا﴾ [التوبة: ۱۰۸].

2- معصیت و نافرمانی الله، در زمین اثر منفی می‌گذارد؛ همان‌طور که طاعت و بندگی، آن را مبارک می‌گرداند.[1]

3- مسایل پیچیده و مشکل را باید با مسایل واضح و روشن، مشخص کرد.

4- مفتی یا پاسخ‌دهنده می‌تواند در صورت نیاز، جزئیات مسأله را از پرسش‌گر جویا شود.

5- جواز تخصیص مکان مشخص برای نذر کردن، به شرطی که مانعی شرعی برای این کار وجود نداشته باشد.

6- یکی از موانع، این است که پیش‌تر در آن مکان، بت [یا زیارت‌گاهی] وجود داشته است؛ هرچند اینک از میان رفته باشد.

7- یکی دیگر از موانع، این است که پیش‌تر، آنجا محل اجتماع و انجام مراسم و جشن‌های مشرکان بوده است.

8- ادای نذر در جایی که یکی از موانع فوق باشد، جایز نیست؛ زیرا چنین نذری، نذر معصیت می‌باشد.

9- پرهیز از همانندی و مشابهت با مشرکان؛ گرچه بدون نیت تشابه باشد.

---

(1) این مسأله، به عنوانِ همین باب اشاره دارد؛ یعنی در مکانی که برای غیر الله قربانی شده و نافرمانیِ الله عزوجل صورت گرفته است، نباید ذبح و قربانی کرد؛ زیرا این عمل، به عمل مشرکان شباهت دارد؛ علما گفته‌اند: این ممنوعیت، در صورتی است که نوعِ عمل، یکی باشد؛ یعنی عمل مسلمانان، در ظاهر عینِ عمل مشرکان باشد؛ مثل همین قربانی که در ظاهر، یکی است. در هر حال، هر عملی، بر سرزمینی که آن عمل در آنجا انجام می‌شود، اثر خودش را دارد؛ از همین روست که مساجد بر بازارها برتری دارند.

10- نذر در جهتِ معصیت و نافرمانیِ الله، جایز نیست.

11- نذرِ چیزی که در توان و ملکیت انسان نیست، روا نمی‌باشد.

باب (12): نذر کردن برای غیر الله شرک است

الله متعال می‌فرماید: ﴿يُوفُونَ بِٱلنَّذۡرِ﴾ [الإنسان:۷]. «... به نذر (خویش) وفا می‌نمایند».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوۡ نَذَرۡتُم مِّن نَّذۡرٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُهُۥ﴾ [البقرة: ۲۷۰]. «الله، از هر انفاق یا نذری که می‌کنید، آگاه است».

از عایشه ﷺ روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَ اللَّهَ فَلا يَعْصِهِ». [روایت بخاری][1]

ترجمه: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرکس نذر کرد که از الله اطاعت کند، پس، از او اطاعت نماید و هرکس نذر کرد که از الله نافرمانی نماید، نباید از او نافرمانی کند».[2]

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- وجوب وفا به نذر.

2- از آنجا که نذر، عبادت است و مخصوص الله متعال، لذا انجام آن برای غیرالله شرک می‌باشد.

3- وفا کردن به نذر معصیت، جایز نیست.

---

(1) صحیح بخاری، ش:٦٦٩٦.

(2) یعنی نذرش را ادا نکند؛ وبنابر قول راجح باید کفاره بدهد.

باب (13): پناه جستن به غیر الله شرک است[1]

اللهﷻ می‌فرماید: ﴿وَأَنَّهُۥ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ ٱلْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ ٱلْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ۝٦﴾ [الجن: ۶]. «و (می‌دیدیم که) برخی از انسان‌ها به مردانی از جن پناه می‌بردند و بدین‌سان بر سرکشی آنان افزودند».

عن خولة بنتِ حَكِيمٍ رضي الله عنها قالت: سَمِعْتُ رسولَ اللّه ﷺ يَقُولُ: «مَنْ نَزَلَ مَنْزِلاً ثُمَّ قَالَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، لَمْ يَضُرَّهُ شَيْءٌ حَتَّى يَرْتَحِلَ مِنْ مَنْزِلِهِ ذَلِكَ». [روایت مسلم][2]

ترجمه: خوله بنت حکیم رضي الله عنها می‌گوید: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هرکس در جایی اتراق کند و سپس بگوید: "أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللّهِ

---

(1) مراد از این عبارت، پناه جستن در مواردی است که فقط در قدرت اللهﷻ می باشد؛ وگرنه پناه بردن به مخلوق در مواردی که در توانِ مخلوق است، جایز می باشد. مثلاً شخصی از سوی یک ستمگر تحت تعقیب است و به فردی دیگر پناهنده می شود؛ این، جایز است. آنچه جایز نیست، اینکه قلب یا بیم و امید انسان، به غیر الله، وابسته گردد؛ درصورتی که وابستگی و بیم و امید انسان، فقط باید به اللهﷻ باشد.

(2) صحیح مسلم، ش:۲۷۰۸.

التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ"[1]، هیچ چیزی به او آسیب نمی‌رساند تا آن‌که از آن‌جا کوچ کند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر آیه‌ی [6] سوره‌ی جن.

2- پناه جستن به غیر الله، شرک است.

3- در این باب به حدیث خوله رضي الله عنها استدلال شده است؛ زیرا علما با استناد به این حدیث گفته‌اند: کلمات الله، [جزو صفات کامل و بی‌عیب الله هستند و] مخلوق نیستند؛ چراکه پناه جستن به مخلوق، شرک است.

4- فضیلت این دعای کوتاه [و پرمحتوا].

5- اگر یک عملِ شرک‌آمیز، منفعتی دنیوی داشته باشد،- مثلا دفع شر یا جلب منفعت کند- این، دلیل بر جواز آن نیست.

***

باب (14): یکی از مصادیق شرک، مدد خواستن از غیرالله یا به فریاد خواندن غیر الله می‌باشد

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٠٦ وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَۖ﴾ [یونس:۱۰۶-۱۰۷]. «و جز الله کسی یا چیزی را مخوان که نه سودی به تو

(1) ترجمه‌ی دعا: «پناه می‌برم به کلام کامل و صفاتِ بی عیب الله، از شر آنچه آفریده است». این، یکی از احادیثی است که از آن صفت کلام برای الله متعال ثابت می‌شود.

می‌رساند و نه زیانی که اگر چنین کنی، به‌قطع از ستمکاران خواهی بود. و اگر الله گزند و آسیبی به تو برساند، هیچ‌کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف کند».

و می‌فرماید: ﴿فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ وَٱعۡبُدُوهُ﴾ [العنکبوت: ۱۷]. «پس روزی را تنها نزد الله جستجو کنید و او را عبادت و پرستش نمایید».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ ۝٥﴾ [الأحقاف: ۵]. «و هیچ‌کس گمراه‌تر از کسی نیست که کسانی جز الله را به‌فریاد می‌خواند که تا روز قیامت نیز درخواستش را پاسخ نمی‌گویند».

و نیز می‌فرماید: ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾ [النمل: ۶۲]. «آیا (معبودان باطل بهترند یا) ذاتی که دعای درمانده را آن‌گاه که او را بخواند، اجابت می‌کند و سختی و گرفتاری را برطرف می‌نماید؟».

طبرانی رحمه الله با سند خویش روایت کرده که در زمان رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم منافقی بود که به مسلمانان آزار می‌رساند. برخی گفتند: بیایید با هم نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم برویم و از ایشان کمک بخواهیم تا ما را از شرّ این شخص نجات دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إنّه لا يُستغاث بي وإنّما يستغاثُ باللّه»؛ یعنی: «از من کمک گرفته نمی‌شود؛ بلکه از الله درخواست کمک می‌گردد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- دعا [یا به‌فریاد خواندن]، عام است و استغاثه یا مدد خواستن، خاص می‌باشد و جزو مصادیق دعاست؛[1] در عنوانِ این باب، عطفِ "به

---

(1) یعنی مدد خواستن از غیر الله، نوعی دعاست و دعا، عبادت است؛ لذا از آنجاکه عبادت، مخصوص الله می‌باشد، خواندن غیر الله یا مدد خواهی از غیر الله، شرک اکبر می‌باشد.

فریاد خواندن" به "مدد خواستن"، از نوعِ عطف عام بر خاص می‌باشد؛ یعنی عام بر خاص، عطف شده است.

2- تفسیر آیه‌ی: ﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ﴾ [یونس:۱۰۶].

3- دعا و استمداد از غیر الله، شرک اکبر است.

4- اگر نیکوکارترین انسان روی زمین، غیرالله را بخواند یا از غیرالله مدد بخواهد، جزو ستمکاران مشرک می‌گردد.

5- تفسر آیه‌ی: ﴿وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ﴾ [یونس:۱۰۷].

6- استمداد از غیرالله و به‌فریاد خواندن مخلوق، علاوه بر اینکه کفر است، در دنیا نیز هیچ سودی برای فرد ندارد.

7- تفسیر آیه‌ی: ﴿فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ﴾ [العنکبوت:۱۷].

8- روزی را نیز نباید از غیرالله خواست؛ همانطور که بهشت را نمی‌توان از کسی دیگر طلب کرد.

9- تفسیر آیه‌ی: ﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن﴾ [الأحقاف:۵].

10- هیچ‌کس گمراه‌تر از کسی نیست که کسانی جز الله را به‌فریاد می‌خواند.

11- غیر الله، از فریاد و دعاهای کسانی که او را می‌خوانند، بی‌خبر است.

12- آنان‌که جز الله خوانده می‌شوند، خوانندگان خود را دشمن خویش می‌دانند.

13- خواندن غیرالله، به معنای عبادت غیر الله می‌باشد.

14- غیرالله که او را خوانده یا از او مدد خواسته‌اند،- در روز قیامت- نسبت به این عملِ خوانندگان خود، اظهار بیزاری می‌کند.

15- [به دلایل مذکور] خواندن غیرالله یا مدد خواستن از غیرالله، انسان را گمراه‌ترین مردم می‌گرداند.

16- تفسیر آیه‌ی: ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ﴾

17- جای بسی شگفتی است که خود مشرکان اعتراف داشتند که جز الله کسی دیگر به دادِ نیازمندِ درمانده نمی‌رسد؛ از این‌رو در سختی‌ها و شرایط بحرانی، فقط الله را به‌فریاد می‌خواندند.

18- حساسیت رسول‌الله ﷺ نسبت به توحید و عنایت ویژه‌اش به حمایت از حد و حدود این اصل مهم؛ و نیز ادب آن بزرگوار در تعامل با الله.[1]

باب (15): درباره‌ی این سخنِ الله متعال که: ﴿أَيُشۡرِكُونَ مَا لَا يَخۡلُقُ شَيۡـٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ ١٩١ وَلَا يَسۡتَطِيعُونَ لَهُمۡ نَصۡرٗا وَلَآ أَنفُسَهُمۡ يَنصُرُونَ ١٩٢﴾ [الأعراف:١٩١-١٩٢]. «آیا موجوداتی را شریک پروردگار قرار می‌دهند که قدرت آفرینش چیزی را ندارند و خودشان آفریده شده‌اند؟ موجوداتی که نه می‌توانند آنان را یاری کنند و نه خودشان را!»

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ﴾ [فاطر:١٣]. «و آنان که جز الله (به فریاد) می‌خوانید، مالک پوست نازک هسته‌ی خرما نیز نیستند».

---

(1) رسول‌الله ﷺ در تعامل با الله متعال و در استفاده از الفاظ در این زمینه، رعایت ادب را می‌نمود؛ چنانکه فرمود: «از من کمک گرفته نمی‌شود؛ بلکه فقط از الله درخواست مدد و کمک می‌گردد». بدین‌سان به امتش آموزش داد که تنها به الله متعال پناه ببرند و فقط از او کمک بخواهند.

در صحیح [بخاری و مسلم] آمده است که انس رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم در احد زخمی شد و دندان‌های پیشینش شکست؛ فرمود: «كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ شَجُّوا نَبِيَّهُمْ؟» یعنی: «چگونه ملتی که پیامبرش را زخمی کند، رستگار خواهد شد؟» آن‌گاه این آیه نازل شد: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ ٱلْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل‌عمران: ١٢٨]. «(ای پیامبر!) به دست تو کاری (جز تبلیغ) نیست».

و در صحیح[1] آمده است که ابن‌عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول‌الله صلی الله علیه وسلم در رکعت دوم نماز صبح، پس از برخاستن از رکوع و گفتن «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَا وَلَكَ الحَمْدُ»، چند نفر را نام می‌برد و می گفت: «اللَّهُمَّ العَنْ فُلاَنًا وَفُلاَنًا وَفُلاَنًا»؛ یعنی: «یا الله! فلانی و فلانی را لعنت کن [و از رحمتت دور گردان]». آن‌گاه این آیه نازل شد: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ ٱلْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل‌عمران: ١٢٨]. «(ای پیامبر!) به دست تو کاری (جز تبلیغ) نیست».

و در روایتی آمده است که صفوان بن امیه، و سهیل بن عمرو و حارث بن هشام را نام می‌برد و بر آنان نفرین می‌فرستاد.

و در صحیح [بخاری و مسلم][2] آمده است که ابوهریره رضی الله عنه می گوید: وقتی آیه‌ی: ﴿وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ ٱلْأَقْرَبِينَ ﴿٢١٤﴾﴾ [الشعراء:٢١٤][3]. نازل شد، رسول‌الله صلی الله علیه وسلم برخاست و فرمود: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ لا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا يَا عَبَّاسُ بْنَ عَبْدِالْمُطَّلِبِ! لا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ

(1) گاه، منظور مؤلف از واژه‌ی "صحیح"، حدیث صحیح است و گاه حدیثی که در صحیح بخاری، یا در صحیح مسلم، یا در هر دو آمده است. لذا در هر مورد، باید بررسی کرد که منظورش کدام یک از این گزینه‌هاست. ناگفته نماند که مراد از صحیح در اینجا، صحیح بخاری است، حدیث شماره‌ی: ٤٠٦٩.

(2) صحیح بخاری، ش: (٢٧٥٣،٢٤٠، ٤٧٧١)؛ و مسلم، ش: ٢٠٦

(3) آیه‌ی ٢١٤ سوره‌ی الشعراء؛ ترجمه‌ی آیه: «و به خویشاوندان نزدیکت هشدار بده».

شَيْئًا وَيَا صَفِيَّةُ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ؛ لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَيَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ؛ سَلِينِي مِنْ مَالِي مَا شِئْتِ لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا». یعنی: «ای قریشیان! خود را از عذاب الهی نجات دهید؛ زیرا من نمی‌توانم شما را از عذاب الله نجات دهم. ای فرزندان عبد مناف! من نمی‌توانم برای شما نزد الله، کاری بکنم. ای عباس بن عبدالمطلب! من نمی‌توانم برای تو نزد الله، کاری انجام دهم. ای صفیه؛ عمه‌ی رسول خدا! من نمی‌توانم برای تو نزد الله، کاری بکنم؛ ای فاطمه دختر محمد! از ثروتم هر چه می‌خواهی، طلب کن؛ ولی من نمی‌توانم برای تو نزد الله کاری انجام‌دهم».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر آیات 191 و 192 سوره‌ی اعراف.

2- [اشاره به] داستان احد [که رسول‌الله ﷺ در آن زخمی شد.]

3- دعا و قنوت سید المرسلین، رسول‌الله ﷺ در نماز و آمین گفتن برجسته‌ترین مومنان این امت در پشت سرِ آن بزرگوار.[1]

4- دعای رسول‌الله ﷺ بر ضدّ کفار بود.[2]

---

(1) هدف مؤلف رحمه الله صرفا اثبات خواندن قنوت در نماز نیست؛ بلکه با عبارت "سید المرسلین" و نیز ذکر اصحاب به عنوان "برجسته‌ترین افراد امت"، بدین نکته اشاره دارد که آنها با آن مقام والا ایشان، در سختی‌ها، به دعا و قنوت می‌پرداختند و به الله عزوجل روی می آوردند.

(2) همان طور که در حدیث، تصریح شده است، دعای رسول الله ﷺ بر ضدّ صفوان بن امیه، سهیل بن عمرو و حارث بن هشام بود که در زمان دعای پیامبر ﷺ مسلمان نشده بودند؛ اما همان طور که در ادامه‌ی آیه‌ی ۱۲۸ سوره‌ی آل عمران، یعنی در آیه‌ی ۱۲۹ به پذیرش توبه‌ی اینها اشاره شده است، الله عزوجل توبه‌ی اینها را پذیرفت و اینها مسلمان شدند. لذا برای رسول الله ﷺ تبیین شد که عذاب یا قبول توبه‌ی بندگان، به دست ایشان نیست؛ بلکه به خواست الله عزوجل بستگی دارد.

5- آنها در جنگ احد، رسول‌الله ﷺ را زخمی کردند و کوشیدند که آن بزرگوار را به قتل برسانند؛ همچنین اجساد شهدا را که خویشاوندان خودشان بودندن، مُثله و تکه‌تکه کردند!

6- آیه‌ی ﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ﴾ [آل‌عمران:۱۲۸]. در همین باره نازل شد.

7- [الله متعال در آیه‌ی 129 سوره‌ی آل‌عمران، در ادامه‌ی آیه‌ی پیشین] می‌فرماید: ﴿أَوۡ يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡ أَوۡ يُعَذِّبَهُمۡ﴾ [آل‌عمران:۱۲۸]. یعنی: «الله بخواهد توبه‌شان را می‌پذیرد یا عذابشان می‌کند». و الله به اینها توفیق توبه داد؛ در نتیجه ایمان آوردند.

8- [ثبوت] خواندن قنوت نازله.[۱]

9- ذکر نام دشمن در نماز [برای دعا کردن بر ضدشان، جایز است.][۲]

10- نفرین افراد خاص در قنوت.[۳]

11- آنچه رسول‌الله ﷺ پس از نزول آیه‌ی: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [الشعراء:۲۱۴] انجام داد.

---

(1) این، یک مسأله‌ی فقهی است که وقتی مصیبتی بر مسلمانان وارد می‌شود، شایسته است که برای رفع آن از مسلمانان، در نماز دعا شود.

(2) در صورتی که مصلحتی در نام بردن دشمن باشد، ذکر نام دشمن بهتر است.

(3) گویا اشاره‌ی مؤلف رحمه الله به این است که لعنت فرستادن بر افراد معینی در قنوت، ابتدا جایز بود و سپس منع شد؛ اما این برداشت که لعنت فرستادن بر فرد یا افراد معینی، به طور مطلق جایز است، جای بحث دارد؛ زیرا رسول‌الله ﷺ از لعن و نفرین فرد معین، منع نموده است.

12- جدیّت و تلاش رسول‌الله ﷺ در جهت هشدار دادن به خویشاوندانش؛ چنانکه او را به دیوانگی متهم کردند. امروزه نیز اگر مسلمانی در مسیر دعوت بکوشد، او را دیوانه می‌نامند.

13- رسول‌الله ﷺ به خویشاوندان درجه‌ی یک و نیز خویشاوندان دورترش فرمود: «من نمی‌توانم در مقابل عذاب الله برای شما کاری انجام دهم». حتی به دخترش فاطمه رضی الله عنها فرمود: «ای فاطمه دختر محمد! من نمی‌توانم برای تو نزد الله کاری انجام دهم». بدین‌سان به‌عنوان سیدالمرسلین تصریح نمود که برای دخترش که سرور و بزرگ‌بانوی زنان جهان است، نمی‌تواند کاری بکند! به‌یقین رسول‌الله ﷺ سخن حق را گفته است، اما با نگاهی به این دوران و وضعیت خواصّ آن، به حقیقت توحید و نیز انحرافی که دامنگیر دین شده است، پی می‌بریم.[1]

باب (16): درباره‌ی این سخن الله تعالی که: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ قَالُواْ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمۡۖ قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ﴾ [سبأ:۲۳]. «و چون اضطراب و دلهره از دل‌هایشان زدوده شود، می‌گویند: پروردگارمان چه فرمود؟ پاسخ می‌دهند: حق (گفت) و او، بلندمرتبه‌ی بزرگ است».

(1) وقتی برای دخترش نمی‌تواند کاری انجام دهد، پس دیگران چه توقعی دارند؟ این، بیانگر گمراهی کسانی است که رسول‌الله ﷺ را صدا می‌زنند. آنان را در کنار مسجد النبی می‌بینیم که هنگام دعا کردن، رو به قبر می‌کنند و روبه‌روی قبر به گونه‌ای می‌ایستند که گویا در برابر الله به نماز ایستاده‌اند؛ بلکه خشوع بیش‌تری هم دارند!

در صحیح [بخاری][1] آمده است که ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِذَا قَضَى اللَّهُ الأَمْرَ فِي السَّمَاءِ ضَرَبَتِ الْمَلائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ كَأَنَّهُ سِلْسِلَةٌ عَلَى صَفْوَانٍ يُنفِذُهم ذلك، ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ قَالُواْ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمۡۖ قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ﴾ [سبأ:۲۳]. فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرِقُ السَّمْعِ وَمُسْتَرِقُ السَّمْعِ هَكَذَا بَعْضُهُ فَوْقَ بَعْضٍ وَصَفَه سُفْيَانُ بن عيينه بِكَفِّهِ فَحَرَّفَهَا وَبَدَّدَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَيَسْمَعُ الْكَلِمَةَ فَيُلْقِيهَا إِلَى مَنْ تَحْتَهُ ثُمَّ يُلْقِيهَا الآخَرُ إِلَى مَنْ تَحْتَهُ حَتَّى يُلْقِيَهَا عَلَى لِسَانِ السَّاحِرِ أَوِ الْكَاهِنِ فَرُبَّمَا أَدْرَكَه الشِّهَابُ قَبْلَ أَنْ يُلْقِيَهَا وَرُبَّمَا أَلْقَاهَا قَبْلَ أَنْ يُدْرِكَهُ فَيَكْذِبُ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ فَيُقَالُ: أَلَيْسَ قَدْ قَالَ لَنَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا، كَذَا وَكَذَا فَيُصَدَّقُ بِتِلْكَ الْكَلِمَةِ الَّتِي سَمِعَت مِنَ السَّمَاءِ».

ترجمه: رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هرگاه الله مسأله‌ای را در آسمان فیصله نماید، فرشتگان به نشانه‌ی اطاعت از دستورش، بال‌هایشان را به هم می‌زنند؛ طوری که صدای آنها مانند صدای زنجیری است که بر سنگی بیفتد. «و چون اضطراب و دلهره از دل‌هایشان زدوده شود، می گویند: پروردگارمان چه فرمود؟ پاسخ می‌دهند: حق (گفت) و او، بلندمرتبه‌ی بزرگ است». پس شیطان‌هایی که استراق سمع می کنند و- به صورت طبقاتی- روی یکدیگر قرار دارند، این سخن را می‌شنوند. چه‌بسا شهاب‌سنگی شنونده را درمی‌یابد و او را پیش از رساندن آن سخن به دوستش، می‌سوزاند. و گاهی هم شهاب‌سنگ او را درنمی‌یابد و او، آن سخن را به شخص بعدی منتقل می کند. و او به نوبه‌ی خود آن را به کسی که پایین‌تر از او قرار دارد، منتقل می‌سازد و بدین ترتیب این سخن را به زمین می‌رسانند؛ آن‌گاه بر زبان ساحر، انداخته می‌شود. سپس

(1) صحیح بخاری، ش: ۴۷۰۱.

ساحر، صد دروغ به آن می‌افزاید و مورد تأیید مردم قرار می‌گیرد و آنها می‌گویند: مگر فلان و فلان روز به ما نگفت که چنین و چنان می‌شود و سخنش، درست بود؟ لذا مردم به‌خاطر همان یک سخنِ راست- که با صد دروغ آمیخته می‌شود- او را تصدیق می‌کنند».

وعن النوّاس بن سمعان ﷺ قال: قال رسول اللّه ﷺ: «إذا أراد اللّه تعالی أن يُوحِيَ بالأمر تكلّم بالوَحي أخَذَتِ السَّماوات منه رجفة، (أوقال: رعدةٌ شديدة) خوفاً مِن اللّه، فإذا سَمِعَ ذلك أهلُ السَّماوات صَعِقوا، و خَرّوا للّه سُجَّداً فيكون أوَّل من يرفع رأسه جبريلُ، فيكلّمه اللّه مِن وَحيه بِما أراد، ثُمَّ يَمُرُّ جبريلُ على الملائكة: كلّما مرَّ بسماءٍ سأله ملائكتها: ماذا قال رَبُّنا يا جبريلُ؟ فَيقول: قال الحقَّ و هُو العليّ الكبير، فَيقولون كلّهم مثل ما قال جبريل، فَيَنتهي جبريل بالوَحي إلى حيثُ أمَرَهُ اللّه ﷻ». [تفسیر ابن کثیر و تفسیر طبری][1]

ترجمه: نواس بن سمعان ﷺ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «وقتی الله متعال اراده‌ی نزول وحی کند و برای فروفرستادنِ امری سخن می‌گوید،[2] آسمان‌ها از ترسِ الله ﷻ به لرزه در می‌آیند و ساکنان آسمان‌ها (= فرشتگان) بی‌هوش شده، به سجده می‌افتند؛ نخستین کسی که سرش را بالا می‌آورد، جبرئیل است. الله آنچه از وحی خود بخواهد، با او سخن می‌گوید. آن‌گاه

(1) این حدیث را ابن کثیر ﷫ به روایتِ ابن ابی حاتم آورده است که در سندش، ولید بن مسلم دیده می‌شود که مدلّس است؛ لذا این روایت، ضعیف می‌باشد، اما مسلم و احمد رحمهما الله حدیثی به همین مضمون آورده‌اند که روایت ابن ابی حاتم را تقویت می‌کند.

(2) از این حدیث، صفاتِ اراده و کلام برای الله ﷻ ثابت می‌شوند. گفتنی‌ست: اراده بر دو نوع می‌باشد: * اراده‌ی شرعی، و * اراده‌ی تکوینی؛ که با هم فرق دارند. اراده‌ی شرعی مربوط به چیزهایی است که الله ﷻ دوست می‌دارد، چه روی دهد و چه اتفاق نیفتد؛ اما اراده‌ی تکوینی مربوط به رویدادهاست؛ چه الله رویدادی را دوست بدارد و چه آن را دوست ندارد.

جبرئیل از کنار فرشتگان می‌گذرد. فرشتگان آسمان‌های مختلف، از او می‌پرسند: پروردگارمان چه گفت؟ و جبرئیل می‌گوید: (سخنِ) حق را گفت و او بلندمرتبه‌ی بزرگ است. همه‌ی فرشتگان سخن جبرئیل را تکرار می‌کنند تا اینکه جبرئیل علیه السلام وحی را به آنجا که امرِ الله باشد، می‌رساند».[۱]

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر آیه‌ی [23 سوره‌ی سبأ]

2- این آیه، ریشه‌های شرک را در درون قلب می‌خشکاند؛ زیرا در آن، براهین روشنی برای ابطال شرک وجود دارد، به‌ویژه در برابر کسانی که بندگان نیک را به‌فریاد می‌خوانند.

3- تفسیر آیه‌ی: ﴿قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ﴾.

4- علت سؤال فرشتگان.[۲]

5- آنگاه جبریل علیه السلام پاسخشان را می‌دهد که الله عزوجل چنین و چنان فرمود.

6- نخستین کسی که سر از سجده برمی‌دارد، جبریل علیه السلام است.

7- همه‌ی ساکنان آسمان از او سؤال می‌کنند و او، پاسخ همه‌ی آنها را می‌دهد.

8- همه‌ی ساکنان آسمان، [با شنیدن سخن پروردگار] بی‌هوش می‌شوند.

9- لرزیدن آسمان‌ها از شنیدن سخن پروردگار.

---

(1) این حدیث، ردّ آشکاری بر گمراهانی است که می‌گویند: جبرئیل علیه السلام در ابلاغ وحی الهی خیانت کرده و وحیی را که باید به علی رضی الله عنه می‌رساند، به محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسانیده است!

(2) همان طور که در حدیث بیان شد، فرشتگان می‌پرسند: «پروردگارتان چه فرمود؟» این پرسش، از ترسِ الله عزوجل می‌باشد، زیرا آنها می‌ترسند که سخن الله عزوجل، فرمان عذابی طاقت‌ناپذیر باشد!

10- جبرئیل، همان کسی است که وحی الهی را به آنجا که خواست و فرمان الله‌ﻷ باشد، می‌رساند.
11- استراق سمع توسط شیاطین.
12- چگونگی قرار گرفتن شیاطین بر فراز یکدیگر.
13- تعقیب شیاطین، توسط شهاب‌ها یا سنگ‌های آسمانی.
14- گاهی شهاب‌سنگ به شیطان اصابت می‌کند و سخن به ساحر نمی‌رسد؛ و گاه پیش از اینکه شهاب به او اصابت کند، سخن را به گوش انسان‌ها [= جادوگرانی که از جنس بشر هستند] می‌رساند.
15- کاهن‌ها و مدعیانِ علم غیب گاهی راست می‌گویند.
16- کاهن، آن سخنِ راست [را که از شیاطین دریافت کرده است،] با صد دروغ می‌آمیزد.
17- دروغ‌های کاهن، به سبب همان یک سخن راست که [توسط شیاطین] از آسمان به او رسیده است، تصدیق و تأیید می‌شود!
18- مردم چه‌قدر برای پذیرش باطل آمادگی دارند که دروغ‌های کاهن را در نظر نمی‌گیرند و همان یک سخن راست را مد نظر قرار می‌دهند!
19- آنها یکی پس از دیگری، آن سخن راست را دریافت و حفظ کرده، بدان استدلال می‌کنند.
20- اثبات صفات باری‌تعالی [همچون صفت کلام]، بر خلاف عقیده‌ی اشعری‌های مُعَطِّله.

21- تصریح به اینکه لرزیدن آسمان‌ها و به سجده افتادن ساکنانش، از ترس الله ﷻ می‌باشد.

22- آنها برای الله به سجده می‌افتند.

***

باب (17): شفاعت

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَأَنذِرۡ بِهِ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحۡشَرُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ لَيۡسَ لَهُم مِّن دُونِهِۦ وَلِيّٞ وَلَا شَفِيعٞ﴾ [الأنعام:٥١]. «و با آن (=قرآن) به کسانی که از حشر شدن در پیشگاه پروردگارشان می‌ترسند، هشدار بده که جز الله هیچ دوست و شفاعت‌کننده‌ای ندارند».

و می‌فرماید: ﴿قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗا﴾ [الزمر:٤٤]. «بگو: همه‌ی شفاعت و میانجی‌گری در اختیار الله است».

و می‌فرماید: ﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦ﴾ [البقرة: ٢٥٥]. «هیچ‌کس نمی‌تواند نزدش شفاعت کند، مگر به اجازه‌ی او».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡـًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ ٢٦﴾ [النجم:٢٦]. «و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند و شفاعتشان هیچ سودی نمی‌بخشد، مگر آنکه الله برای هرکس که بخواهد و بپسندد، اجازه دهد».

و نیز می‌فرماید: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ ٢٢ وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥ﴾ [سبأ:٢٢-٢٣]. «بگو: کسانی را که جز الله (فریادرس خویش) می‌پندارید، بخوانید؛ هم‌سنگ ذره‌ای را در آسمان‌ها

و زمین مالک نیستند و در تدبیر آسمان و زمین، هیچ دخالت و مشارکتی ندارند و (پروردگار) از میان آنها هیچ پشتیبان و یاری‌دهنده‌ای ندارد. و نزدش شفاعت، سودی نمی‌بخشد جز برای کسی که او، برایش اجازه دهد».

ابوالعباس، [احمد بن تیمیه رحمه الله] می‌گوید: الله متعال از غیرِ خود، تمام چیزهایی را که مشرکان بدان باور و دل‌بستگی دارند، نفی فرموده و اعلام داشته است که غیرالله هیچ مالکیتی ندارد و در تدبیر آسمان و زمین، یاور و معاونِ الله نیست؛ فقط مسأله‌ی شفاعت باقی ماند که بیان فرمود: شفاعت سودی نمی‌بخشد، مگر برای کسی که الله برایش اجازه دهد؛ همان‌گونه که می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرْتَضَىٰ﴾ [الأنبیاء:۲۸]. «و جز برای کسی که پروردگار رضایت دهد، شفاعت نمی‌کنند».

پس شفاعتی که مشرکان گمانش را دارند و می‌پندارند که روز قیامت در حقشان روی خواهد داد، به بیانِ صریح قرآن، مردود و منتفی اعلام شده و پیامبر ﷺ خبر داده است که: «خود، روز قیامت- به میدان حشر- می‌آید و برای پروردگارش سجده می‌کند و او را می‌ستاید؛ [لذا ابتدا شفاعت نمی‌کند.] سپس به او گفته می‌شود: سرَت را بلند کن و- خواسته‌ات را- بگو که شنیده و پذیرفته می‌گردد و- آنچه می‌خواهی،- بخواه که به تو داده می‌شود و شفاعت کن که مورد قبول قرار می‌گیرد».

ابوهریره رضی الله عنه از رسول‌الله ﷺ پرسید: خوشبخت‌ترین و برخوردارترین مردم از شفاعتِ شما کیست؟ فرمود: «کسی که با اخلاص و از صمیم قلبش لااله‌الاالله بگوید».[1]

---

(1) صحیح بخاری، ش:(۹۹، ۶۵۷۰).

پس شفاعت، به اذنِ الله و برای اهل توحید و اخلاص است؛ نه برای کسانی که به الله، شرک می‌ورزند.

حقیقت [و حکمت] شفاعت، این است که الله ﷻ، همان ذاتی است که به اهل اخلاص، لطف می‌کند و آنها را به‌واسطه‌ی دعا و درخواست کسی که خودش به او اجازه‌ی شفاعت می‌دهد، می‌آمرزد تا بدین‌صورت شفاعت‌کننده را گرامی بدارد و او را به مقامِ والا و نیک- یعنی به "مقام محمود"- برساند.

شفاعتی که قرآن آن را منتفی می‌داند، شفاعتِ شرک‌آمیز است؛ از این‌رو قرآن در چندین مورد به شفاعت درست که به اذن و اجازه‌ی الله می‌باشد، تصریح کرده و پیامبر ﷺ نیز بیان نموده است که شفاعت، فقط شامل موحدانِ مخلص می‌شود. (پایان سخن ابو العباس)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر آیات [مذکور در این باب].

2- بیان شفاعتی که منتفی اعلام شده است.[1]

3- شفاعتی که ثابت گردیده است.[2]

4- شفاعت کبری [در روز رستاخیز تا حسابرسی به اعمال بندگان آغاز گردد] که جزو همان مقام محمود است [که به اذن الله، به پیامبر ﷺ داده می‌شود].

---

(1) یعنی شفاعت شرک آمیز.

(2) یعنی شفاعت برای موحدان مخلص، البته به شرطی که الله اجازه دهد و از شفاعت گر و آن که برایش شفاعت می شود، راضی باشد.

5- چگونگی شفاعت کردن رسول‌الله ﷺ؛ بدین‌سان که ابتدا شفاعت نمی‌کند، بلکه ابتدا به سجده می‌افتد و چون اجازه‌ی شفاعت می‌یابد، شفاعت می‌کند.

6- بیان اینکه سعادتمندترین و برخوردارترین مردم از شفاعت پیامبر ﷺ کیست؟

7- شفاعت در حق مشرک، انجام نمی‌پذیرد.

8- بیانِ حقیقت و حکمت شفاعت.

***

باب (18): در مورد این سخن پروردگار که می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ٥٦﴾ [القصص:۵۶]. «به‌طور قطع تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی؛ ولی الله هر که را بخواهد، هدایت می‌کند. و او به هدایت‌یافتگان داناتر است»

در صحیح[1]، از ابن مسیب از پدرش روایت است که وقتی ابوطالب در حال وفات بود، رسول الله نزد وی آمد. در آن هنگام، عبد الله بن ابی‌امیه و ابوجهل نیز حضور داشتند. رسول‌الله ﷺ به ابوطالب فرمود: «يَا عَمِّ، قُلْ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، كَلِمَةً أُحاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ»؛ یعنی: «ای عموی من ! فقط یک کلمه، لااله‌الاالله بگو تا بر ایمان تو نزد الله گواهی دهم». عبدالله بن ابی‌امیه و ابوجهل به ابوطالب گفتند: آیا می‌خواهی آیین عبدالمطلب را رها کنی؟ رسول‌الله ﷺ همچنان کلمه‌ی توحید را به ابوطالب عرضه می‌نمود و آنها نیز

---

(1) صحیح بخاری، ش: ۱۳۶۰؛ به نقل از: مسیب بن حزن رضی الله عنه.

سخن خود را تکرار می‌کردند تا اینکه آخرین سخن ابوطالب این بود که من بر کیش عبدالمطلب هستم. و از گفتن کلمه‌ی لااله‌الاالله امتناع ورزید. رسول‌الله ﷺ فرمود: «لأَستَغفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أُنْهَ عَنْكَ»؛ یعنی: «تا زمانی که منع نشوم، برایت درخواست آمرزش می‌کنم». آن‌گاه الله‌ﻷ این آیه را فرو فرستاد: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۳]. «برای پیامبر و مومنان روا نیست که برای مشرکان، آمرزش بخواهند». همچنین الله متعال این آیه را درباره‌ی ابوطالب نازل فرمود: ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ۝٥٦﴾ [القصص: ۵۶]. «به‌طور قطع تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی؛ ولی الله هر که را بخواهد، هدایت می‌کند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر آیه‌ی: ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ...﴾ [القصص: ۵۶].

2- تفسیر آیه‌ی: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ...﴾ [التوبة: ۱۱۳].

3- مسأله‌ی مهم و درخور توجه، اینکه درخواست رسول‌الله ﷺ از ابوطالب مبنی بر گفتن ***لا إله إلا الله***، در حقیقت پیشنهاد تبری جستن از تمام معبودان باطل بود، و نه فقط گفتنِ الفاظ آن. [زیرا ابوطالب مفهوم این کلمه را می‌دانست.] بر خلاف تفسیری که اهل کلام از ***لا إله إلا الله*** دارند.

4- ابوجهل و همراهش [عبدالله بن ابی‌امیه] منظور پیامبر ﷺ [یعنی مفهوم ***لا إله إلا الله*** را خوب] می‌دانستند؛ پس سیه‌رو باد آن‌که ابوجهل، از وی نسبت به اصلِ اسلام داناتر بود.

5- سعی و تلاش رسول الله ﷺ برای مسلمان کردن عموی خود.

6- این حدیث، ردّی بر کسانی است که عبدالمطلب را مسلمان قلمداد کرده‌اند.

7- استغفار رسول الله ﷺ در حق ابوطالب و عدم آمرزش او و منع شدن رسول الله ﷺ از این کار.

8- ضررِ هم‌نشین و دوست بد.

9- زیانِ بزرگ انگاشتن گذشتگان و پیروی کورکورانه از آنان.

10- اشتباه باطل‌گرایان [و کسانی که از حق روی می‌گردانند] پیرویِ بی‌چون و چرا از گذشتگان است؛ و این، همان استدلال باطلی است که ابوجهل داشت.

11- اعمال به خاتمه بستگی دارد [و مهم، این است که فرجامِ انسان چگونه باشد]؛ زیرا اگر ابوطالب [پیشنهاد پیامبر ﷺ را] قبول می‌کرد، به نفعش بود.

12- جای تأمل و درنگ است که شبهه‌ی پیروی از گذشتگان، در قلوب گمراهان ریشه دوانیده است؛ زیرا در این داستان، به‌رغم تأکید و تکرار پیامبر ﷺ باز هم بر همین شبهه تکیه کردند و حاضر نشدند روشِ نادرستِ گذشتگان را رها کنند![1]



(1) این، دقیقاً روی کرد تمام اهل بدعت و متعصبانی است که به نام پیروی از پیشوایانشان، با کتاب و سنت مخالفت می کنند و به زبان حال، چنین می گویند که امکان خطا در کتاب و سنت وجود دارد، اما پیشوایشان از هر گونه خطایی مصون است! پناه بر الله.

باب (19): انگیزه‌ی کفر بنی‌آدم و ترک دینشان، افراط در گرامی‌داشت صالحان است

اللهﷻ می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَـٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ﴾ [النساء: ۱۷۱].
«ای اهل کتاب! در دینتان غُلو و زیاده‌روی نکنید».

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمۡ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسۡرٗا ٢٣﴾ [نوح:۲۳]. «و گفتند: از معبودانتان دست برندارید و هرگز (بت‌های) «وَد»، «سُواع»، «یغوث» و «نسر» را رها نکنید». در صحیح[1]، از ابن‌عباسﭭ آمده است که "وَد"، "سواع"، "یَغوث"، "یعوق" و "نسر" نامِ انسان‌های صالحی از قوم نوح بود که پس از وفاتشان، شیطان به قومشان چنین القا کرد که مجسمه‌هایی بسازند و نام اینها را روی مجسمه‌ها بگذارند. قومشان مجسمه‌های این صالحان را ساختند، ولی آنها را نمی‌پرستیدند تا اینکه نسل‌های نخست از بین رفتند و جهل فراگیر شد؛ آن‌گاه نسل‌های بعدی به عبادت مجسمه‌ها روی آوردند.

ابن‌القیم/ در این‌باره می‌گوید: «بسیاری از علمای سلف گفته‌اند که وقتی بزرگان اهل کتاب وفات می‌یافتند، آنها در کنار قبرهایشان می‌ایستادند و سپس مجسمه‌هایشان را می‌ساختند و پس از مدتی طولانی به عبادت آنان روی می‌آوردند.

عمرﭬ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «لاَ تُطْرُونِي كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ فَقُولُوا: عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»؛ [روایت بخاری

(1) صحیح بخاری، ش: ۴۹۲۰.

و مسلم][۱] یعنی: «درباره‌ی من افراط و زیاده‌روی نکنید؛ آن‌گونه که نصارا درباره‌ی عیسی پسر مریم، غلو و زیاده‌روی کردند. جز این نیست که من، بنده‌ی الله هستم؛ پس- درباره‌ام- بگویید: بنده و فرستاده‌ی الله».

همچنین رسول‌الله ﷺ فرموده است: «إِیَّاکُمْ وَالْغُلُوَّ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ کَانَ قَبْلَکُمُ الْغُلُوُّ»؛[۲] یعنی: «از زیاده‌روی و افراط پرهیز نمایید، زیرا افراط و زیاده‌روی، امت‌های گذشته را به هلاکت رساند».

و در صحیح مسلم از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ»؛ یعنی: «کسانی که- در کارهای دینی و دنیوی- زیاده‌روی می‌کنند- و از حدّ حق و اعتدال می‌گذرند- هلاك می‌شوند». و این جمله را سه بار تکرار نمود.[۳]

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- با مطالعه‌ی این باب و دو باب بعدی به غربت دین پی می‌بریم و می‌بینیم که الله متعال چه‌سان دل‌ها را دگرگون و وارونه می‌کند.

2- نخستین شرك در روی زمین، در نتیجه‌ی غلو و زیاده‌روی درباره‌ی صالحان پدید آمد.

3- شناختن نخستین تغییری که در دین پیامبران شکل گرفت و نیز اسباب و علل آن؛ و درکِ اینکه الله متعال [پس از پیدایش شرك در میان امت‌ها] پیامبران را به سوی آنان فرستاد.[۴]

(1) بخاری، ش: ۳۴۴۵؛ این روایت را در صحیح مسلم نیافتم.

(2) روایت احمد، نسائی و ابن ماجه از ابن عباس رضی الله عنهما.

(3) صحیح مسلم، ش: ۲۶۷۰.

(4) ر.ک: آیه‌ی ۲۱۳ سوره‌ی البقره.

4- درك این مطلب که چرا با وجود اینکه شرایع آسمانی و فطرت‌های پاك بدعت و نوآوری در دین را رد می‌کنند، باز هم مردم به بدعت‌ها روی می‌آورند؟

5- سبب و خاستگاه همه‌ی این انحراف‌ها، آمیخته شدن حق با باطل بود؛ بدین‌سان که:

- نخست: با صالحان محبت داشتند
- و سپس گروهی از اهل علم و دین‌داران، مجسمه‌های نیکوکاران را ساختند [تا با یادآوریِ آنان، به انجام خیر و نیکی رغبت بیشتری بیابند]؛ اما نسل‌های بعد که از این قصدِ خیر، غافل بودند، گمراه شدند و به عبادت مجسمه‌ها پرداختند.(۱)

6- تفسیر آیه‌ی [23] سوره‌ی نوح.

7- شناخت خوی آدمی‌زاد که به‌تدریج از حق فاصله می‌گیرد و باطل اندك‌اندك در او جای می‌گیرد و افزایش می‌یابد.(۲)

8- این، شاهدی بر مقوله‌ی معروف سلف صالح است که گفته‌اند: بدعت، سبب کفر می‌شود. و بدعت نزد شیطان از گناه، محبوب‌تر است؛ زیرا فرد گنهکار می‌داند که گنهکار است و توبه می‌کند؛ اما بدعت‌گر به گمان اینکه کار نیکی انجام می‌دهد، توبه نمی‌کند.

---

(1) لذا درمی‌یابیم که هرکس بخواهد دینش را با بدعتی تقویت کند، ضررش از نفعِ آن بیشتر است. مثلاً در اهمیتِ محبت رسول‌الله ﷺ هیچ بحثی نیست؛ اما آنان که گمان می‌کنند با جشن میلاد آن بزرگوار، محبت وی را در قلبشان تقویت می‌نمایند، سخت در اشتباهند؛ چراکه چنین عملی از هیچ یک از سلف صالح ثابت نشده است.

(2) البته این در صورتی است که توفیق الله با بنده، یار نشود؛ وگرنه بسیارند کسانی که از باطل به حق روی آورده‌اند؛ مثلاً امام ابوالحسن اشعری رحمه الله ابتدا معتزلی بود و سپس از اندیشه‌ی ابن کلاب متأثر شد و آن‌گاه به توفیق الله، از مدافعان عقیده‌ی سلف صالح گردید.

9- سوء استفاده‌ی شیطان از بدعت‌ها؛ زیرا شیطان می‌داند که چه چیزی سبب بدعت می‌شود، گرچه کسی که بدعت را ایجاد می‌کند، قصد نیکی داشته باشد!

10- شناخت یک اصل کلی در عقیده که عبارت است از: "عدم افراط و زیاده‌روی در گرامی‌داشت نیکان."

11- زیان ایستادن بر سرِ قبرها برای انجام عملِ نیک.

12- شناخت علت نهی از مجسمه‌سازی و حکمت دستور به نابودی آن.

13- درک اهمیت داستان قوم نوح و ضرورت توجه به آن؛ [زیرا زیاده‌روی قوم نوح در گرامی‌داشت نیکان، زمینه‌ساز پیدایش شرک بود.]

14- شگفت‌آورتر از همه اینکه اهل بدعت، این داستان قوم نوح را در کتاب‌های حدیث و تفاسیر می‌خوانند؛ ولی الله متعال بر دل‌هایشان مهر زده است، طوری که این نوع اعمال را تأیید می‌کنند و خون و مال کسی را که با چنین کارهایی مبارزه نماید، مباح می‌دانند!

15- تصریح شده که هدف قوم نوح، شفاعت خواستن از آنان بود.

16- نسل‌های بعدی، گمان کردند که قصد کسانی که تصاویر و مجسمه‌ها را ساخته‌اند، عبادت این تصاویر و مجسمه‌ها بوده است!

17- رهنمود بزرگی که در سخن رسول الله ﷺ است؛ آنجا که فرمود: «درباره‌ی من افراط و زیاده‌روی نکنید؛ آن‌گونه که نصارا

دربارەی عیسی پسر مریم، غلو و زیادەروی کردند...». سلام و درود الله بر رسول الله ﷺ که پیام روشن را ابلاغ نمود.

18- خیرخواهی و روشن‌گریِ پیامبر ﷺ در این‌باره که هرکس در امور دینی و دنیوی، سخت‌گیری و زیادەروی کند، به هلاکت می‌رسد.

19- تصریح به اینکه بت‌ها پس از آن مورد پرستش قرار گرفتند که علم و آگاهی از میان رفت؛ و این، بیانگر اهمیت علم و خطر از میان رفتن آن است.

20- علت از بین رفتن علم و دانش، مرگ علما بیان شده است.

***

باب (20): سرزنش شدید کسی که الله را در کنار قبر مردی صالح پرستش کند، چه رسد به اینکه خود صاحب قبر را پرستش نماید

در صحیح [بخاری و مسلم][1] آمده است که عایشه رضی الله عنها می‌گوید: ام‌سلمه رضی الله عنها برای رسول الله ﷺ از کلیسایی سخن گفت که در حبشه دیده بود و تصاویری در آن وجود داشت. رسول الله ﷺ فرمود: «أُولَئِكَ إِذَا مَاتَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ، بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا، وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّوَرَ، فَأُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ». یعنی: «اینها عادت داشتند که هرگاه فرد نیکوکاری از آنها فوت می‌نمود، بر قبرش عبادت‌گاهی بنا می‌کردند و آن تصاویر را در آن به‌تصویر می‌کشیدند؛ ایشان بدترین مردم در نزد الله هستند».

---

(1) صحیح بخاري، ش:(٤٢٧، ٤٣٤، ١٣٤١و...)؛ صحیح مسلم، ش:٥٢٨. با اختلاف اندکی در الفاظ

اینها دو فتنه و گناه را با هم مرتکب می‌شدند: یکی قبرپرستی، و دیگری تصویرگری و ترسیم تصاویر.

همچنین بخاری و مسلم روایت کرده‌اند که عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم در بیماری وفاتش پارچه‌ای روی صورتش کشیده بود و چون نَفَسش تنگ شد، آن را کنار زد و فرمود: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»؛[1] یعنی: «نفرین الله بر یهود و نصارا که قبرهای پیامبرانشان را مسجد- یعنی عبادت‌گاه- قرار دادند». بدین‌سان رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم امتش را از چنین عملی برحذر داشت؛ از این‌رو قبرش نمایان- و بیرون از خانه‌اش- قرار نگرفت تا مبادا مردم آن را سجده‌گاه قرار دهند.

مسلم رحمه الله روایت کرده است که جندب بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: پنج روز پیش از وفات رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود: «إِنِّي أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَكُونَ لِي مِنْكُمْ خَلِيلٌ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدِ اتَّخَذَنِي خَلِيلا كَمَا اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلا وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِي خَلِيلا لاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلا أَلا وَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ أَلا فَلا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ إِنِّي أَنْهَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ»؛ یعنی: «من به الله پناه می‌برم از اینکه کسی از شما را دوست خاصّ خویش قرار دهم، زیرا الله متعال مرا خلیل و دوست خویش قرار داده است؛ همان‌طور که ابراهیم را خلیل و دوست خاصّ خود قرار داده بود. و اگر می‌خواستم کسی از امتم را به عنوان دوستِ ویژه و خاصّ خود برگزینم، ابوبکر رضی الله عنه را به دوستی برمی‌گزیدم. هان! امت‌هایی که پیش از شما بودند، قبرهای پیامبرانشان را مسجد و محل عبادت قرار دادند؛

(1) صحیح بخاری، ش:٤٣٥؛ و صحیح مسلم، ش:٥٣١.

آگاه باشید که هیچ قبری را عبادت‌گاه نگردانید و من، شما را از این کار بازمی‌دارم».

بدین ترتیب رسول‌الله ﷺ در آخرین روزهای زندگی‌اش، از این کار باز داشت و کسانی را که چنین کرده‌اند، لعن و نفرین نمود. از این حدیث چنین برداشت می‌شود که هرکس رو به قبری فقط نماز بخواند، بدون اینکه مسجدی بسازد، باز هم مشمول این حکم می‌شود و سزاوار لعن و نفرین مذکور در حدیث می‌گردد؛ زیرا در روایت عایشه ؓ آمده است: «... تا مردم قبر رسول‌الله ﷺ را مسجد و محل عبادت قرار ندهند» که همین معنی را می‌رساند؛ چون ناگفته پیداست که اصحاب ؓ قصد ساخت مسجد بر روی قبر رسول الله ﷺ را نداشتند. و هر جایی که در آن قصد نماز کنند، مسجد نامیده می‌شود؛ چنانکه رسول الله ﷺ فرموده است: «جُعلت لي الأرض مَسجداً و طهوراً»؛[1] یعنی: «زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده است».[2]

احمد رحمه‌الله با سند جید- و نیز ابوحاتم در صحیح خود- از ابن مسعود ؓ روایت کرده‌اند که رسول‌الله ﷺ فرمود: «إِنَّ مِنْ شِرَارِ النَّاسِ مَنْ تُدْرِكُهُ السَّاعَةُ وَهُمْ أَحْيَاءٌ وَمَنْ يَتَّخِذُ الْقُبُورَ مَسَاجِدَ»؛ یعنی: «از بدترین انسان‌ها، کسانی هستند که هنگام برپایی قیامت زنده باشند و نیز کسانی که قبرها را مسجد و محل عبادت قرار می‌دهند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

(1) صحیح بخاری، ش:۳۳۵؛ و صحیح مسلم، ش:۵۲۱ به نقل از جابر بن عبدالله ؓ

(2) یعنی: همان طور که در ادامه حدیث آمده است، "هر کجا وقت نماز فرا رسید، امتیانم می‌توانند همان جا نماز بخوانند و- اگر آب نبود، تیمم کنند و نماز بگزارند.

1- رهنمود و هشدار رسول الله ﷺ دربارهی کسی که مسجدی نزد قبر انسان صالحی بسازد؛ هرچند نیتش درست باشد.

2- ممنوعیت تصویرگری و مجسمهسازی و نکوهش شدید این کار.

3- حساسیت رسول الله ﷺ نسبت به این امور؛ چنانکه در- طول حیات مبارکش- در اینباره سخن گفته بود، اما پنج روز پیش از وفاتش در اینباره هشدار داد و به همین بسنده نکرد، بلکه در واپسین لحظات زندگیاش نیز به پرهیز از این کارها، سفارش نمود.

4- دربارهی قبر خود نیز هشدار داد که آن را مسجد و محل عبادت قرار ندهند.

5- این، از اعمال یهود و نصاراست که قبرهای پیامبرانشان را مسجد و محل عبادت قرار میدادند.

6- نفرین کردن آنها به خاطر انجام این کار.

7- هدف رسول الله ﷺ، برحذر داشتن امتش از این کارها بود.

8- درک اینکه چرا رسول الله ﷺ، در قبرستان عمومی و بیرون خانهاش دفن نگردید.

9- معنی مسجد قرار دادن قبر.

10- همسان قرار دادن کسانی که قیامت بر آنها بر پا میشود، با کسانی که قبور را مساجد قرار میدهند؛ بدین ترتیب عوامل ایجاد شرک و عواقب آن را پیش از وقوع شرک، بیان فرمود.[1]

---

(1) یعنی این دو دسته را جزو بدترین مردم برشمرد؛ زیرا قیامت بر کافران برپا میشود و آنان که قبور را محل عبادت قرار میدهند، درواقع مرتکب عملی میشوند که زمینهساز شرک و کفر است.

11- رسول الله ﷺ پنج روز پیش از وفاتش، اعتقادات دو گروه از اهل بدعت را که عبارتند از: جهمیه و روافض، مردود اعلام کرد. علما، این دو گروه را، از همان هفتاد و دو گروه باطل دانسته‌اند. رافضیان نخستین کسانی بودند که شرک را رواج دادند و روی قبرها مسجد ساختند.

12- شدت بیماری رسول الله ﷺ در هنگام وفاتش.

13- رسول الله ﷺ با مقامِ خِلّت گرامی داشته شد و خلیل‌الله گردید.

14- تصریح به اینکه مقام خلّت از مقام محبت بالاتر است.

15- تصریح به اینکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه از سایر اصحاب رضی الله عنهم برتر می‌باشد.

16- اشاره به خلافت ابوبکر رضی الله عنه.

***

باب (21): در بیان اینکه غلو درباره‌ی قبور صالحان، آنها را به بت‌هایی تبدیل می‌کند که به غیر از الله پرستش می‌شوند

مالک رحمه الله در الموطأ روایت کرده است که رسول الله ﷺ فرمود: «اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَنَاً يُعْبَدُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»؛ یعنی: «یا الله! قبرم را بتی که پرستش شود، قرار مده. الله بر ملتی که قبور پیامبران خود را مسجد قرار دادند، به‌شدت خشم گرفت».

الله متعال می‌فرماید: ﴿أَفَرَءَيْتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلْعُزَّىٰ ١٩﴾ [النجم: ١٩]. «آیا به "لات" و "عزی" توجه کرده‌اید (که هیچ سود و زیانی به شما نمی‌رسانند)؟»

ابن جریر [طبری]رحمه‌الله با سندش از سفیان از منصور نقل کرده که مجاهد درباره‌ی "لات" که در این آیه ذکر شده، گفته است: او، کسی بود که برای حجاج غذا تدارك می‌دید و چون مُرد، در کنار قبرش جهت تعظیم وی می‌ایستادند.

ابوالجوزاء از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما نیز نقل کرده است که "لات" برای حجاج غذا تهیه می کرد.

همچنین ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما می گوید: «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وسلم زَائِرَاتِ الْقُبُورِ وَالْمُتَّخِذِينَ عَلَيْهَا الْمَسَاجِدَ وَالسُّرُجَ»؛ [روایت سنن اربعه] یعنی: رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم زنانی را که قبرها را زیارت می کنند[1] و نیز کسانی را که روی قبرها مسجد می‌سازند و آنها را چراغانی می کنند، نفرین کرده است».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- بیان مفهوم بُت.

2- شرح و توضیح عبادت.

3- رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم تنها از چیزهایی پناه می‌خواست که خطر وقوع آن را احساس می کرد.

4- رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم عمل امت‌های گذشته را که قبرهای پیامبران خود را مسجد قرار دادند، در ضمن نهی از مسجد قرار دادن قبر خویش بیان نمود.

5- شدت خشم و غضب الله بر این کار.

---

(1) منظور از زیارت قبور، رفتن به قبرستان است که برای مردان، جایز و بلکه پسندیده می باشد؛ لذا زیارت قبور، احکام خاص خودش را دارد.

6- در مورد «لات» که از بزرگترین بت‌های عرب بود، اطلاعاتی به‌دست آوردیم.

7- آگاهی از اینکه محل پرستش لات، قبر انسان صالحی بوده است.

8- دانستن اینکه "لات"، نام صاحب آن قبر بوده است؛ و نیز دانستن وجه نام‌گذاری‌اش بدین اسم.(۱)

9- نفرین بر زنانی که به‌کثرت به قبرستان‌ها می‌روند.

10- نفرین بر کسانی که روی قبر، چراغ روشن می‌کنند یا آنها را چراغانی می‌نمایند.(۲)

***

باب (22): در مورد پاسداری رسول الله ﷺ، از مرزهای توحید و مسدود کردن تمامی راه‌های منجر به شرک

الله تعالی می‌فرماید: ﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١٢٨ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُلۡ حَسۡبِيَ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُۖ وَهُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ١٢٩﴾ [التوبة: ۱۲۸-۱۲۹].

«به‌راستی پیامبری از خودتان به‌سویتان آمد که رنج‌های شما بر او دشوار است و به (هدایت) شما اشتیاق وافری دارد و نسبت به مومنان دلسوز و مهربان است. پس اگر (از ایمان و عمل صالح) رویگردان شوند، بگو: الله برایم کافی است؛

---

(1) در متن عربی آمده است: «كان يَلُتُّ لهم السويق»؛ یعنی برای حجاج، سویق تهیه می‌کرد که غذایی آمیخته از آرد گندم و شیر بود. واژه‌ی "يلُتُّ" و "لات" هم خانواده‌اند.

(2) روشن کردن شمع بر روی قبور، از همین نوع می‌باشد.

هیچ معبود برحقی جز او وجود ندارد؛ بر او توکل نمودم؛ و او پروردگار عرش بزرگ است».

ابوهریرهﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «لا تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَلا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيدًا وَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ»؛ [روایت ابوداود با سند حسن] یعنی: «خانه‌هایتان را قبرستان نسازید و قبر مرا محل جشن و تجمع قرار ندهید و بر من درود بفرستید؛ زیرا از هرجا که درود بفرستید، به من می‌رسد».

روایت است که علی بن حسینﷺ مردی را دید که کنار قبر رسول‌اللهﷺ می‌آمد و به درون رخنه‌ای که آنجا بود می‌رفت تا دعا کند. علی بن حسین [=امام زین‌العابدینﷺ] آن مرد را از این کار بازداشت و گفت: آیا برایت حدیثی را که از پدرم شنیده‌ام و او از جدم شنیده و جدم از رسول‌اللهﷺ شنیده است، روایت نکنم؟ اینکه رسول الله ﷺ فرموده است: «لا تَتَّخِذُوا قَبْرِي عِيدًا وَلا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَ صلّوا فإن تسليمكم يبلغني حَيْثُمَا كُنْتُمْ». [این حدیث در المختارة آمده است.][1] یعنی: «قبر مرا محل رفت و آمد و تجمع قرار ندهید و خانه‌هایتان را قبرستان نسازید و بر من درود بفرستید؛ زیرا درود شما هرجا که باشید، به من می‌رسد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر آیه‌ی [128] سوره‌ی برائت (=توبه).

2- رسول الله ﷺ امتش را به‌طور کامل از مرزهای شرک دور ساخت.

3- اشتیاق فراوان و بی‌شمار رسول الله ﷺ به هدایت امتش و نیز مهربانی و دلسوزی‌اش نسبت به ما.

---

(1) اشاره به کتاب الأحادیث المختارة، اثر ضیاء الدین أبوعبدالله محمد بن عبدالواحد المقدسي (متوفای: ٦٤٣هـ) می‌باشد.

4- با وجودی که زیارت قبر رسول الله ﷺ جزو بهترین کارهاست، اما آن بزرگوار از زیارت آن به‌صورت ویژه، منع نمود.

5- از زیارت مکرر قبر خود باز داشت.(۱)

6- با این فرمایش که: «خانه‌هایتان را گورستان نسازید»، به خواندن نوافل در خانه‌ها تشویق فرمود.

7- اصحاب ﷺ اتفاق نظر داشتند که نباید در گورستان نماز خواند.(۲)

8- اینکه فرمود: «درود و سلام شما هرجا که باشید به من می‌رسد»، بدین سبب بود که سعی نکنید حتماً برای این منظور، کنارِ قبرم بیایید.

9- از اعمال امتش، درود و سلامشان بر رسول الله ﷺ، در برزخ بر آن بزرگوار عرضه می‌شود.

***

باب (23): در بیان اینکه عده‌ای از این امت، بت‌پرست [و مشرک] می‌گردند

الله متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَٰٓؤُلَآءِ أَهۡدَىٰ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ سَبِيلًا ٥١﴾ [النساء: ۵۱]. «آیا آیا کسانی را که بهره‌ای از کتاب یافته‌اند، ندیدی که به شرک و خرافات و معبودان باطل گرایش دارند و درباره‌ی کافران می‌گویند: «اینها بیش از مسلمانان بر راه هدایت‌اند»؟.

(1) آنجا که فرمود: «قبر مرا محل رفت و آمد و تجمع قرار ندهید».

(2) این، برگرفته از حدیث نبوی است که فرمود: «خانه‌هایتان را قبرستان نسازید»؛ لذا چنین برداشت می‌شود که نخواندن نماز در قبرستان، یک امر روشن و بدیهی از نظر اصحاب ﷺ بود.

و می‌فرماید: ﴿قُلۡ هَلۡ أُنَبِّئُكُم بِشَرّٖ مِّن ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِندَ ٱللَّهِۚ مَن لَّعَنَهُ ٱللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيۡهِ وَجَعَلَ مِنۡهُمُ ٱلۡقِرَدَةَ وَٱلۡخَنَازِيرَ وَعَبَدَ ٱلطَّٰغُوتَ﴾ [المائدة: ٦٠]. «بگو: آیا شما را از کسانی آگاه کنم که کیفرشان نزد الله از این هم بدتر است؟ کسانی که الله، آنان را از رحمتش دور نمود و بر آنها خشم گرفت و برخی از آنان را بوزینه و خوک گردانید و (نیز) آن‌دسته از آنها که معبودان باطل را پرستیده‌اند»؟.

همچنین می‌فرماید: ﴿قَالَ ٱلَّذِينَ غَلَبُواْ عَلَىٰٓ أَمۡرِهِمۡ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيۡهِم مَّسۡجِدٗا﴾ [الكهف: ٢١]. «آنان‌که بر کارشان دست یافتند (و سررشته‌ی کار را در دست گرفتند)، گفتند: بر غارشان مسجدی می‌سازیم».

ابوسعید خدری س می‌گوید: رسول الله ج فرمود: «لَتَتَّبِعُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حذو القذّة، حَتَّى لَوْ دَخَلُوا فجُحْرِ ضَبٍّ؛ لَدَخَلْتُمُوهُ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ:«فَمَنْ». [روایت بخاری و مسلم][1] یعنی: «شما، مو به مو از روش پیشینیان پیروی خواهید کرد. حتی اگر آنان وارد سوراخ سوسماری شدند، شما نیز وارد آن می‌شوید». اصحاب گفتند: هدف شما، یهود و نصاراست؟ فرمود: «پس هدفم کیست؟»

مسلم رحمه الله از ثوبان س روایت کرده است که رسول الله ج فرمود: «إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِيَ الأَرْضَ، فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا، وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا، وَأُعْطِيتُ الْكَنْزَيْنِ الأَحْمَرَ وَالأَبْيَضَ، وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي لأُمَّتِي أَنْ لا يُهْلِكَهَا بِسَنَةٍ عَامَّةٍ، وَأَنْ لا يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ، فَيَسْتَبِيحَ بَيْضَتَهُمْ، وَإِنَّ رَبِّي قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَإِنَّهُ لا يُرَدُّ وَإِنِّي أَعْطَيْتُكَ لأُمَّتِكَ أَنْ لا أُهْلِكَهُمْ بِسَنَةٍ عَامَّةٍ، وَأَنْ لا أُسَلِّطَ

---

(1) صحیح بخاری، ش:٣٤٥٦؛ و صحیح مسلم، ش:٢٦٦٩ با اندکی تفاوت در لفظ.

عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ، فَيَسْتَبِيحُ بَيْضَتَهُمْ وَلَواجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بِأَقْطَارِهَا (أَوْ قَالَ مَنْ بَيْنَ أَقْطَارِهَا) حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضًا وَيَسْبِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا».[۱] یعنی: «الله متعال زمین را برایم هموار ساخت و من شرق و غرب آن را دیدم؛ حکومت امتم تا بدان‌جا که دیدم، خواهد رسید. و گنجینه‌های سرخ و سفید به من داده شد.[۲] و از پروردگارم خواستم که امتم را- به‌یک‌باره- با خشکسالی فراگیری نابود نکند و بر آنها دشمن بیگانه‌ای که نسلشان را بر چیند، مسلط نگرداند. پروردگارم به من فرمود: ای محمد! آن‌گاه که چیزی فیصله و مقدَّر کنم، برگشت ندارد. درباره‌ی امتت وعده دادم که آنها را- به یک‌باره- با خشکسالی فراگیری، هلاک نکنم. همچنین وعده دادم که دشمن بیگانه‌ای که آنان را ریشه‌کن کند، بر آنها چیره نسازم؛ هرچند نیروهای کفر از هر سو بر آنها حمله‌ور باشند. البته تا زمانی که در جنگ‌های داخلی یکدیگر را به قتل برسانند و از همدیگر اسیر بگیرند».[۳]

برقانی در صحیح خود، افزون بر این آورده است: «وإنّما أخاف على أمّتي الائمة المضلّين وإذا وَقع عليهم السيف لم يرفع إلى يوم القيامة ولا تقُومُ السّاعة حتى يلحق حيٌّ من أمّتي بالمشركين، وحتّى تُعبد فئام من أمَّتي الأوثان، وإنّه سيكون في أُمّتي كذّابون ثلاثون، كلُّهم يزعم أنّه نبّي، وأنا خاتم النّبيين لا نبيَّ بعدي، ولا تزالُ طائفة من أُمّتي على الحقِّ منصورة، لا يضُرُّ هم مَن خذَلَهم ولا مَن خالَفَهم حتّى يأتي أمر اللّٰه تبارك

(1) صحیح مسلم، ش:۲۸۸۹.

(2) اشاره‌ای است به طلا و نقره که کنایه از گنجینه‌های پارس و روم دارد.

(3) یعنی پیدایش جنگ‌های داخلی در میان مسلمانان، سرآغاز تسلط کافران بر آنهاست.

وتعالی».[1] یعنی: «من برای امتم از ناحیه‌ی رهبران گمراه‌کنننده نگرانم؛[2] و آنگاه که بر ضد یکدیگر شمشیر بکشند، تا قیامت، شمشیر از میانشان برداشته نخواهد شد. و قیامت برپا نمی‌شود، مگر اینکه گروهی از امتم به مشرکان می‌پیوندند و نیز گروه زیادی از امتم بت‌پرست و مشرك می‌شوند! و در میان امتم سی کذاب و مدعی دروغین نبوت ظهور خواهند کرد، در حالی که من خاتم پیامبرانم و پس از من پیامبری نخواهد آمد. و گروهی از امتم همواره در مسیر حق خواهند ماند و از سوی الله یاری خواهند شد که مخالفت و عدم همراهی دیگران، زیانی به ایشان نمی‌رساند تا اینکه فرمان الله مبنی بر برپایی قیامت فرا رسد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر آیه‌ی [51] سوره‌ی نساء.

2- تفسیر آیه‌ی [60] سوره‌ی مائده.

3- تفسیر آیه‌ی [21] سوره‌ی کهف.

4- مهم‌ترین مسأله اینکه منظور از ایمان به "جبت" و "طاغوت" در اینجا [یعنی در آیه‌ی 51 سوره‌ی نساء] چیست؟ آیا منظور، اعتقاد قلبی است یا همراهی با هواداران جبت و طاغوت، به‌رغم مخالفت قلبی با جبت و طاغوت و دانستن بطلان آنها- نیز در این معنا می گنجد؟

---

(1) ر.ک: تعلیق آلبانی رحمه الله بر المشکاة، ش:٥٣٩٤؛ ونیز السلسلة الصحیحة، ش:١٥٨٢

(2) منظور از رهبران گمراه کننده، کسانی هستند که به نام دین، مردم را به گمراهی می کشانند؛ در آیه‌ی ٤١ سوره‌ی القصص نیز به چنین پیشوایانی، تصریح شده است.

5- این گفتار که «کافرانی که کفر خویش را می‌شناسند، بیش از مسلمانان بر راه هدایتند»، [کفر و ارتداد از دین است.]

6- همان‌طور که در حدیث ابوسعید رضی الله عنه تصریح شده [و عنوان این باب نیز می‌باشد]، پیروی از روش گذشتگان و شرک، در جمع فراوانی از این امت رواج می‌یابد.

7- و نیز تصریح رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم به اینکه در این امت، شرک و بت‌پرستی رواج فراوانی خواهد یافت.

8- جای بسی شگفتی است که افرادی از این امت، به رغم اقرار به شهادتین، و با وجود اعتراف به حقانیت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و قرآن، ادعای نبوت می‌کنند! مانند مختار ثقفی که در اواخر دوران صحابه چنین ادعایی کرد و گروه زیادی از او پیروی نمودند.

9- مژده به اینکه حق، به کلی نابود نخواهد شد؛ آن‌گونه که در گذشته نابود می‌شد، بلکه همواره گروهی در مسیر حق، استوار و ثابت‌قدم خواهند ماند.

10- نشانِ حقانیت این گروه، این است که با وجود مخالفت و عدمِ همکاری دیگران، همچنان ثابت قدم می‌مانند.

11- و این، تا قیامت باقی خواهد ماند.

12- نشانه‌هایی که در حدیث ثوبان بیان شد؛ از جمله: خبر دادن رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم از اینکه مشرق و مغرب زمین برایش هموار و نمایان شده و دیده است که فرمانروایی امتش کرانه‌های شرق و غرب را در بر خواهد گرفت؛ و همین‌طور هم شد، بر خلافِ شمال و جنوب [که قلمرو حکومت اسلام کمتر بوده است.]. و نیز خبر دست‌یابیِ [امت] به دو خزانه‌ی [ایران و روم]؛ و همچنین پذیرفته شدن دو دعا

و عدم پذیرش دعای سوم؛ و خبر از شمشیر کشیدن مسلمانان بر ضدّ یکدیگر [و وقوع جنگ‌های داخلی در میان آنان] و کشتن و اسیر کردن همدیگر و خاتمه نیافتن این‌گونه جنگ‌ها تا قیامت. و احساس خطر از ناحیه‌ی رهبران گمراه‌کننده و خبر دادن از پیامبران دروغین و بقای گروه پیروز و ثابت‌قدم در مسیر حق؛ همه‌ی اینها همان‌طور که رسول‌الله ﷺ فرموده بود، اتفاق افتاد.

13- منحصراً از بابت رهبران گمراه‌کننده، اظهار نگرانی کرد.

14- توضیح معنی بت‌پرستی.

باب (24): آنچه درباره‌ی سحر و جادو آمده است

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖ﴾ [البقرة: ١٠٢]. «و به‌قطع می‌دانستند که هرکس خریدار چنین کالایی (= سحر) باشد، هیچ بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت».

و می‌فرماید: ﴿يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ﴾ [النساء: ٥١]. «به جبت و طاغوت، یعنی به شرک و خرافات و معبودان باطل گرایش دارند».

عمر رضی الله عنه «**جبت**» را سحر، و «**طاغوت**» را شیطان معنی کرده است.

جابر رضی الله عنه می‌گوید: «طواغیت» به غیب‌گویانی گفته شود که شیطان نزدشان می‌رفت و در هر منطقه، یکی وجود داشت.

وعن أَبي هريرةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ المُوبِقَاتِ»؛ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشِّرْكُ باللّٰهِ، والسِّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ

الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ إِلاَّ بالحَقِّ، وأَكلُ الرِّبَا، وأَكْلُ مَالِ اليَتِيمِ، والتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ، وقَذْفُ المُحْصَنَاتِ المُؤْمِنَاتِ الغَافِلاَتِ». [متفقٌ عليه][۱]

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «از هفت گناه مُهلك بپرهیزید»؛ گفتند: ای رسول‌خدا! آنها چه گناهانی هستند؟ فرمود: «شرك به الله، سحر و جادوگری، قتل نفسی که الله کُشتنش را حرام کرده است؛ مگر به‌حق،[۲] رباخواری، خوردن مالِ یتیم، فرار کردن از میدان نبرد در هنگام رویارویی با دشمن، و تهمت زنا به زنان پاك‌دامن و مومن و بی‌خبر از گناه».

جندب رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده است که: «حَدُّ السَّاحِرِ ضَرْبَةٌ بِالسَّيْفِ»؛[۳] یعنی: «مجازات ساحر، این است که با ضربه‌ی شمشیر کشته شود». [ترمذی، این حدیث را نقل کرده و گفته: صحیح، این است که این روایت، موقوف می‌باشد.][۴]

و در صحیح بخاری[۵] از بجاله بن عبده روایت است که عمر بن خطاب رضی الله عنه طی نامه‌ای دستور داد که هر مرد و زنِ جادوگری را بکُشید؛ و ما سه جادوگر را کشتیم.

و از حفصه رضی الله عنها روایت است که دستور به قتل کنیزی داد که او را سحر کرده بود. و نیز در روایت صحیحی از جندب رضی الله عنه.

---

(1) صحیح بخاری، ش:۲۷٦٦؛ و صحیح مسلم، ش:۸۹.

(2) یعنی: در مواردی که اسلام جایز قرار داده است.

(3) سنن ترمذی، ش: ۱٤٦۰

(4) یعنی سخن خودِ جندب رضی الله عنه می‌باشد، نه فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم. موقوف، خبری است که به صحابی برسد؛ اما مرفوع، حدیثی است که در قالب گفتار، کردار یا تأیید و تقریر، به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نسبت داده شود؛ و خود، انواع و اقسامی دارد.

(5) صحیح بخاری، ش:۳۱٥٦؛ در این روایت، ذکری از قتل سه جادوگر به میان نیامده است.

امام احمد رحمه الله می‌گوید: از سه نفر از اصحاب پیامبر ﷺ روایت است که چنین فتوا داده‌اند.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر آیه‌ی [102] سوره‌ی بقره.

2- تفسیر آیه‌ی [51] سوره‌ی نساء.

3- شرح واژه‌های "جبت" و "طاغوت"، و بیان فرق آنها.

4- طاغوت، گاهی از جن‌ها و گاهی از انسان‌ها می‌باشد.

5- شناخت هفت گناهِ مُهلك که رسول الله ﷺ از آنها بر حذر داشته است.

6- جادوگر، کافر است.

7- جادوگر باید بدون اینکه او را توبه دهند، کشته شود.

8- در زمان عمر رضی الله عنه نیز جادوگرانی وجود داشته‌اند، پس چه رسد به زمان‌های بعدی.



باب (25): در مورد برخی از انواع سحر و جادو

قال أحمد: حدّثنا محمد بن جعفر حدّثنا عَوف عن حَيَّان بن العَلاء حدَّثنا قَطَن بن قَبِيْصة عن أبيه، أنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ قال: "إن العِيَافَة والطَّرْق والطِّيَرة مِنَ الجِبْتِ"(1)

(1) احمد في مسند (٣/٤٧٧) وابوداود، ش: ٣٩٠٧.

ترجمه: رسول‌الله ﷺ فرمود: «فال‌گیری- با به پرواز درآوردن پرندگان- و فال‌گیری- با ترسیم خطوط بر روی زمین و بدشگونی- به چیزی-[۱] از مصادیق سحر و جادو- و گرایش به شرک و خرافات- به شمار می‌آیند».

عوف می‌گوید: "عیافه"، یعنی شخصی پرنده‌ای را به پرواز در می‌آورد تا ببیند به کدام سو می‌رود.[۲] و "طَرق" یعنی کشیدن خطوط بر روی زمین.

حسن بصری رحمه الله در مورد "جبت" می‌گوید: جبت، وسوسه و کرنای شیطان است.[۳]

از ابن‌عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مَنِ اقْتَبَسَ شعبة مِنَ النُّجُوم، فقدِ اقْتَبَسَ شُعْبَةً مِنَ السِّحْرِ زَادَ مَا زَادَ». [روایت ابوداود با سند صحیح][۴]

ترجمه: «هرکس بخشی از نجوم را فراگیرد، در واقع بخشی از سحر و جادو را فرا گرفته است. و هرچه بیشتر فرا بگیرد، به همان اندازه سحر و جادوی بیشتری فرا گرفته است».[۵]

---

(1) بدشگونی به ایام و اعداد، مثل شوم دانستنِ سیزده، از همین موارد است؛ حتی دیده می‌شود که برخی پلاک خانه‌ی خود را که شماره‌ی ۱۳ می‌باشد، می‌نویسند: "۱+۱۲"

(2) اگر به سمت راست پرواز می‌کرد، آن را به فال نیک می‌گرفتند و کارِ مورد نظرشان را انجام می‌دادند و چنانچه پرنده به سمت چپ پرواز می‌کرد، آن را به فال بد می‌گرفتند و از کار مورد نظرشان صرف نظر می‌کردند.

(3) بر اساسِ گفته‌ی حسن بصری رحمه الله، کارهای مذکور، کارهای شیطانی است.

(4) صحیح الجامع، ش: ٦٠٧٤؛ والسلسلة الصحيحة، ش: ٧٣٩؛ و صحیح أبي داود، از آلبانی رحمه الله، ش: ٣٣٠٥.

(5) منظور از علم نجوم در اینجا، دانشی است که با استدلال به آن، درباره‌ی حوادث زمین، اظهار نظر می‌کنند! مثلاً می‌گویند: همین که فلان ستاره در کنار فلان ستاره قرار گیرد، چنین و چنان خواهد شد! یا می‌گویند: ستاره‌ی فلانی، خوب افتاده است! زید بن خالد رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ در صبحگاه یک شب بارانی، پس از اقامه‌ی نماز صبح در حدیبیه، رو به مردم کرد و فرمود: «آیا می‌دانید که پروردگارتان چه فرمود»؟- صحابه- گفتند: الله و رسولش بهتر می‌دانند. پیامبر ﷺ گفت: «الله فرمود: "أَصْبَحَ

نسائی رحمه الله از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که: «هرکس در گِرهی بدمد، سحر کرده است و هرکه سحر و جادو کند، شرك ورزیده است؛ و آن‌که چیزی (در گردن) بیاویزد، به همان چیز واگذار می‌شود».

عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه أنَّ رسولَ اللّه صلی الله علیه وسلم قَالَ: "أَلا هَل أُنَبِّئُكُمْ مَا الْعِضَةُ؟ هِيَ النَّمِيمَةُ الْقَالَةُ بَيْنَ النَّاسِ" [مسلم]

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «آیا به شما بگویم که "عضه"[1]- یا دو به‌هم زنی- چیست؟ همان سخن‌چینی و گفتاری است که بین مردم دهن به دهن بگردد».

بخاری و مسلم[2] از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا»؛ یعنی: «همانا برخی از سخنان، سحر و جادو هستند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ بِي، وَكَافِرٌ، فَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِفَضْلِ اللّٰهِ وَرَحْمَتِهِ، فَذلِكَ مُؤْمِنٌ بِي كَافِرٌ بِالكَوَاكِبِ، وأَما مَنْ قَالَ مُطِرْنَا بِنَوءِ كَذَا وَكَذَا، فَذلكَ كَافِرٌ بِي مُؤْمِنٌ بِالكَوْكَبِ"»؛ یعنی: «بندگانم شب را در حالی به صبح رساندند که برخي از آن‌ها به من مومن وبرخي هم کافر بودند؛ آنها که گفتند: به فضل ورحمتِ الله برما باران بارید، به من ایمان آوردند و به تأثیر ستارگان کافر گردیدند؛ واما کسانی که گفتند: به سبب اقبال فلان و فلان ستاره برما باران بارید- و ریزش باران را به ستارگان نسبت دادند- به من کافر شدند و به ستارگان ایمان آوردند». [ر.ک: صحیح بخاري، ش:846؛ و صحیح مسلم، ش:۷۱.]

(1) واژه‌ی "العِضَةُ" یعنی: دو بهم زنی؛ یا خراب کردن روابط دیگران. این واژه در کتب حدیث، بیشتر هم وزن الوجه آمده است؛ یعنی با لفظِ: "العَضْه"

(2) صحیح بخاری، ش: ۵۷٦۷؛ و مسلم، ش: ۸٦۹؛ گفتنی است که روایت مسلم رحمه الله به نقل از عمار بن یاسر رضی الله عنهما می باشد، نه از ابن عمر رضی الله عنهما.

1- عیافه یا فال‌گیری با به پرواز درآوردن پرندگان، و نیز طَرق یا فال‌گیری با ترسیم خطوط بر روی زمین و همین‌طور طیره یا بدشگونی به چیزی، از مصادیق سحر و جادو و گرایش به شرک و خرافات به شمار می‌آیند.
2- شرح و توضیح عیافه، طرق و طیره.
3- علم نجوم نیز نوعی جادوست.
4- دمیدن در گره نیز از انواع جادو به شمار می‌رود.
5- سخن‌چینی و دوبهم‌زنی، نوعی سحر و جادوست.[۱]
6- فصاحت و سخنوری نیز از انواع جادوست.



باب (26): آنچه درباره‌ی کاهنان و امثالشان وارد شده است

مسلم رحمه الله به نقل از برخی از همسران رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده است که آن بزرگوار فرمود: «مَنْ أَتَى عَرَّافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ فَصَدَّقَهُ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»؛[۲] یعنی: «هرکه نزد کاهنی[۳] برود و از او در مورد چیزی

(1) یعنی از آن جهت که روابط مردم با یکدیگر را تیره می‌گرداند و باعث جدایی و تفرقه‌ی آنها می‌شود، به سحر و جادو می‌ماند. در آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی بقره، به این ویژگیِ سحر و جادو تصریح شده است.

(2) ر.ک: صحیح مسلم، ش: ۲۲۳۰. این حدیث در صحیح مسلم با این لفظ آمده است: «مَنْ أَتَى عَرَّافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ، لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً».

(3) در حدیث، واژه‌ی عراف آمده که شاملِ: کاهن یا پیش‌گو، رمال، فال‌گیر و امثالشان می‌شود؛ ابن اثیر گوید: عراف، کسی است که مدعی دانستن غیب می‌باشد. خطابی گفته است: کسی است که ادعا می‌کند از محلّ اشیای گم شده یا مسروقه خبر دارد! ناگفته

سوال کند، سپس او را تصدیق نماید، نماز چهل شبانه‌روزش پذیرفته نمی‌شود».[۱]

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ أَتَى كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه وسلم». [روایت ابوداود] یعنی: «هرکه نزد کاهنی برود، سپس او را تصدیق نماید، به آنچه بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده، کفر ورزیده است».

همچنین در روایتی که [صاحبان سنن] اربعه[۲] و نیز حاکم [نیشابوری] روایت کرده‌اند- و حاکم آن را مطابق شرط بخاری و مسلم، صحیح دانسته- آمده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: [پیامبر صلی الله علیه وسلم] فرمود: «مَنْ أَتَى كَاهِنًا أَوْ عَرَّافًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه وسلم». [این روایت، به مضمون روایت‌های پیشین می‌باشد.] و ابویعلی نیز با اِسناد جید، این روایت را به صورت موقوف،[۳] از ابن مسعود رضی الله عنه نقل کرده است.

عمران بن حصین رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَطَيَّرَ أَوْ تُطُيِّرَ لَهُ، أَوْ تَكَهَّنَ أَوْ تُكُهِّنَ لَهُ، أَوْ سَحَرَ أَوْ سُحِرَ لَهُ. وَمَنْ أَتَى

نماند که فرق عراف و کاهن در این است که: عراف به کسی اطلاق می گردد که از غیب یا امورِ پوشیده ای که در گذشته روی داده است، خبر می دهد؛ و کاهن، به معنای پیش گو ست؛ یعنی پیش گویی می کند و از اموری که اتفاق نیفتاده است، خبر می دهد!

(1) نگاهی به روایت مسلم [که در پانوشت های پیشین ذکر شد] نشان می دهد که پرسیدن از کاهنان، یک مسأله می باشد و تصدیقشان، مسأله ای دیگر؛ یعنی رفتن نزد کاهنان، حرام است و تصدیقشان، کفر. زیرا آنها مدعی دانستن غیب هستند، در صورتی که الله متعال در آیه ی ۶۵ سوره ی نمل آشکارا بیان فرموده است که: «**بگو: جز الله هیچ یک از موجودات آسمان‌ها و زمین، غیب نمی داند**». البته اگر منظور از رفتن به نزد کاهنان و پرسیدن از آنان، به منظور فاش کردن دروغ‌هایشان باشد، کاری پسندیده و در مواردی نیز، واجب است.

(2) صاحبان سنن اربعه، عبارتند از: ابوداود، نسائی، ترمذی و ابن ماجه رحمهم الله.

(3) یعنی به عنوان سخنِ ابن مسعود رضی الله عنه.

كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ، فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ». [روایت بزار با اِسناد جید] یعنی: «از ما- و پیروان راستینِ ما- نیست، آن‌که فال بگیرد یا برای او فال گرفته شود؛ کهانت و ادعای دانستن غیب کند یا نزد کاهنی برود؛ سحر و جادو کند یا از جادوگری بخواهد که برایش جادو کند. هرکه نزد کاهنی برود، سپس سخنانش را تصدیق نماید، به آنچه بر محمد ﷺ نازل شده، کفر ورزیده است».

طبرانی نیز این حدیث را با اِسناد حسن از ابن‌عباس رضی الله عنهما- بدون لفظِ «وَمَنْ أَتَى ...» تا پایان آن- روایت کرده است.

بغوی رحمه الله گوید: عراف، به کسی گفته می‌شود که ادعا می‌کند از مسایلی که بر دیگران پوشیده مانده- مانند: اشیای گم‌شده یا مسروقه- خبر دارد.

و گفته شده که عراف، همان کاهن یا پیش‌گوست؛ و کاهن کسی است که از اموری که هنوز اتفاق نیفتاده است، خبر می‌دهد. و گفته‌اند: آن است که به گمان خود، اسرار قلب را می‌داند.

ابن‌تیمیه رحمه الله می‌گوید: عراف به کاهن و منجم و سایر کسانی که از امور غیب و پوشیده سخن می‌گویند، گفته می‌شود.

ابن‌عباس رضی الله عنهما فرموده است: به اعتقاد من، آنان‌که حروف ابجد [و نوشته‌های رمزگونه و نامفهوم] می‌نویسند[1] و با نگریستن به ستارگان سخنانی می‌گویند، هیچ بهره‌ای نزد الله ندارند.

---

(1) درست، مانند بیشتر تعویذنویسان که تعویذهایشان، نامفهوم است! البته ابجدنگاری یا استفاده از حروف ابجد [هَوَّز، حُطّی، کَلَمن ...]، به عنوان کدهای حرفی- مثلاً برای تاریخ‌نگاری یا ذکر سال تولد افراد و امثال آن، که در گذشته رواج داشت- حرام نیست و حتی در اشعار فقهی و نحویِ علما نیز رایج بوده است. اشکال و حرمت، در ترسیم جدول‌ها و نوشتن عبارت‌های نامفهومی است که با اعتقاد تأثیر گردش‌های فلکی و ستارگان در اوضاع و احوال مردم، انجام می‌شود.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تصدیق کاهن و ایمان به قرآن، قابل جمع شدن نیستند و در یک یک‌جا یا در یک قلب- جمع نمی‌شوند.

2- تصریح به اینکه این عمل، کفر است.

3- حکم کسی که سخن کاهن را بپذیرد و نزد او برود.(۱)

4- حکم کسی که برای او فال بزنند [یا برای فال‌گیری، نزد فال‌گیران برود].

5- حکم کسی که [از جادوگران] درخواست سحر و جادو کند.

6- حکم کسی که حروف ابجد را فرا بگیرد.(۲)

7- فرق کاهن و عراف.

باب (27): درباره‌ی اَحکام باطل کردن سحر [و انواع آن]

از جابر ﷺ روایت است که از رسول الله ﷺ درباره‌ی باطل کردن سحر از طریق سحر و جادو پرسیدند: فرمود: «هِيَ مِن عَمَلِ الشَّيطانِ». [روایت احمد با سند جید؛ وابوداود](۳) یعنی: «این کار، از اعمال شیطان است».

و از امام احمد رحمه الله در این‌باره پرسیدند؛ پاسخ داد: ابن‌مسعود ﷺ این گونه کارها را مکروه و ناپسند می‌دانست.

---

(1) باتوجه به حدیث عمران بن حصین ﷺ، پیامبر ﷺ از چنین کسی، اظهار بیزاری کرده است.

(2) در پانوشت های پیشین بیان شد که فراگیری حروف ابجد، در صورتی حرام است که در رابطه با علم نجوم و مرتبط دانستنِ تأثیر ستارگان و حرکت های فلکی در اوضاع و احوال انسان ها باشد.

(3) مسند احمد (۳/ ۲۹٤)؛ سنن ابی داود، ش:۳۸٦۸؛ آلبانی گوید: اِسنادش، صحیح است؛ ر.ک: المشکاة، ش:٤٥٥۳.

و در [صحیح] بخاری آمده است که قتاده می‌گوید: از ابن‌مسیب پرسیدم: مردی جادو شده است و نمی‌تواند با همسرش همبستر شود؛ آیا باطل کردن سحرش جایز است؟ پاسخ داد: اشکالی ندارد، زیرا هدف، اصلاح است؛ و آنچه مفید باشد، ممنوع نیست.

و از حسن [بصری رحمه‌الله] روایت است که باطل کردن سحر به وسیله‌ی سحر، فقط کار ساحران است.

ابن‌القیم -رحمه‌الله- گوید: ابطال سحر بر دو نوع می‌باشد:

1- باطل کردن سحر، با سحر و جادویی همانندِ آن؛ این روش، جزو کارهای شیطان است و سخن حسن بصری رحمه‌الله، بر همین نوع ابطالِ سحر، حمل می‌شود؛ زیرا در این روش، باطل‌کننده‌ی سحر و فردِ جادوشده، هر دو به جن‌ها و شیاطین روی می‌آورند و آنها را خشنود می‌سازند تا سحر، باطل گردد.

2- اما ابطال سحر به‌وسیله‌ی خواندن دعای شرعی و دم کردن و استفاده از داروها و دعاهای مباح، اشکالی ندارد و جایز می‌باشد.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- نهی از باطل کردن سحر، به‌وسیله‌ی سحر.

2- فرق ابطال مشروع سحر و ابطال نامشروع.



باب (28): درباره‌ی بدشگونی و فال بد زدن

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَلَآ إِنَّمَا طَٰٓئِرُهُمۡ عِندَ ٱللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۱]. «هان! همانا بدشگونی آنان (و سرچشمه‌ی نعمت‌ها و

سختی‌هایی که به آنان می‌رسد)، نزد الله (و به قضا و قدر الهی) است؛ ولی بیشترشان نمی‌دانند».

همچنین می‌فرماید: ﴿قَالُواْ طَٰٓئِرُكُم مَّعَكُمۡ أَئِن ذُكِّرۡتُمۚ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٞ مُّسۡرِفُونَ ١٩﴾ [یس: ١٩]. «(پیامبران) گفتند: شگون بدتان، با شماست. آیا اگر پند داده شوید، (آن را بدشگون می‌پندارید؟) بلکه شما مردمی هستید که از حد گذشته‌اید».

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «لا عَدْوَى، وَلا طِيَرَةَ، وَلا هَامَةَ، وَلا صَفَرَ»؛ [بخاری و مسلم][1] یعنی: «سرایت بیماری، بدشگونی، شوم پنداشتن برخی حشرات و [پرندگان و نحس دانستنِ ماهِ] صَفَر، اصالتی ندارند».[2] در روایت مسلم رحمه الله، افزون بر این آمده است: «ولا نوء ولا غول»؛ یعنی: «ستاره‌ی اقبال [یا تأثیر ستارگان در ریزش باران] و [ترس از] غول بی‌اعتبارند».

انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «لا عَدْوَى وَلا طِيَرَةَ، وَيُعْجِبُني الفَأْلُ»؛ یعنی: «سرایت بیماری و نیز بدشگونی، حقیقت ندارند؛ ولی به فال نیک گرفتن را می‌پسندم». صحابه گفتند: به فال نیک گرفتن چیست؟ فرمود:

---

(1) صحیح بخاری، ش: ٥٤٢٥؛ و صحیح مسلم، ش: ٢٢٢٠.

(2) در ادامه‌ی حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «وَفِرَّ مِنَ الْمَجْذُومِ كَمَا تَفِرُّ مِنَ الأَسَدِ»؛ یعنی: «از فردِ مبتلا به جذام بگریز؛ همان طور که از شیر فرار می کنی». مردم در دوران جاهلیت اعتقاد داشتند که بیماري، بدون مشیت الهي، سرایت مي کند. در این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این پندار را رد نمود و در عین حال، راهنمایي کرد که از بیماري‌هاي مُسري مانند جذام، پرهیز کنید. لذا با جمع بندی مجموعه‌ی احادیثي که در این باره وارد شده است، به این نتیجه می رسیم که این گونه بیماري‌ها به مشیت الهي و بر اساس سنت او، سرایت مي کنند و نفيِ سرایت بیماری در این حدیث، بیانِ این مطلب است که اسباب، به ذات خود مؤثر نیستند؛ بلکه تأثیر اسباب، به اراده و خواستِ الله متعال بستگی دارد.

«كَلِمَةٌ طَيِّبَةٌ»؛ [بخاری ومسلم][۱] یعنی: «سخنی نیکوست (که به انسان روحیه و شادابی می‌دهد)».

و ابوداود رحمه الله با سند صحیح از عروه بن عامر روایت کرده است که نزد رسول‌الله ﷺ، سخن از فال به میان آمد؛ فرمود: «أَحْسَنُهَا الفَأْلُ؛ وَلا تَرُدُّ مُسْلِماً فإذا رَأى أحَدُكُمْ ما يَكْرَهُ، فَلْيَقلْ: اللَّهُمَّ لا يَأتِي بِالحَسَنَاتِ إلاَّ أنْتَ، وَلا يَدْفَعُ السَّيِّئَاتِ إلاَّ أنْتَ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إلا بِكَ»؛[۲] یعنی: «بهترینش به فال نیک گرفتن (و سخن نیکویی‌ست که به انسان روحیه می‌دهد)؛ البته بدشگونی نباید مسلمان را از تصمیمش منصرف کند؛ هرگاه هریک از شما چیزی دید که نمی‌پسندید، بگوید: اللَّهُمَّ لا يَأتِي بِالحَسَنَاتِ إلاَّ أنْتَ، وَلا يَدْفَعُ السَّيِّئَاتِ إلاَّ أنْتَ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إلا بِكَ».[۳]

همچنین ابوداود روایت کرده است که ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «الطِّيَرَةُ شِرْكٌ، الطِّيَرَةُ شِرْكٌ؛ وَمَا مِنَّا إلاّ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُذْهِبُهُ بالتوكل»؛ [این حدیث را ترمذی نیز روایت کرده و آن را صحیح دانسته است؛ البته عبارتِ وَمَا مِنَّا تا پایان روایت را سخن ابن‌مسعود رضی الله عنه دانسته است.][۴]

(1) صحیح بخاری، ش:۵۷۵۶؛ و صحیح مسلم، ش:۲۲۲۴.

(2) **ضعیف است؛** ضعیف الجامع، ش:۱۹۹؛ والسلسلة الضعيفة، ش:۱۶۱۹؛ وضعیف أبي داود، از آلبانی رحمه الله، ش:۸۴۳.

(3) **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! کسی جز تو نیکی‌ها را نمی‌آورَد و کسی جز تو، بدی‌ها را دفع نمی‌کند؛ هیچ بازدارنده‌ای (از گناه) و هیچ نیرویی (برای اطاعت) جز به خواست و توفیقِ تو وجود ندارد».

(4) ترمذي، ش:۱۶۱۴؛ أبوداود، ش:۳۹۱۰؛ و ابن‌ماجه، ش:۳۵۳۸.

ترجمه: «بدشگونی و فال بد زدن، شرک است». و این را دوبار تکرار کرد. سپس افزود: «هیچ‌کس از ما نیست که چیزی به دلش خطور نکند؛[1] اما الله ﷻ این گونه تصورات را با توکل، از بین می‌برد».

در مسند احمد این حدیث ابن عمر ذکر شده است که رسول الله ﷺ فرمود: «مَن رَدَّته الطِّيرة عن حاجته فقد أشرك» قالوا: فما كفَّارة ذلك؟ قال: أن تقول: اللَّهم لا خير إلا خيرك ولا طير إلا طيرُك ولا إله غيرُك»؛[2] یعنی: «هرکه فال بد، او را از ادامه‌ی کارش باز بدارد، شرک ورزیده است». پرسیدند: کفاره‌اش چیست؟ فرمود: «اینکه بگویی: اللَّهُمَّ لا خَيْرَ إِلاَّ خَيْرُكَ وَلا طَيْرَ إِلاَّ طَيْرُكَ وَلا إِلَهَ غَيْرُكَ».[3]

[امام] احمد رحمه الله همچنین از فضل بن عباس رضی الله عنه روایت کرده است: «إِنَّمَا الطِّيَرَةُ مَا أَمْضَاكَ، أَوْ رَدَّكَ»؛[4] یعنی: «بدشگونی و فال بد زدن، عبارتست از آنچه که تو را به انجام کاری یا به صرف نظر از آن، وادارد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

---

(1) یعنی همه به چنین مسایلی مبتلا می شوند؛ چه بسا انسان کاری را شروع می کند، اما چیزی به دلش می آید و از آن کار صرف نظر می کند؛ راهکار رهایی از این آفت، در ادامه ی روایت بیان شده است.

(2) مسند احمد، ش: 7045؛ شعیب ارنؤوط این حدیث را حسن دانسته است.

(3) **ترجمه ی دعا:** یعنی: «یا الله! هیچ خیری جز آنچه تو آن را خیر گردانیده ای و نیز هیچ شرّی جز آنچه تو مقدّرش فرموده ای، وجود ندارد و هیچ معبود راستینی جز تو نیست». ناگفته نماند که فعلِ الهی، از شر و بدی، پاک و منزه می باشد و فقط در مفعول رخ می دهد؛ اینجاست که باید به تفاوت فعل و مفعول توجه داشته باشیم. عبارت "**لاطَيْرَ إِلاَّطَيْرُكَ**" از باب مقابله، در برابر عبارت "**لاخَيْرَ إِلاَّ خَيْرُكَ وَلاطَيْرَ إِلاَّطَيْرُكَ**" آمده است؛ لذا مفهومش این می شود که پرندگانی که با آن فال می گیرند، در تسخیر تو هستند و این، تویی که همه چیز را مقدر فرموده ای.

(4) مسند احمد، ش: ۱۸۲٤. سندِ این روایت، ضعیف است؛ به سبب ضعیف بودنِ "ابن عُلاثه".

1- یادآوریِ آیه‌ی ﴿أَلَآ إِنَّمَا طَٰٓئِرُهُمۡ عِندَ ٱللَّهِ﴾ و آیه‌ی: ﴿قَالُواْ طَٰٓئِرُكُم مَّعَكُمۡ﴾

2- نفی سرایت یا واگیردار بودن بیماری [بدون اراده و مشیت الهی].

3- نفی بدشگونی یا فال بد زدن.

4- نفی بدشگونی پرندگان.

5- نفی بدشگونیِ ماه صفر.

6- به فال نیک گرفتن، فرق می‌کند و پسندیده است.

7- توضیح به فال نیک گرفتن.

8- بد آمدن به دل، از نوع بدشگونی یا به فال بد گرفتن می‌باشد که کراهت دارد؛ اما [گناه و] زیانی ندارد؛ بلکه با توکل بر الله متعال از میان می‌رود.

9- بیان اینکه اگر کسی به دلش بد آمد، چه بخواند؟

10- تصریح به اینکه بدشگونی یا فال بد زدن، شرک است.

11- شرح و توضیحِ بدشگونی یا به فال بد گرفتن.[1]

باب (29): درباره‌ی فراگیری نجوم یا دانش ستاره‌شناسی

بخاری رحمه الله در صحیح خود، از قتاده نقل کرده که الله متعال، ستاره‌ها را برای سه هدف آفریده است: زینت آسمان باشند؛ برای رجم شیاطین؛ و به عنوان

(1) همان طور که در حدیث بیان شد، «بدشگونی و فال بد زدن، عبارتست از آنچه که تو را به انجام کاری یا به صرف نظر از آن، وادارد».

نشانه‌هایی برای ره‌یابی و پیدا کردن راه.[1] و اگر کسی بخواهد از آنها استفاده‌ی دیگری ببرد، مرتکب اشتباه شده، تلاشش بیهوده است و به خود زحمت چیزی را داده که بدان آگاهی ندارد.

قتاده فراگیری منزلگاه‌های ماه را مکروه دانسته و ابن‌عیینه نیز آن را جایز ندانسته است؛ این را حرب [یکی از اصحاب امام احمد بن حنبل رحمه الله] از آنها نقل کرده است. احمد و اسحاق [بن راهَوَیه] این را جایز دانسته‌اند.

و از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «ثَلاثَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الجَنَّةَ: مُدْمِنُ الخَمْرِ وقاطِعُ الرَّحِمِ ومُصَدِّقٌ بالسِّحْرِ». [روایت احمد و ابن‌حبان][2] یعنی: «سه نفر وارد بهشت نمی‌شوند: معتاد به شراب؛ کسی که رابطه‌ی خویشاوندی را قطع نماید؛ و آن‌که سحر و جادو را تصدیق کند».[3]

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- حکمتِ آفرینش ستارگان.

2- مردود دانستنِ پندار [و عمل‌کردِ] کسانی که استفاده‌ی دیگری از ستارگان می‌برند.[4]

---

(1) در آیه‌ی ۵ سوره‌ی مُلک به دو مورد نخست؛ و در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی نحل به مورد سوم، تصریح شده است.

(2) آلبانی رحمه الله گوید: **ضعیف** است؛ ر.ک: ضعیف الجامع، ش: ۲۵۹۸.

(3) شاهدِ این باب، همین جاست؛ زیرا فراگیریِ علم نجوم، نوعی سحر و جادوست.

(4) یعنی عمل‌کرد کسانی که بر اساس حرکت‌های فلکی درباره‌ی اوضاع و احوال زمین اظهار نظر می‌کنند، عملی باطل است.

3- اختلاف نظر درباره‌ی حکم فراگیری دانش مربوط به منازل ماه.

4- وعید شدید درباره‌ی کسی که هر نوع سحر و جادویی را تصدیق نماید؛ هرچند از بطلان و نادرستیِ آن، مطلع باشد.[۱]

***

باب (30): درباره‌ی طلب باران از ستارگان [و اعتقاد به تأثیر ستاره‌ها در بارندگی][۲]

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَتَجۡعَلُونَ رِزۡقَكُمۡ أَنَّكُمۡ تُكَذِّبُونَ ٨٢﴾ [الواقعة: ۸۲]. «و (سپاسِ) روزی خویش را تکذیب و انکار (نعمت و حقیقت) قرار می‌دهید؟»[۳].

و از ابومالک اشعری روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «أَرْبَعٌ فِي أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ لا يَتْرُكُونَهُنّ: الْفَخْرُ بالأَحْسَابِ وَالطَّعْنُ فِي الأَنْسَابِ وَالاسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ وَالنِّيَاحَةُ وَقَالَ النَّائِحَةُ إِذَا لَمْ تَتُبْ قَبْلَ مَوْتِهَا تُقَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَلَيْهَا سِرْبَالٌ مِنْ قَطِرَانٍ وَدِرْعٌ مِنْ جَرَبٍ»؛ [روایت مسلم][۴] یعنی: «چهار عمل از اعمال جاهلیت را امت من ترک نخواهند کرد:

---

(1) زیرا این امر، زمینه ساز انحراف دیگران است.

(2) این مسأله، سه صورت دارد: نخست اینکه کسی ستاره‌ای را به طور مستقیم عامل بارندگی بداند؛ این، شرک در ربوبیت است. دوم اینکه کسی ستاره‌ای را برای نزول باران بخواند؛ این شرک در دعاست. پیداست که این دو مورد، شرک اکبر به شمار می‌آیند. اما صورت سوم که شرک اصغر می‌باشد، این است که کسی، ضمن اعتقاد به اینکه الله متعال، آفریدگار است، ستارگان را در ریزش باران، مؤثر بداند.

(3) یعنی به جای اینکه حصول نعمت را از سوی الله بدانید و سپاسش را به جای آورید، آن را از سوی غیر الله می‌دانید؟

(4) صحیح مسلم، ش: ۹۳٤.

فخرفروشی به اصل و نسب خود؛ طعنه زدن در نسب دیگران؛ طلب باران از ستارگان [و اعتقاد به تاثیر ستارگان در بارندگی]؛ و نوحه‌خوانی. اگر زنِ نوحه‌خوان پیش از مرگش توبه نکند، روز قیامت در حالی برخواهد خاست که بر تن او جامه‌ای از قیر و لباسی پوستین خواهد بود».(۱)

روایت بخاری و مسلم است که زید بن خالد رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم در صبحگاه یک شب بارانی، پس از اقامه‌ی نماز صبح در حدیبیه، رو به مردم کرد و فرمود: «آیا می‌دانید که پروردگارتان چه فرمود»؟- صحابه- گفتند: الله و رسولش بهتر می‌دانند. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت: «الله فرمود: "أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ بِي، وَكَافِرٌ، فَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِفَضْلِ اللّٰهِ وَرَحْمَتِهِ، فَذٰلِكَ مُؤْمِنٌ بِي كَافِرٌ بِالكَوَاكِبِ، وأَما مَنْ قَالَ مُطِرْنَا بِنَوءِ كَذَا وَكَذَا، فَذٰلكَ كَافِرٌ بِي مُؤْمِنٌ بِالكَوْكَبِ"»؛(۲) یعنی: «بندگانم شب را در حالی به صبح رساندند که برخی از آنها به من مومن و برخی هم کافر بودند؛ آنها که گفتند: به فضل و رحمتِ الله بر ما باران بارید، به من ایمان آوردند و به تأثیر ستارگان کافر گردیدند؛ و اما کسانی که گفتند: به سبب اقبال فلان و فلان ستاره بر ما باران بارید- و ریزش باران را به ستارگان نسبت دادند- به من کافر شدند و به ستارگان ایمان آوردند».

و روایتی دیگر نیز نظیر همین روایت در صحیحین(۳) از ابن‌عباس رضی الله عنهما وجود دارد که در آن افزون بر این آمده است که برخی گفتند: «فلان ستاره کارَش را کرد»؛ آن‌گاه این آیات نازل گردید: ﴿فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ ٧٥

(1) یعنی بر او آن چنان گری و خارشی مسلط می کند که گویی، تمام بدنش را به سان لباس می پوشاند.
(2) صحیح بخاري، ش:846؛ و صحیح مسلم، ش:71.
(3) حدیث مورد اشاره‌ی مؤلف رحمه الله فقط در صحیح مسلم، به شماره‌ی ۷۳ آمده است.

﴿وَإِنَّهُۥ لَقَسَمٌ لَّوۡ تَعۡلَمُونَ عَظِيمٌ ٧٦ إِنَّهُۥ لَقُرۡءَانٞ كَرِيمٞ ٧٧ فِي كِتَٰبٖ مَّكۡنُونٖ ٧٨ لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُطَهَّرُونَ ٧٩ تَنزِيلٞ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٨٠ أَفَبِهَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ أَنتُم مُّدۡهِنُونَ ٨١ وَتَجۡعَلُونَ رِزۡقَكُمۡ أَنَّكُمۡ تُكَذِّبُونَ ٨٢﴾ [الواقعة: ٧٥-٨٢]. «پس به منزلگاه‌ها و محل فرو افتادن ستارگان سوگند یاد می‌کنم؛ و اگر بدانید، به‌راستی که این، سوگند بزرگی است. همانا این، قرآن بزرگ و ارجمندی است؛ در کتابی پوشیده (نوشته شده است). جز پاک‌شدگان و پاکیزگان به آن دست نمی‌رسانند. از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است. آیا شما به این سخن، بی‌اعتنایی می‌کنید؟ و (سپاسِ) روزی خویش را تکذیب و انکارِ (نعمت و حقیقت) قرار می‌دهید؟».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر آیه‌ی [82] سوره‌ی واقعه.

2- بیانِ چهار عمل جاهلی [که در این امت باقی می‌مانند.]

3- کفرآمیز بودن برخی از کارهای چهارگانه.

4- برخی از اعمال کفرآمیز، انسان را از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌کند.(۱)

5- با نزول نعمت، برخی مؤمن؛ و برخی کافر می‌شوند.

6- درك مفهوم ایمان در اینجا.(۲)

7- درك مفهوم کفر در اینجا.(۳)

8- درك مفهوم این سخن که: «فلان‌ستاره، کار خود را کرد».(۱)

---

(1) همان طور که در یکی از پانوشت های پیشین ذکر شد، برخی از انواع استسقاء از ستارگان، شرک اکبر؛ و برخی هم شرک اصغر می‌باشد.

(2) یعنی آنان که باران را فضل و رحمت الله می‌دانند، اهل ایمان هستند.

(3) نسبت دادن باران به ستارگان، کفر است.

9- استاد برای تفهیم شاگردش، مسایل مورد نظر خود را در قالب پرسش مطرح کند؛ همان‌طور که رسول‌الله ﷺ فرمود: «آیا می‌دانید پروردگارتان چه فرمود؟»

10- وعید شدید درباره‌ی فرد نوحه‌خوان.

***

باب (31): در مورد این سخن الله که می‌فرماید: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵][۲]

الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ وَإِخۡوَٰنُكُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ وَعَشِيرَتُكُمۡ وَأَمۡوَٰلٌ ٱقۡتَرَفۡتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٌ تَخۡشَوۡنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرۡضَوۡنَهَآ أَحَبَّ إِلَيۡكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٖ فِي سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٢٤﴾ [التوبة: ۲۴]. «بگو: اگر پدرانتان، و فرزندانتان، و برادرانتان، و همسرانتان و خویشاوندانتان و اموالی که فراهم آورده‌اید و تجارتی که از بی‌رونقی‌اش می‌ترسید و خانه‌هایی که مورد پسند شماست، نزد شما از الله و پیامبرش و جهاد در راه الله محبوب‌ترند، پس منتظر بمانید تا الله عذابش را بیاورد. و الله، فاسقان را هدایت نمی‌کند».

از انس رضی الله عنه روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ والنَّاس أجمعِين». [بخاری و مسلم][۳] یعنی:

---

(1) عبارت یادشده، به معنای این عبارت است که: "به سبب اقبال فلان وفلان ستاره بر ما باران بارید."

(2) سوره‌ي البقره، آیه‌ی ۱٦٥؛ **ترجمه‌ی آیه:** «برخی از مردم معبودانی غیر از الله بر می گزینند که آنها را همانند الله دوست می دارند».

(3) صحیح بخاری، ش: ۱٥؛ صحیح مسلم، ش: ٤٤.

«ایمان هیچ‌یک از شما کامل نیست، مگر اینکه مرا از پدر و فرزند خود و از همه‌ی مردم، بیشتر دوست بدارد».

همچنین بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ بِهِنَّ حَلاَوَةَ الإِيمَان: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِواهُما ، وأَنْ يُحِبَّ المَرْءَ لا يُحِبُّهُ إلاَّ لِلَّه، وَأَنْ يَكْرَه أَنْ يَعُودَ فِي الكُفْرِ بَعْدَ أَنْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ، كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقْذَفَ فِي النَّارِ»؛[1] یعنی: «سه ویژگی وجود دارد که در هرکس باشد، شیرینی ایمان را با آنها می‌چشد: الله و پیامبرش را از همه بیشتر دوست بدارد؛ محبتش با هرکس به‌خاطر خشنودی الله باشد؛ پس از اینکه الله، او را از کفر نجات داد، از برگشتن به آن نفرت داشته باشد، همان‌گونه که رفتن در آتش برای او ناگوار است». همین مضمون در روایتی دیگر، با لفظ: «لاَ يَجِدُ أَحَدٌ حَلاَوَةَ الإِيمَانِ ...»[2] آمده است؛ یعنی تا کسی این سه ویژگی را نداشته باشد، حلاوت و شیرینی ایمان را نمی‌چشد.

ابن‌عباس رضی الله عنهما گوید: «هرکه محبت و بغضش و نیز خصومت و صلحش، به‌خاطر الله باشد، با این کار به ولایت و دوستیِ الله دست می‌یابد. و هیچ بنده‌ای- هرچه‌قدر نماز بگزارد و روزه بگیرد- تا زمانی که این‌گونه نباشد، طعم ایمان را نخواهد چشید؛ ولی امروزه بیشتر دوستی‌های مردم با یکدیگر بر اساس امور دنیا پایه‌ریزی شده و نتیجه‌ی مثبتی از آنها حاصل نمی‌شود». [روایت ابن جریر]

---

(1) صحیح بخاری، ش:١٦؛ و صحیح مسلم، ش:٤٣.

(2) صحیح بخاری، ش:٥٦٩٤.

ابن‌عباس در تفسیر این فرموده‌ی الله متعال که: ﴿وَتَقَطَّعَتۡ بِهِمُ ٱلۡأَسۡبَابُ﴾ [البقرة: ۱۶۶][1] گفته است که منظور از بریده شدن اسباب نجات در این آیه، گسسن دوستی‌هاست.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر آیه‌ی [165] سوره‌ی بقره.

2- تفسیر آیه‌ی [24] سوره‌ی توبه.

3- وجوب ترجیح محبت رسول‌الله ﷺ بر محبت خود و زن و فرزند و مال.

4- نفی ایمان، بر خروج از دایره‌ی اسلام دلالت نمی‌کند.

5- ایمان، حلاوت و شیرینی دارد که گاه انسان آن را درمی‌یابد و گاه آن را درک نمی‌کند.

6- ذکر اعمال چهارگانه‌ی قلب که ولایت و دوستیِ الله و چشیدن طعم ایمان، بدون آنها حاصل نمی‌شود.

7- شناخت و نگاه واقع‌بینانه‌ی صحابی بزرگوار- عبدالله بن عباس رضی الله عنهما- به اینکه بیشتر محبت‌های امروزی، پایه‌ی دنیوی دارد.

8- تفسیر آیه‌ی ﴿وَتَقَطَّعَتۡ بِهِمُ ٱلۡأَسۡبَابُ﴾

9- برخی از مشرکان، الله را خیلی دوست داشتند.

10- وعید شدید درباره‌ی کسی که هشت مورد یادشده [در آیه‌ی 24 سوره‌ی توبه] را از دین الله، بیشتر دوست بدارد.

---

(1) البقره:١٦٦؛ یعنی: «و تمام وسایل نجات بریده شود (و دستشان از همه جا کوتاه گردد)».

11- کسی که شریکی برای الله برگزیند و او را هم‌سان الله دوست داشته باشد، مرتکب شرک اکبر شده است.



باب (32): [ترس از الله جل جلاله]

الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ يُخَوِّفُ أَوۡلِيَآءَهُۥ فَلَا تَخَافُوهُمۡ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١٧٥﴾ [آل‌عمران:۱۷۵]. «این فقط شیطان است که شما را از دوستانش می‌ترساند؛ پس از آنان نترسید و تنها از من بترسید، اگر به راستی مومنید».

همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَعۡمُرُ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَلَمۡ يَخۡشَ إِلَّا ٱللَّهَ﴾ [التوبة:۱۸]. «تنها کسانی مساجد الله را آباد می‌کنند که به الله و روز رستاخیز ایمان دارند و نماز را برپا می‌دارند و فقط از الله می‌ترسند».

و می‌فرماید: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ فَإِذَآ أُوذِيَ فِي ٱللَّهِ جَعَلَ فِتۡنَةَ ٱلنَّاسِ كَعَذَابِ ٱللَّهِ﴾ [العنكبوت: ۱۰]. «و از مردم کسانی هستند که می‌گویند: "به الله ایمان آوردیم" و چون در راه الله اذیت و آزار ببینند، اذیت و آزار مردم را مانند عذاب الله می‌شمارند (و سخت وحشت می‌کنند)».

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إنَّ مِن ضعفِ اليَقين أن تُرضيَ النَّاس بسخط اللّٰه وأن تَحمَدهم على رِزقِ اللّٰه وأن تَذمّهم على مالَم يُؤتِك اللّٰه، إنَّ رِزق اللّٰه لا يَجُرُّه حِرصُ حَريصٍ ولا يَرُدّه كراهية كارهٍ»؛[1] یعنی: «همانا از نشانه‌های ضعف یقین است که مردم را

---

(1) **ضعیف است**؛ ر.ک: السلسلة الضعيفة، ش:۱۴۸۲؛ وضعیف الجامع، ش:۲۰۰۹، از آلبانی رحمه الله.

در ازای ناخشنودی الله، خشنود سازی و نیز در مقابل نعمتی که الله به تو عنایت فرموده است، از مردم تشکر کنی و یا در مقابل آنچه که به تو نداده است، مردم را نکوهش نمایی؛ زیرا روزی و نعمتِ الله با حرص و آزمندی به‌دست نمی‌آید و به‌خاطر ناراض بودن دیگران، بر نمی‌گردد».

و از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «من التمس رِضا اللّه بسخطِ النَّاس رضي اللّه عَنه وأرضى عنه النَّاس ومن التمس رِضا الناس بسخطِ اللّه، سخط اللّه عليه وأسخط عليه الناس». [روایت ابن‌حبان در صحیحش][1] یعنی: «هرکس به‌رغم ناخشنودی و خشم مردم در پی خشنودی الله برآید، الله از او راضی می‌شود و مردم را از او راضی می‌گرداند؛ و آن‌که رضایت مردم را با خشم الله جلب کند، الله از او ناراضی می‌شود و مردم را نیز از او ناخشنود می‌گرداند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر آیه‌ی [175] سوره‌ی آل عمران.

2- تفسیر آیه‌ی [18] سوره‌ی توبه.

3- تفسیر آیه‌ی [10] سوره‌ی عنکبوت.

4- یقین، گاهی ضعیف؛ و گاهی قوی می‌گردد.

5- ضعف یقین، نشانه‌هایی دارد که سه موردش ذکر شد.

6- ترسِ ناب و بی‌آلایش از الله متعال، جزو فرایض است؛ [یعنی فقط باید از الله ترسید.]

7- پاداش کسی که فقط از الله بترسد.[2]

---

(1) **صحیح است**؛ ر.ک: صحیح الجامع، از آلبانی رحمه الله، ش: ٦٠٩٧.

(2) یعنی پاداش او، این است که الله از او راضی می‌شود و مردم را نیز از او خشنود می‌گرداند.

8- مجازات کسی که از الله، نترسد.[1]

***

باب (33): [توکل بر الله ﷻ]

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَعَلَى ٱللَّهِ فَتَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ﴾ [المائدة: ٢٣]. «و اگر به‌راستی ایمان دارید، پس بر الله توکل کنید».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ﴾ [الأنفال: ٢]. «مؤمنان، تنها کسانی هستند که چون الله یاد شود، دل‌هایشان ترسان می‌گردد».

و نیز می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٤﴾ [الأنفال: ۶۴]. «ای پیامبر! الله برای تو و مؤمنانی که از تو پیروی کرده‌اند، کافی است».

و می‌فرماید: ﴿وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓ﴾ [الطلاق:٣]. «و هر کس بر الله توکل کند، الله برایش کافی است».

و از ابن‌عباس رضی الله عنهما روایت است که فرمود: «ابراهیم علیه السلام هنگامی که در آتش انداخته شد، گفت: ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ﴾ [آل‌عمران:١٧٣]. یعنی: «الله برای ما کافی است و چه نیک کارسازی است».

و محمد ﷺ نیز همین را گفت، آن‌گاه که گفتند: ﴿إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا﴾ [آل‌عمران: ١٧٣]. یعنی: «از دشمنان بترسید که

---

(1) یعنی الله بر او خشم می گیرد و مردم را نیز از او ناخشنود می گرداند.

برای نبرد با شما گرد آمده‌اند. این سخن بر ایمانشان افزود». [روایت بخاری و نسائی][1]

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- توکل بر الله، جزو فرایض است.

2- توکل، جزو شرایط ایمان است.

3- تفسیر آیه‌ی [2] سوره‌ی انفال.

4- تفسیر آیه‌ی [64] سوره‌ی انفال.

5- تفسیر آیه‌ی [3] سوره‌ی طلاق.

6- عظمت و اهمیتِ این سخن که: ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ١٧٣]. چنانکه در سختی‌ها بر زبان ابراهیم علیه السلام و محمد صلی الله علیه وسلم بود.



باب (34): درباره‌ی این آیه که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَفَأَمِنُواْ مَكۡرَ ٱللَّهِۚ فَلَا يَأۡمَنُ مَكۡرَ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ٩٩﴾[2] [الأعراف:٩٩]. «آیا آنها خود را از مکر الهی در امان می‌دانند؟! در حالی که جز زیانکاران، خود را از مکر (و مجازات) خدا ایمن نمی‌دانند»

و می‌فرماید: ﴿قَالَ وَمَن يَقۡنَطُ مِن رَّحۡمَةِ رَبِّهِۦٓ إِلَّا ٱلضَّآلُّونَ ٥٦﴾ [الحجر:٥٦]. «(ابراهیم) گفت: کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش ناامید نمی‌شود».

---

(1) صحیح بخاری، ش:٤٢٨٧؛ وسنن نسائی، ش:٦٠٣.

(2) اعراف/٩٩؛ یعنی: «آیا از عذاب الهی در امانند؟ تنها زیان کاران از عذاب الهی (غافلند و) احساس امنیت می کنند».

از ابن عباسﷺ روایت است که از رسول الله ﷺ دربارەی گناهان کبیره پرسیدند؛ فرمود: «الشِّرك بِاللّٰه والیَأسُ مِن رَوحِ اللّٰه والأمن مِن مَكرِ اللّٰه»؛[۱] یعنی: «(گناهان کبیره، عبارتند از:) شرک ورزیدن به الله، و ناامیدی از رحمتش، و غفلت و احساس امنیت از مجازات الهی».

از ابن‌مسعودﷺ نیز روایت است که فرمود: «بزرگ‌ترین گناهان کبیره عبارتند از: شرک ورزیدن به الله، غفلت و احساس امنیت از مجازات الله، و ناامیدی از رحمت الله». [روایت عبدالرزاق][۲]

خلاصەی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر آیەی [99] سورەی اعراف.

2- تفسیر آیەی [56] سورەی حجر.

3- وعید شدید برای کسی که از عذاب الله، غافل باشد و احساس امنیت کند.

4- وعید شدید برای کسی که از رحمت الله ناامید باشد.



باب (35): صبر و شکیبایی بر مقدرات الهی، جزو ایمان است

(1) روایت بزار در کشف الاستار، ش: ۱۰۶؛ ابن کثیر رحمه الله گوید: سندش خالی از اشکال نیست؛ و غالباً موقوف، یعنی سخن ابن عباسﷺ می‌باشد و روایتی به همین مضمون از ابن مسعودﷺ نیز نقل شده است.

(2) المصنف، ش: ۱۹۷۰۱. ابن کثیر رحمه الله بر صحت سندش و اتصال آن به ابن مسعودﷺ تاکید کرده است.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَن يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ يَهۡدِ قَلۡبَهُۥۚ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ﴾ [التغابن: ۱۱]. «و هرکس به الله ایمان بیاورد، (الله) قلبِ او را هدایت می‌کند. و الله، به همه چیز داناست».

علقمه در تفسیر این آیه گفته است: یعنی وقتی مصیبتی به او می‌رسد، او بلافاصله متوجه می‌شود که آن مصیبت از سوی الله می باشد و راضی و تسلیم می‌گردد.

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «اثْنَتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرٌ: الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ وَالنِّيَاحَةُ عَلَى الْمَيِّتِ»؛ [روایت مسلم][1] یعنی: «دو رفتار در میان مردم رواج دارد که هر دو، از خصلت‌های کفر و جاهلی است: طعنه زدن در نسب و نوحه‌گری بر مُرده».

همچنین از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الخُدُودَ، وَشَقَّ الجُيُوبَ، وَدَعَا بِدَعْوَى الجَاهِلِيَّةِ»؛ [بخاری و مسلم][2] یعنی: «هرکه- در هنگام مصیبت- بر گونه‌هایش بزند و گریبان چاک کند و مانند دوران جاهلیت آه و واویلا سر دهد- و سخن جاهلی بر زبان بیاورد-، از ما نیست».

و از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بعبْدِهِ خَيْراً عجَّلَ لَهُ الْعُقُوبةَ فِي الدُّنْيَا، وإِذَا أَرَادَ اللَّه بِعبدِهِ الشَّرَّ أمسَكَ عنْهُ بذَنْبِهِ حتَّى يُوافِيَ بهِ يَومَ الْقِيامةِ»؛ یعنی: «هرگاه الله برای بنده‌اش اراده‌ی خیر کند، عقوبت یا نتیجه‌ی اعمال بدش را در دنیا به‌تعجیل می‌اندازد و اگر نسبت

(1) صحیح مسلم، ش:٦٧.

(2) صحیح بخاری، ش:١٢٩٤؛ و صحیح مسلم، ش:١٠٣.

به بنده‌اش اراده‌ی بد نماید، او را در گناهش رها می‌کند تا در روز قیامت به حسابش برسد».

همچنین رسول‌الله ﷺ فرمود: «إِنَّ عِظَمَ الْجزاءِ مَعَ عِظَمِ الْبلاء، وإِنَّ اللَّه تعالی إِذَا أَحَبَّ قَوماً ابتلاهُم، فَمنْ رضِيَ فلَهُ الرضَا، ومَنْ سَخِطَ فَلَهُ السُّخْطُ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را حَسَن دانسته است.][1] یعنی: «هرچه مصیبت بزرگ‌تر باشد، پاداش آن بزرگ‌تر (بیش‌تر) است. و الله متعال، کسانی را که دوست دارد، به سختی‌ها گرفتار می‌کند؛ کسی که (به مشیت الاهی) راضی باشد، دست‌آوردش رضایت خداست و هرکس ناخشنود باشد، نتیجه‌اش خشم خدا خواهد بود».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر آیه‌ی [11] سوره‌ی تغابن.

2- صبر و شکیبایی بر مقدرات الهی، جزو ایمان است.

3- طعنه زدن به نسب، عملی کفرآمیز است.[2]

4- وعید شدید درباره‌ی کسی که در هنگام مصیبت، به سر و صورت بزند و گریبان پاره کند و آه و وایلا سر دهد و سخن جاهلی بر زبان بیاورد.

5- نشانه‌ی اینکه الله متعال، نسبت به کسی اراده‌ی خیر نماید.[3]

6- علامت اینکه الله متعال، نسبت به کسی اراده‌ی بد نماید.[4]

7- نشانه‌ی محبت الله با بنده.[1]

---

(1) سلسلة الصحيحة از آلبانی رحمه الله، ش: (١٢٢٠، ١٤٦).

(2) اما مسلمان را از دایره‌ی اسلام، خارج نمی‌کند.

(3) نشانه‌اش این است که «عقوبت یا نتیجه‌ی اعمال بدش را در دنیا به تعجیل می‌اندازد».

(4) در این صورت، «او را در گناهش رها می‌کند تا در روز قیامت به حسابش برسد».

8- حرام بودن بی‌صبری.

9- پاداش رضا به قضا.

***

باب (36): بحث ریا [و تظاهر یا خودنمایی]

الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾ [الكهف: ١١٠]. «بگو: جز این نیست که من نیز بشری همانند شما هستم و بر من وحی می‌شود که پروردگارتان یگانه معبود برحق است. پس هرکه خواهان دیدار پروردگارِ خویش است، باید کار نیک و شایسته انجام دهد و هیچ‌کس را در پرستش پروردگارش شریک نگرداند».

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «قَالَ اللّٰه تَعَالَى: أَنَا أغْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشِّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلاً أشْرَكَ فِيهِ مَعِي غَيْرِي تَرَكْتُهُ وَشِرْكَهُ»؛ [روایت مسلم][۲] یعنی: «الله متعال می‌فرماید: من، بر خلاف شریکان، به‌طور مطلق از شرک بی‌نیازم؛ هرکس عملی انجام دهد و کسی دیگر را در آن عمل، شریکم سازد، او را با شرکش (عمل شرک‌آمیزش) وامی‌گذارم».

و از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «أَلا أُخْبِرُكُمْ بِمَا هُوَ أَخْوَفُ عَلَيْكُمْ عِنْدِي مِنَ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ؟ قَالوا: قُلْنَا بَلَى، قَالَ: الشِّرْكُ الْخَفِيُّ، يَقُوم الرَّجُلُ فيُصَلِّي فَيُزَيِّنُ صَلاتَهُ لِمَا يَرَى مِنْ نَظَرِ رَجُلٍ».

---

(1) نشانه‌ی محبت الله با بنده، این است که او را می آزماید و به انواع مصیبت‌ها دچار می گرداند.

(2) صحیح مسلم، ش:۲۹۸۵.

[روایت احمد][1] یعنی: «آیا به شما از چیزی خبر دهم که از بابتش برای شما آن‌قدر هراس دارم که از بابت دجال برایتان هراس ندارم؟» گفتیم: بله، ای رسول‌خدا! فرمود: «شرک خفی؛ اینکه مردی به نماز می‌ایستد و چون متوجه می‌شود که کسی او را می‌بیند، نمازش را آراسته- و با ظاهری خاشعانه- ادا می‌کند!»

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر آیه‌ی [110] سوره‌ی کهف.

2- مردود بودن عمل نیکی که در آن، خشنودی غیرالله نیز اراده شود.

3- بی‌نیازی مطلق الله از هرگونه شریکی.

4- یکی از عوامل مردود شدن اعمال [غیرخالصانه]، این است که الله متعال، به طور مطلق از هر شریکی بی‌نیاز است.

5- ترس و هراس رسول الله ﷺ برای امتش از بابت ریا و خودنمایی.

6- پیامبر ﷺ در توضیح شرک خفی یا ریا فرمود: شخصی به نماز می‌ایستد و چون متوجه می‌شود که کسی او را می‌بیند، نمازش را آراسته- و با ظاهری خاشعانه- ادا می‌کند!

***

باب (37): [غفلت از ثواب آخرت و] انجام اعمال اخروی برای دست‌یابی به اهداف دنیوی نیز نوعی شرک است

(1) مسند احمد(۳/ ۳۰)؛ وسنن ابن ماجه، ش: ۴۲۰۴؛ ر.ک: السلسلة الصحیحة، از آلبانی رحمه الله ش: ۱۷۴۵.

الله متعال می‌فرماید: ﴿مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيۡهِمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ فِيهَا وَهُمۡ فِيهَا لَا يُبۡخَسُونَ ١٥ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَيۡسَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا ٱلنَّارُۖ وَحَبِطَ مَا صَنَعُواْ فِيهَا وَبَٰطِلٞ مَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٦﴾ [هود:۱۵-۱۶]. «کسانی که خواهان زندگی دنیا و زیور و زینتش هستند، نتیجه‌ی اعمالشان را به‌طور کامل در دنیا به آنان می‌دهیم و در آن هیچ کم و کاستی نخواهند دید؛ چنین کسانی در آخرت بهره‌ای جز آتش ندارند و دستاوردهایشان در آنجا بر باد می‌رود و اعمالشان نابود می‌شود».

از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «تَعِسَ عَبْدُ الدِّينَارِ وَعَبْدُ الدِّرْهَمِ وَعَبْدُ الْخَمِيصَةِ إِنْ أُعْطِيَ رَضِيَ وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخِطَ تَعِسَ وَانْتَكَسَ وَإِذَا شِيكَ فَلَا انْتَقَشَ. طُوبَى لِعَبْدٍ آخِذٍ بِعِنَانِ فَرَسِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَشْعَثَ رَأْسُهُ مُغْبَرَّةٍ قَدَمَاهُ إِنْ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ وَإِنْ كَانَ فِي السَّاقَةِ كَانَ فِي السَّاقَةِ إِنِ اسْتَأْذَنَ لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ وَإِنْ شَفَعَ لَمْ يُشَفَّعْ»؛ [روایت بخاری][1] یعنی: «بنده‌ی دینار و درهم، و بنده‌ی پارچه‌های نفیس و لباس‌های زیبا،[2] نابود باد! اگر از اموال دنیا برخوردار شود، خشنود می‌گردد و اگر برخوردار نشود، خرسند نمی‌گردد؛ (چنین شخصی) هلاک و سرنگون باد! اگر خاری به پایش بخَلَد، نمی‌تواند آن‌را از پای خود بیرون بکشد.[3] زندگی نیک و پاکیزه در دنیا و آخرت از آنِ بنده‌ای است که با سری ژولیده و پاهایی غبارآلود افسار اسبش را در راه الله

(1) صحیح بخاری، ش:۲۸۸۶.

(2) یعنی کسی که بدون توجه به ارزش‌های معنوی، اهل تجمل است و به دنیا و ظواهر آن، دل‌بستگی دارد؛ هنگام برخورداری از نعمت‌های دنیا، خرسند است و احساس شادی می‌کند، ولی همین که چیزی از دست بدهد یا آن گونه که دلش می‌خواهد، از دنیا برخوردار نشود، خشمگین می‌گردد.

(3) زیرا مشغول زراندوزی‌ست یا فقط به انباشتن زر و پول می‌اندیشد.

به‌دست می‌گیرد؛ اگر به نگهبانی گماشته گردد، انجام وظیفه می‌کند و چنانچه در بخش تدارکات و پشتیبانی به‌کار گرفته شود، باز هم در انجام وظیفه‌اش کوتاهی نمی‌کند؛[1] (این شخص، نزد مردم هیچ‌گونه جایگاهی ندارد، طوری‌که) اگر اجازه بخواهد، به او اجازه نمی‌دهند و چنانچه شفاعتی کند، کسی شفاعتش را نمی‌پذیرد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- انجام عمل نیک یا کاری اخروی، به‌قصد دست‌یابی به کالای دنیا [نوعی شرک است].

2- تفسیر آیه‌ی [15 و نیز 16] سوره‌ی هود.

3- نامیدن چنین مسلمانی به بنده‌ی درهم و دینار.[2]

4- علت نام‌گذاری چنین شخصی به بنده‌ی درهم و دینار، این است که: «اگر از اموال دنیا برخوردار شود، خشنود می‌گردد و اگر برخوردار نشود، خرسند نمی‌گردد».

5- فرمود: «(چنین شخصی) هلاک و سرنگون باد!»[3]

6- و فرمود: «اگر خاری به پایش بخَلَد، نمی‌تواند آن‌را از پای خود بیرون بکشد».[4]

7- تعریف از مجاهدی که دارای صفات بیان‌شده در حدیث باشد.

---

(1) به عبارت دیگر: آنچه برایش مهم است، انجام وظیفه و کسب رِضایت پروردگار می‌باشد.

(2) روشن است که کسی برای درهم و دینار سجده نمی‌کند؛ اما از آن جهت که محبت مال و پول، تمام وجودش را تسخیر می‌کند، از چنین کسی به بنده‌ی دینار یاد فرمود.

(3) یعنی الله متعال به امور وی سر و سامان نمی‌دهد و کسی که چنین ویژگی‌هایی دارد، همواره پریشان و بی‌قرار است.

(4) زیرا مشغول زراندوزی‌ست یا فقط به انباشتن زر و پول می‌اندیشد.



باب (38): پیروی از پیشوایان و رهبران دینی و سیاسی در حلال دانستن حرام‌ها و حرام گردانیدن حلال‌های الهی، به‌معنی قرار دادن آنان در مقام ربوبیت است

روایت است که ابن‌عباس رضی الله عنهما فرمود: «می‌ترسم از آسمان بر شما سنگ ببارد؛ می‌گویم: رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم چنین فرموده است، آنگاه شما می‌گویید: ابوبکر و عمر، چنین گفته‌اند».

احمد بن حنبل رحمه الله فرموده است: من از مردمانی که حدیث صحیح را می‌دانند و به سخن سفیان[رحمه الله] استناد می‌ورزند، تعجب می‌کنم؛ مگر نشنیده‌اند که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳]. «آنان‌که بر خلاف فرمان پیامبر رفتار می‌کنند، از اینکه فتنه یا عذاب دردناکی به آنان برسد، بترسند».

امام احمد رحمه الله افزود: آیا می‌دانید فتنه چیست؟ مراد از فتنه، شرک است؛ هرکه بخشی از سخن رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم را رد کند، چه‌بسا در دلش انحراف پدید آید و بدین‌ترتیب هلاک گردد.

عدی بن حاتم رضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که این آیه را تلاوت می‌کرد: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱]. «آنان، دانشمندان و راهبانشان و مسیح پسر مریم را به جای الله، به خدایی گرفتند».

عدیﷺ می‌گوید: عرض کردم: ما، آنها را نمی‌پرستیدیم. رسول‌اللهﷺ فرمود: «أَلَيْسَ يُحَرِّمُونَ مَا أَحَلَّ اللّهُ فَتُحَرِّمُونَهُ، ويُحِلُّونَ مَا حَرَّمَ اللّهُ فَتَسْتَحِلُّونَهُ؟» یعنی: «مگر غیر از این است که آنها حلال‌های الله را حرام؛ و حرام‌های الله را حلال می‌کردند و شما هم می‌پذیرفتید؟» گفتم: بله. فرمود: «فَتِلْكَ عِبَادَتُهُمْ»؛ [روایت احمد و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.][1]
یعنی: «همین به معنای پرستش آنهاست».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر آیه‌ی [63] سوره‌ی نور.

2- تفسیر آیه‌ی [31] سوره‌ی برائت (=توبه).

3- آموزش مفهوم عبادت در این مورد، به عدی بن حاتمﷺ که از آن بی‌اطلاع بود.

4- ابن‌عباس، ابوبکر و عمرﷺ را؛ و احمدﷺ، سفیانﷺ را به عنوان مثال ذکر کردند.[2]

5- متأسفانه امروزه، وضعیت به‌گونه‌ای شده که به نامِ ولایت، پرستش پیشوایان دینی را برترین عمل می‌پندارند و حتی آن را بصیرت و دانایی می‌نامند! حتی وضعیت، طوری شده که افراد غیرصالح نیز مورد پرستش قرار می‌گیرند.

***

(1) ترمذی، ش: ۳۰۹۵؛ آلبانیﷺ در غایة المرام، ص ۲۰، این حدیث را حسن دانسته است.

(2) زیرا امکان نداشت که ابوبکر و عمرﷺ، دانسته و از روی آگاهی، سخنی بر خلاف رهنمود نبوی بگویند.

باب (39): [دربارەی داور قرار دادن طاغوت]

الله متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزۡعُمُونَ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦۖ وَيُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُضِلَّهُمۡ ضَلَٰلَۢا بَعِيدٗا ٦٠﴾ [النساء: ۶۰]. «مگر نمی‌بینی کسانی را که گمان می‌برند به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده است، ایمان آورده‌اند و می‌خواهند طاغوت را داور قرار دهند؛(۱) حال آنکه دستور یافته‌اند به طاغوت کافر شوند؟ شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دور و درازی دچار کند».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ لَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ قَالُوٓاْ إِنَّمَا نَحۡنُ مُصۡلِحُونَ ١١﴾ [البقرة: ۱۱]. «و هرگاه به آنان گفته شود: در زمین فساد نکنید، می‌گویند: ما مصلحیم (و قصد اصلاح داریم)».

و می‌فرماید: ﴿وَلَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ بَعۡدَ إِصۡلَٰحِهَا﴾ [الأعراف: ۵۶]. «و در زمین پس از اصلاح آن، به فساد و تبهکاری نپردازید».

---

(1) یعنی خواهان احکام جاهلی و غیر اسلامی هستند! حکم جاهلی، هر آن حکمی است که برگرفته از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ نباشد.

و می‌فرماید: ﴿أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ۝٥٠﴾ [المائدة: ٥٠]. «آیا خواهان حُکم جاهلیتند؟ و برای کسانی که یقین دارند، چه حکمی بهتر از حکم الله است؟».

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لا يؤمِن أحَدُكُم حَتَّى يَكون هَواه تَبعاً لِما جِئت به». [نووی گوید: حدیث صحیحی است که در الحجة روایتش کرده‌ایم.][1] یعنی: «هیچ‌یک از شما مومن نمی‌شود، مگر آنکه خواسته‌هایش تابع دین و شریعتی باشد که من آورده‌ام».

شعبی می‌گوید: در میان دو نفر، که یکی منافق و دیگری یهودی بود، مسأله‌ای پیش آمد. یهودی برای اینکه می‌دانست رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم رشوه نمی‌گیرد، گفت: نزد محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) برویم تا بین من و تو داوری کند؛ اما منافق قبول نکرد و چون می‌دانست که علمای یهود رشوه می‌گیرند، گفت: نزد یکی از علمای یهود برویم. و هر دو اتفاق کردند نزد کاهنی در منطقه‌ی جهینه بروند. لذا الله متعال، این آیه را فرو فرستاد: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزۡعُمُونَ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦۖ وَيُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُضِلَّهُمۡ ضَلَٰلَۢا بَعِيدٗا ۝٦٠﴾ [النساء: ٦٠][2].

و گفته شده: این آیه درباره‌ی دو نفر که با هم درگیر بودند، نازل گردید؛ یکی از آنان گفت: نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم برویم. و دیگری گفت: نزد

---

(1) بغوی رحمه الله، این حدیث را شرح السنة (1/213) آورده است؛ ابن رجب رحمه الله در جامع العلوم و الحکم، سه علت برای ضعف این روایت ذکر نموده و آلبانی رحمه الله نیز در تحقیق احادیث مشکاة، این حدیث را ضعیف دانسته است. محمد صالح العثیمین رحمه الله گوید: به رغم اینکه برخی از علما این روایت را ضعیف دانسته‌اند، اما از نظر معنا، صحیح است.

(2) ترجمه‌ی آیه، در ابتدای همین باب ذکر شد.

كعب اشرف یهودی برویم. سپس نزد عمرﷺ رفتند و یکی از آنان گفت که ما چنین کردیم یا قصد داشتیم که چنین کاری بکنیم. عمرﷺ از کسی که به قضاوت رسول‌اللهﷺ راضی نشده بود، پرسید: رفیقت راست می‌گوید؟ گفت: بله. عمرﷺ با ضربه‌ی شمشیر، او را به‌قتل رساند.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر آیه‌ی [60] سوره‌ی نساء و رهنمودهای این آیه که به درک مفهوم "طاغوت"[1] کمک می‌کند.

2- تفسیر آیه‌ی [11] سوره‌ی بقره.

3- تفسیر آیه‌ی [56] سوره‌ی اعراف.

4- تفسیر آیه‌ی [50] سوره‌ی مائده.

5- سخن شعبیﷺ درباره‌ی سبب نزول آیه‌ی 60 سوره‌ی نساء.

6- شرح و توضیح ایمان راستین و کامل، و ایمان دروغین.

7- داستان برخورد عمرﷺ با آن منافق.

8- هیچ‌کس مومن نمی‌شود، مگر آنکه خواسته‌هایش تابع دین و شریعتی باشد که رسول‌اللهﷺ آورده است.



باب (40): درباره‌ی آن‌که یکی از اسماء و صفات الله را انکار کند

---

(1) واژه‌ی طاغوت، هم‌خانواده‌ی واژه‌ی طغیان است که مفهوم سرکشی را می‌رساند؛ یعنی آنچه که از حد بگذرد و شامل هر معبود باطلی می‌شود؛ ازجمله حاکمی که به حق و مطابق شریعت الله حکم نمی‌کند یا آن که به ناحق از او پیروی می‌کنند.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِۚ قُلۡ هُوَ رَبِّي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ مَتَابِ﴾ [الرعد: ٣٠]. «... در حالی که آنان به پروردگار رحمان (=گسترده‌مهر) کفر می‌ورزند؛ بگو: او پروردگار من است و هیچ معبود برحقی جز او وجود ندارد. بر او توکل نمودم و بازگشتم به‌سوی اوست».

از علی رضی الله عنه روایت است که فرمود: با مردم در سطح آگاهی و شناختشان سخن بگویید؛ آیا می‌خواهید الله و پیامبرش را انکار کنند؟[1] [روایت بخاری]

عبدالرزاق از معمر و او از ابن طاووس، و ابن طاووس هم از پدرش روایت کرده که ابن‌عباس رضی الله عنهما متوجه مردی شد که با شنیدن حدیث رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم درباره‌ی صفات الله، به‌گونه‌ای که گویا آن را قبول ندارد، از جایش تکان خورد. ابن‌عباس رضی الله عنهما فرمود: اینها را چه شده که با شنیدن نصوص محکم، نرم شده، آنها را می‌پذیرند، اما نصوص متشابه را نمی‌پذیرند و در نتیجه به هلاکت می‌رسند؟[2]

وقتی قریشیان شنیدند که رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم، اسم "الرحمن" را بر زبان می‌آورد، آن را نپذیرفتند؛ آن‌گاه الله متعال این آیه را فرو فرستاد: ﴿وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِ﴾ [الرعد: ٣٠][3].

(1) این سخن علی رضی الله عنه بدین معنا نیست که آموزه‌های کتاب و سنت را به مردم نرسانیم؛ بلکه بدین معناست که اندک اندک و با مقدمه چینی درست و مناسب، سخن حق را به آنان بگوییم تا برای پذیرش آن، آمادگی داشته باشند. اینجاست که به اهمیت حکمت در دعوت پی می‌بریم. سخن علي رضی الله عنه بیانگر آنست که گفتن هر علمي نزد کساني که متوجه آن نمي شوند، مناسب نیست. چنانکه برخي از اسماء وصفات الهي نیز بگونه اي هستند که نباید آنها را براي عوام باز کرد و پیرامون آنها بحث نمود. کافي است که به صورت اجمالي مطرح شوند تا مردم به آنها ایمان داشته باشند.

(2) روایت ابن ابی عاصم در السنة (٤٨٥)؛ آلبانی رحمه الله در تخریج احادیث السنة گفته است: اِسنادش صحیح است و رجالش ثقه هستند.

(3) ترجمه‌ی آیه در ابتدای همین باب، گذشت.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- انکار یکی از اسما و صفات الله، منافیِ ایمان است.

2- تفسیر آیه‌ی [30] سوره‌ی رعد.

3- نباید در مورد چیزی که برای شنونده قابل فهم نیست، سخن گفت.

4- ... علتش، این است که به تکذیب الله و رسولش می‌انجامد؛ اگرچه انکارکننده، به‌عمد انکار نکند.

5- سخن ابن‌عباس رضی الله عنهما درباره‌ی کسی که صفتی از صفات الله را انکار کند و نیز اشاره اش به اینکه چنین شخصی، هلاك خواهد شد.

***

باب (41): [درباره‌ی انکار نعمت پروردگار]

الله متعال می‌فرماید: ﴿يَعۡرِفُونَ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكۡثَرُهُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٨٣﴾ [النحل:۸۳]. «نعمت الله را می‌شناسند و سپس انکارش می‌کنند و بیشترشان کافرند».

مجاهد رحمه الله در تفسیر این آیه فرموده است: «معنایش این است که کسی بگوید: این، ثروت من است که از پدرانم به ارث برده‌ام».

عون بن عبدالله رحمه الله می‌گوید: «مثلاً می‌گویند: اگر فلانی نبود، این‌طور نمی‌شد».

ابن قتیبه رحمه الله می‌گوید: «(مصداقش، سخن کسانی است که) می‌گویند: این نعمت به سفارش و شفاعت معبودانمان، به ما رسید».

ابوالعباس ابن تیمیه رحمه الله درباره‌ی حدیث زید بن خالد رضی الله عنه که پیشتر گذشت،[1] می‌گوید: «در قرآن و سنت، نصوص فراوانی وجود دارد که در آنها الله متعال، کسانی را که نعمت‌هایش را به دیگران نسبت می‌دهند و بدین‌صورت شرک می‌ورزند، نکوهش فرموده است».

برخی از سلف صالح گفته‌اند: «(نمونه‌اش، سخن کسانی است که به ساحل می‌رسند و) می‌گویند: "هوا خوب بود و ناخدا مهارت داشت"»[2] و سخنانی از این قبیل که بر سر زبان‌ها جاری است.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- شرح و توضیحِ شناخت نعمت و کفران آن.

2- انکار نعمت‌های الهی، چیزی است که امروزه بر سر زبان‌ها جاری است!

3- از سخنانِ یادشده، به کفران و انکار نعمت، تعبیر گردید.

4- جمع شدن دو چیز متضاد، در قلب.[3]

***

باب (42): پیرامون این سخن الله سبحانه و تعالی که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ [البقرة: ٢٢].

«پس دانسته و در حالی که می‌دانید، برای الله شریکانی قرار ندهید».

---

(1) این حدیث، پیشتر در باب (۳۰) آمده است.

(2) وبدین‌سان الله عزوجل را از یاد می‌برند؛ در حالی که الله متعال، آنان را به سلامت به ساحل رسانده است!

(3) شناخت و انکار، متضاد یکدیگرند؛ اما با این حال، برخی نعمت‌های الهی را می‌شناسند و باز هم انکارش می‌کنند!

ابن‌عباس رضی الله عنهما در تفسیر این آیه می‌گوید: «أَنـدَادًا» به مفهوم شرک ورزیدن است که از راه رفتن مورچه در دل شب تاریک بر روی سنگی صاف و سیاه، خفی‌تر و نامحسوس‌تر می‌باشد؛ مثل اینکه بگویی: "سوگند به الله و به مرگ تو"؛ یا "به‌خدا و مرگ فلانی" و یا "به مرگ خودم". یا بگویی: "اگر این سگ نبود، یا چنانچه مرغابی در داخل خانه نبود و سر و صدا نمی‌کرد، دزد به خانه می‌زد." یا مثل اینکه بگوید: "هر چه تو و خدا بخواهید." یا اینکه بگویی: "اگر فلانی و خدا نبودند، چنین و چنان می‌شد." همه‌ی این عبارات، شرک به الله هستند. و اسم کسی را با اسم الله نگیر. [روایت ابن ابی حاتم][1]

عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «مَنْ حَلَفَ بِغَيرِ اللّٰهِ، فقد كَفَرَ أَوْ أشْرَكَ». [ترمذی با تحسین وحاکم با تصحیح][2] یعنی: «هرکه به غیرالله سوگند یاد کند، کفر یا شرک ورزیده است».

ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «اگر به نام الله سوگند دروغین یاد کنم، بهتر است از اینکه به نام غیر الله، قَسَم راست بخورم».[3]

حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «لا تَقُولُوا : مَا شَاءَ اللّٰهُ وَشَاءَ فُلاَنٌ؛ وَلكِنْ قُولُوا : مَا شَاءَ اللّٰهُ، ثُمَّ شَاءَ فُلاَنٌ»؛ [روایت ابوداود با اِسنادِ

(1) تفسیر ابن ابی حاتم (۱/ ۸۱)

(2) سنن أبي داود، ش: ۳۲۵۱؛ سنن الترمذی، ش: ۱۵۳۵؛ آلبانی رحمه الله در الإرواء، ش: ۲۵۶۱، این حدیث را صحیح دانسته است. و همین طور حدیثی به همین لفظ از ابن عمر رضی الله عنهما؛ ر.ک: صحیح الجامع، ش: ۶۱۹۱؛ والسلسلة الصحیحة، از آلبانی رحمه الله، ش: ۸۸۸.

(3) مصنف عبدالرزاق، ش: ۱۵۹۲۹

صحیح][1] یعنی: «نگویید: آنچه الله بخواهد و فلانی بخواهد؛ بلکه بگویید: آنچه الله بخواهد، سپس فلانی بخواهد».

روایت است که ابراهیم نخعی رحمه الله گفتن: «**أعوذ بالله وبک**» [یعنی: «به تو و الله پناه می‌برم»] را مکروه؛[2] و گفتن: «**بالله ثم بک**» [یعنی «به الله، سپس به تو پناه می‌برم»] را جایز می‌دانست. همچنین گفتن عبارتِ: «اگر الله و فلانی نبودند، چنین و چنان می‌شد» را ناجایز؛ و گفتنِ عبارتِ: «اگر الله، سپس فلانی نبود» را جایز می‌دانست.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر آیه‌ی [22] سوره‌ی بقره و بیان مفهوم واژه‌ی «أَنـدَادًا» در این آیه.

2- اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از آیات مربوط به شرک اکبر، درباره‌ی شرک اصغر استدلال می کردند.

3- سوگند خوردن به غیر الله، شرک است.

4- گناهِ قَسَم راست به نام غیرالله، از گناه سوگند دروغین به نامِ الله، بیشتر است.

5- تفاوت لفظیِ "و" با واژه‌ی "سپس".[3]

(1) صحیح الجامع، ش:٧٤٠٦؛ والسلسلة الصحیحة، از آلبانی رحمه الله، ش:١٣٧.

(2) واژه‌ی مکروه، آن گاه که به طور مطلق ذکر شود، افاده‌ی تحریم می کند.

(3) حرف "و"، که در بین دو لفظ می آید، مفهوم برابری آن دو را می رساند؛ لذا گفتن: آنچه الله بخواهد و فلانی بخواهد، شرک است؛ اما واژه‌ی «سپس» یا حرف «ثُمَّ»، مفهوم ترتیب با فاصله را می رساند؛ لذا عبارتِ «آنچه الله بخواهد، سپس فلانی بخواهد»، بدین مفهوم است که اراده وخواستِ الاهی فراتر از اراده وخواستِ فلانی است. در این باره سه حالت وجود دارد:



باب (43): در مورد آن‌که سوگندی را که به نام الله یاد می‌شود، نمی‌پذیرد

ابن‌عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «لا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ مَنْ حَلَفَ بِاللَّهِ فَلْيَصْدُقْ وَمَنْ حُلِفَ لَهُ بِاللَّهِ فَلْيَرْضَ وَمَنْ لَمْ يَرْضَ بِاللَّهِ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ». [ابن‌ماجه با سند حسن][1] یعنی: «به نام پدرانتان سوگند نخورید. و هرکه به نام الله سوگند یاد می‌کند، باید راست بگوید. و هرکه برایش به نام الله سوگند یاد شود، باید بپذیرد[2] و اگر راضی نشود و نپذیرد، از دین و رحمت الله هیچ بهره‌ای ندارد».

نخست: اینکه انسان بگوید: هرچه اللهِ یکتا بخواهد؛ این، یعنی تفویض و واگذاری امر به الله متعال که مورد اتفاق همه‌ی مسلمانان است؛ چنانکه مسلمانان بر این باورند که هرچه الله بخواهد، روی می‌دهد و آنچه او نخواهد، پدید نمی‌آید.

دوم: آنچه الله، سپس فلانی بخواهد؛ گفتنِ این عبارت به فرموده‌ی صریح پیامبر صلی الله علیه وسلم رواست.

سوم: اینکه انسان بگوید: آنچه خواستِ الله و فلانی باشد؛ یا آنچه الله و فلانی بخواهند. گفتنِ چنین عبارتی جایز نیست؛ بلکه حرام می‌باشد؛ زیرا مخلوق را در زمینه‌ی اراده و مشیت، هم‌سانِ الله جل جلاله قرار می‌دهد.

(1) ابن‌ماجه، ش: ۲۱۰۱؛ صحیح الجامع، ش: ۷۱۲٤

(2) یعنی باید به کسی که به نام الله سوگند می‌خورد، اطمینان کند؛ برخی از علما گفته‌اند: مگر اینکه غیر قابل اعتماد بودن آن فرد، به ثبوت رسیده باشد. این مسأله، پنج صورت دارد: نخست اینکه دروغگو بودن کسی که سوگند می‌خورد، محرز باشد؛ در این حالت، تصدیق یا پذیرفتن سوگندش واجب نیست. دوم اینکه دلایل و نشانه‌های دروغگو بودنش بر دلایل صداقتش غالب باشد؛ در این حالت نیز تصدیقش واجب نیست. اما اگر شواهد و قراین از دو سو، یکسان باشند یا صداقتش، محرز و یا غالب باشد، در این سه حالت واجب است که او را تصدیق کنیم و سوگندش را بپذیریم.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- نهی از سوگند خوردن به نام پدران و نیاکان.[1]

2- دستور روشن به کسی که برای او به نام الله سوگند یاد می‌شود، به اینکه چنین سوگندی را بپذیرد [و به برادر مسلمانش اعتماد کند.]

3- وعید شدید درباره‌ی کسی که چنین سوگندی را نپذیرد.

باب (44): در این‌باره که کسی بگوید: آنچه الله بخواهد و تو بخواهی

از قتیله رضی الله عنها روایت است که مردی یهودی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: شما (مسلمانان) شرك می‌ورزید؛ زیرا می‌گویید: «ما شاء اللّٰه وشئت». [یعنی: «هرچه الله و تو بخواهید»] و می‌گویید: سوگند به کعبه. از آن پس رسول‌الله صلی الله علیه وسلم به مسلمانان دستور داد که وقتی می‌خواهند سوگند بخورند، بگویند: و ربِّ الکعبة؛ [یعنی سوگند به پروردگار کعبه] و بگویند: «ما شاء اللّٰه ثمَّ شئت». [یعنی: «آنچه الله بخواهد، سپس آنچه خواستِ تو باشد». [نسائی رحمه الله ضمن نقل این روایت، گفته است: صحیح می‌باشد.][2]

همچنین نسائی رحمه الله از ابن‌عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که مردی به رسول‌الله صلی الله علیه وسلم گفت: «آنچه الله و شما بخواهید». رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

---

(1) این نهی یا ممنوعیت، بیانگر حرام بودن سوگند خوردن به نام نیاکان است.

(2) نسائی، ش:۳۷۷۳. السلسلة الصحیحة، ش:۱۳۶

«أَجَعَلْتَنِي للّٰهِ ندًّا ، بل ما شاء اللّٰه وحده»؛[1] یعنی: «آیا مرا با الله شریک ساختی؟ بلکه هرچه الله یگانه بخواهد».

ابن ماجه رحمه الله از طفیل- برادر مادری عایشه رضی الله عنها- روایت کرده است که گوید: در خواب دیدم که گذرم بر گروهی از یهود افتاد. گفتم: اگر نمی‌گفتید که عزیر فرزند الله است، مردمان خوبی بودید. آنها گفتند: شما نیز اگر نمی‌گفتید که هر چه خدا و محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) بخواهند، مردمان خوبی بودید. سپس از کنار گروهی از نصارا گذشتم و گفتم: اگر نمی‌گفتید که مسیح فرزند الله است، آدم‌های خوبی بودید. آنها گفتند: شما نیز اگر نمی‌گفتید که هر چه خدا و محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) بخواهند، مردمان خوبی بودید. صبح که از خواب بیدار شدم، خوابم را برای مردم تعریف کردم. سپس نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رفتم و ایشان را در جریان گذاشتم. فرمود: «آیا این خواب را برای کسی تعریف کرده‌ای؟» گفتم: بله. آن‌گاه الحمدلله گفت و الله را ستایش کرد و فرمود: «طفیل خوابی دیده که آن را برای برخی از شما تعریف کرده است. شما سخنی می‌گفتید که من بدان سبب که در این‌باره فرمانی از سوی الله نداشتم، شما را از آن منع نمی‌کردم. از این پس نگویید: آنچه الله و محمد بخواهند؛ بلکه بگویید: آنچه الله یگانه بخواهد».[2]

---

(1) **حسن لغیره**؛ روایت بیهقی در الکبری (۳/۲۱۷)، ابن ابی شیبه در مصنف خود (۵/۳۴۰)، احمد در مسند (۱/۲۱۴، ۲۲۴، ۲۸۳)؛ طبرانی در المعجم الکبیر (۱۲/۲۴۴) از طریق اجلح کندی از یزید بن اصم از ابن عباس. در روایات اجلح، ضعف و اشکال هایی وجود دارد و احادیث منکَر زیادی روایت نموده و گاه، در روایتش دچار اضطراب می شود: نگا: العلل ابن ابی حاتم (۲/۲۴۰) آن را از ابی زبیر از جابر رضی الله عنه روایت کرده و آن را منکر دانسته و روایت ابن عباس رضی الله عنهما را ترجیح داده است. اما یزید بن اصم، ثقه است؛ به هر حال، هرچه باشد، روایت حذیفه رضی الله عنه، شاهدی بر این روایت است.

(2) سنن ابن ماجه، ش: ۲۱۱۸؛ ارناؤوط در تخریج کتاب توحید، این حدیث را صحیح دانسته است.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- یهودیان نیز شرک اصغر را می‌شناختند.

2- انسان آنچه را که بخواهد، درک می کند.[١]

3- مردی به رسول‌الله ﷺ گفت: «آنچه الله و شما بخواهید». رسول‌الله ﷺ فرمود: «أَجَعَلْتَنِي لِلّٰهِ نِدًّا»؛ یعنی: «آیا مرا با الله شریک ساختی؟ پس وضعیت کسی که در اشعارش رسول‌الله ﷺ را تکیه‌گاه خود در دنیا و آخرت می‌داند و از ایشان می‌خواهد که دستش را بگیرند، چگونه خواهد بود؟[٢]

4- گفتنِ «آنچه الله و محمد بخواهند»، شرک اکبر نیست؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرمود: «... من [به دلایلی] تا کنون شما را از آن منع نمی کردم».[٣]

5- خواب نیک، شعبه‌ای از وحی است.[۴]

---

(1) همان طور که یهودیان که در پی عیب‌جویی بر مسلمانان بودند، دریافتند که گفتنِ "آنچه الله و محمد بخواهند"، درست نیست؛ اگرچه خود، مرتکب عمل بدتری شده، به الله شرک آورده، می گفتند: عزیر پسر خداست! پناه بر الله! برخی از متعصبان مذهبی نیز همین روی کرد را دارند و نصوص دینی را آن گونه که بخواهند، معنا می کنند و حتی فهم خود از نصوص را به همان سمت و سویی سوق می دهند که میلشان است.

(2) اشاره‌ی مؤلف رحمه الله به اشعار شرک آمیزی است که بوصیری در البرده آورده است. در هر حال، برخی از شاعران، در مدح رسول الله ﷺ غلو کرده و اشعار شرک آمیزی درباره‌ی ایشان سروده‌اند؛ در حالی که الله متعال، آن بزرگوار را با عناوینی چون بنده و رسول خویش، گرامی داشته است؛ پس بهترین توصیف در شأن محمد مصطفی ﷺ، این است که او را بنده و فرستاده‌ی الله بدانیم.

(3) زیرا اگر گفتن این عبارت شرک اکبر بود، هیچ دلیلی وجود نداشت که رسول الله ﷺ از گفتنش منع نکند.

(4) در صحیح بخاری، ش: ٧٠١٧؛ و صحیح مسلم، ش: ٢٢٦٣ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «**وَرُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوةِ**»؛ یعنی: «خواب مؤمن، بخشی از چهل و شش بخش نبوت است».

6- خواب نیک، در پاره‌ای از موارد، سبب حکم شرعی بوده است.[1]

***

باب (45): دشنام دادن به زمانه، ناسزاگویی به الله متعال است

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالُواْ مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا نَمُوتُ وَنَحۡيَا وَمَا يُهۡلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهۡرُۚ وَمَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِنۡ هُمۡ إِلَّا يَظُنُّونَ ٢٤﴾ [الجاثية: ۲۴]. «(منکران رستاخیز) گفتند: زندگی و حیاتی جز زندگی دنیوی ما وجود ندارد که (گروهی) می‌میریم و (گروهی) زندگی می‌کنیم و فقط روزگار است که ما را هلاک می‌کند؛ آنان فقط در گمان و پندار (بی‌اساس) به‌سر می‌برند».

در صحیح [بخاری و مسلم][2] آمده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «قَالَ اللَّهُ تعالى: يُؤْذِينِي ابْنُ آدَمَ، يَسُبُّ الدَّهْرَ، وَأَنَا الدَّهْرُ، أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»؛ یعنی: «الله متعال می‌فرماید: آدمی‌زاد مرا می‌آزارد؛ بدین‌سان که به روزگار دشنام می‌دهد، در حالی که من [گرداننده‌ی] روزگار هستم و شب و روز را می‌گردانم».

---

(1) همچنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم خواب عبدالله بن زید بن ثعلبه بن عبدالله انصاری رضی الله عنه درباره‌ی نحوه‌ی اذان را مقرر فرمود.

(2) صحیح بخاری، ش: ٤٨٢٦؛ صحیح مسلم، ش: ٢٢٤٦. گفتنی است: در روایت بخاری رحمه الله، لفظ «بِيَدِي الأَمْرُ» نیز آمده است.

و در روایتی دیگر آمده است: «لا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللّٰهَ هُوَ الدَّهْرُ»؛ یعنی: «به زمانه دشنام ندهید؛ زیرا الله، [گرداننده‌ی] زمانه است».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- نهی از ناسزا گفتن به زمانه یا روزگار.

2- دشنام دادن به زمانه را ناسزاگویی به الله ﷻ نامید.

3- دقت در این مطلب که فرمود: «من زمانه هستم».(۱)

4- گاهی انسان بدون قصد قلبی یا بدون اینکه متوجه باشد، به الله ناسزا می‌گوید.



باب (46): حکم استفاده از نام‌ها و عناوینی چون: قاضی‌القضاة [، شاهنشاه] و امثال آن

در صحیح [بخاری و مسلم](۲) آمده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «إنَّ أخنَعَ إسم عند اللّٰه رجُل تُسمّي مَلِك الأملاك، لا مالك إلا اللّٰه». یعنی: «زشت‌ترین و حقیرترین نام در نزد الله، آن است که کسی خود را شاهنشاه بنامد؛ در حالی که مالک مطلق و شاهنشاه، فقط الله متعال است».

سفیان رحمه الله گوید: مانند شاهنشاه.

(1) یعنی باید دقت داشت که الله ﷻ، مدبر و گرداننده‌ی روزگار است، نه خودِ زمانه.

(2) ر.ک: صحیح بخاری، ش: ۶۲۰۵، ۶۲۰۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۴۳.

و در روایتی آمده است که فرمود: «أَغْيَظُ رَجُلٍ عَلَى اللّٰهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَأَخْبَثُهُ»؛[۱] یعنی: «مبغوض‌ترین و فرومایه‌ترین فرد در نزد الله در روز قیامت، کسی است که شاهنشاه نامیده شود».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- نهی از نامگذاری خود به شاهنشاه [یا راضی شدن به اینکه دیگران، این نام را روی انسان بگذارند].

2- همانطور که سفیان گفت: شاهنشاه، معادل **ملك الأملاك** در زبان عربی است.[۲]

3- توجه به اینکه از به‌کار بردن چنین واژه‌هایی به‌شدت منع شده است؛ حتی اگر معانیِ واقعی آنها مدنظر نباشد.[۳]

4- درک این مطلب که این نهی، به خاطر الله متعال است.[۴]



(1) صحیح مسلم، ش:۲۱٤۳؛ سنن الترمذي، ش:۲۸۳۷؛ وسنن أبي داود، ش: ٤۹٦۱

(2) همان طور که پیشتر بیان شد، هر واژه‌ای که چنین معنایی داشته باشد، اطلاق آن بر انسان، جایز نیست.

(3) قاضی در زبان عربی به معنای حاکم نیز می آید؛ لذا به کار بردن عناوینی چون: سلطان السلاطین، و حاکم الحکام و شاهِ شاهان یا شاهنشاه، ناجایز است. همان طور که مؤلف رحمه الله اشاره کرده، از آنجا که این نهی، شدید و مطلق می باشد، لذا استعمال چنین واژه‌هایی حتی با مقاصد دیگر نیز نارواست؛ اگرچه برخی از علما گفته اند: ناگفته نماند که استعمال واژه‌ی قاضی القضاة به صورت مقید، -مثلاً قاضی القضاة در فقه یا قاضی القضاة مصر- ایرادی ندارد؛ زیرا در چنین مواردی، واژه‌ی قاضی القضاة به صورت مقید آمده است، در صورتی که حکم و قضاوت الهی، مطلق و فراگیر است و مقید به چیزی نیست. البته اگر خودِ فرد به چنین عنوانی راضی شود یا آن را بر خود بگذارد، خالی از اشکال نیست. والله اعلم.

(4) زیرا در حدیث تصریح شده که فرمانروای مطلق و شاهنشاه، فقط الله متعال است.

باب (47): احترام گذاشتن به نام‌های الله جل جلاله و تغییر دادن نام به همین منظور

از ابوشریح رضی الله عنه روایت است که کنیه‌اش «ابوالحکم» بود. رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَكَمُ، وَإِلَيْهِ الْحُكْمُ، فَلِمَ تُكْنَى أَبَا الْحَكَمِ؟» یعنی: «فقط الله، حَکَم است و حُکم و داوری از آنِ اوست». ابوشریح رضی الله عنه عرض کرد: قوم من آن‌گاه که در چیزی دچار اختلاف می‌شدند، نزدم می‌آمدند و من در میانشان داوری می‌کردم و هر دو طرفِ دعوا، به قضاوتم راضی می‌شدند. رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «این، خیلی خوب است! اما آیا پسری داری؟» پاسخ داد: بله، به نام‌های: شریح، مسلم و عبدالله. رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمود: بزرگترینشان کدام است؟» گفت: شریح. رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «پس تو ابوشریح هستی». [روایت ابوداود و دیگران][۱]

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- احترام گذاشتن به نام‌ها و صفات الله؛ هرچند مفهوم آنها منظور نباشد.[۲]

2- تغییر نام به‌خاطر احترام اسم‌ها و صفات الله.

3- برای پسوند کنیه، نام بزرگترین فرزند انتخاب می‌شود.

---

(1) سنن أبي داود، ش: ٤٩٥٥؛ و سنن النسائی، ش: ٥٣٧٨. آلبانی رحمه الله این حدیث را صحیح دانسته است؛ ر.ک: الإرواء، ش: ٢٦٨٢، المشکاة، ش: ٤٧٦٦. و نیز: صحیح سنن أبي داود، ش: (٤١٤٥،٤٩٥٥) و صحیح سنن النسائي، ش: ٤٩٨٠.

(2) نام‌هایی چون الله، الرحمن و رب العالمین را که مختص الله متعال است، تحت هیچ شرایطی جایز نیست که بر کسی دیگر اطلاق شود؛ اما اطلاق سایر نام‌ها بر انسان‌ها رواست، البته بدین شرط که هدف، فقط نامیدن فرد باشد و نه مفهوم یا صفتی که از آن اسم برداشت می‌شود. با این حال، بهتر است که به‌خاطر رعایت احترام نام‌های الله، از نام‌گذاری مخلوق به چنین نام‌هایی بدون واژه‌ی "عبد" یا "غلام" در ابتدای این نام‌ها خودداری کنیم.



باب (48): به شوخی گرفتن قرآن یا پیغمبر یا هر آنچه که در آن، نام و یادِ الله باشد

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُمۡ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلۡعَبُۚ قُلۡ أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ ٦٥﴾ [التوبة: ۶۵]. «و اگر آنان را بازخواست کنی- که چرا چنین گفتید و چنین کردید-، می‌گویند: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم. بگو: آیا الله، و آیات و فرستاده‌اش را به مسخره می‌گیرید؟».

از ابن‌عمر و محمد بن کعب و زید بن اسلم و قتاده روایتی بدین مضمون وارد شده است که مردی در غزوه‌ی تبوک گفت: ما شکم‌گنده‌تر، و دروغگوتر و بزدل‌تر از اینها[1] در هنگام نبرد سراغ نداریم. عوف رضی الله عنه به او گفت: دروغ گفتی و تو منافق هستی. آنچه را که گفتی به اطلاع رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم می‌رسانم. عوف رضی الله عنه به همین منظور نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم رفت و دریافت که رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم توسط وحی، از این موضوع باخبر شده است. آن مرد- که چنین سخنانی گفته بود- نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم آمد و ایشان تازه سوارِ مرکبش شده بود و قصد داشت حرکت کند؛ گفت: ای رسول‌خدا! ما با هم شوخی می‌کردیم تا از مشقت راه بکاهیم و هدف دیگری نداشتیم.

ابن‌عمر رضی الله عنهما می‌گوید: گویا اینک آن مرد را می‌بینم که خود را به ریسمان پالانِ شتر رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم چسبانده بود و پاهایش روی زمین کشیده می‌شد و عذرخواهی می‌کرد و می‌گفت: ما، مزاح می‌کردیم و از هر دری سخنی

(1) منظورش، رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم واصحابش بودند!

می‌گفتیم؛ و رسول‌الله ﷺ به او می‌فرمود: ﴿أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ﴾ «آیا الله، و آیات و فرستاده‌اش را به مسخره می‌گیرید؟». رسول‌الله ﷺ به آن مرد توجه نمی‌کرد و بی‌آنکه چیزی بگوید، فقط همین آیه را تکرار می‌نمود.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- مسأله‌ی خیلی مهم، اینکه به شوخی گرفتن مسایل مربوط به الله و شریعت، کفر محسوب می‌شود.[۱]

2- از این آیه، چنین برداشت می‌شود که فرقی نمی‌کند که گوینده‌ی چنین سخنانی، چه کسی باشد.

3- سخن‌چینی با خیرخواهی برای الله و رسولش، تفاوت دارد.[۲]

4- عفو وگذشت مورد پسند الله، با نکوهش دشمنان الله و شدت برخورد با آنان، بسیار متفاوت است.

5- برخی از عذرخواهی‌ها، ناموجه و غیرقابل قبول است.



(1) از آفت‌هایی که امروزه دامن‌گیر مسلمانان شده، این است که برخی، مقدسات را به بازی گرفته و به جای استفاده‌ی مناسب از امکاناتی چون تلفن همراه، پیامک‌هایی میان یکدیگر رد و بدل می‌کنند که حاوی مطالبی اهانت‌آمیز به خدای متعال است! پناه بر الله!

(2) در سخن‌چینی، آفت‌هایی است که بر هیچ‌کس پوشیده نیست؛ اما عوف رضی الله عنه که برای الله و رسولش خیرخواهی کرد و آن موضوع را به اطلاع پیامبر ﷺ رساند، درپی تعظیم شعایر الهی و جلوگیری از آن منکر بزرگ بود.

باب (49): دربارەی این سخن الله تعالی که می‌فرماید: ﴿وَلَئِنۡ أَذَقۡنَٰهُ رَحۡمَةٗ مِّنَّا مِنۢ بَعۡدِ ضَرَّآءَ مَسَّتۡهُ لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِي وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةٗ وَلَئِن رُّجِعۡتُ إِلَىٰ رَبِّيٓ إِنَّ لِي عِندَهُۥ لَلۡحُسۡنَىٰۚ فَلَنُنَبِّئَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِمَا عَمِلُواْ وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنۡ عَذَابٍ غَلِيظٖ ٥٠﴾ [فصلت:۵۰].

ترجمه: «و اگر پس از سختی و رنجی که به او رسیده، از سوی خویش نعمت و بخشایشی به او بچشانیم، به‌طور قطع می‌گوید: این نعمت و خوشی، حق من است و گمان نمی‌کنم قیامت برپا گردد و اگر هم به سوی پروردگارم بازگردانده شوم، شکی نیست که نزدش وضعیت خوبی خواهم داشت. به‌یقین ما، کافران را از اعمالی که انجام می‌دادند، آگاه می‌سازیم و به‌طور قطع از عذاب سخت به آنان می‌چشانیم».

مجاهد، در تفسیر: ﴿هَٰذَا لِي﴾ می‌گوید: یعنی این، نتیجه‌ی عمل و شایستگی من است.

ابن‌عباس رضی الله عنهما می‌گوید: یعنی از جانب خودم می‌باشد.[1]

الله متعال می‌فرماید: ﴿قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ عِندِيٓ﴾ [القصص:۷۸].

«(قارون) گفت: جز این نیست که به خاطر علم و دانشی که دارم، مال و ثروت یافته‌ام».

---

(1) اگر انسان، نعمتی را نتیجه‌ی تلاش و شایستگی خود بداند، مرتکب شرک در ربوبیت شده است و چنانچه آن را در عین حال که از سوی الله می‌داند، حق خویش بپندارد و نه صرفاً فضل و لطف الله، به نوعی خودبزرگ‌بینی یا نقص در عبودیت دچار شده است. در هر حال شایسته است که انسان، به خاطر نعمت‌هایی که الله به او ارزانی داشته است، سپاس‌گزار الله باشد؛ گفتنی است: ارکان شکر و سپاس‌گزاری عبارتند از:

- اعتراف قلبی به نعمت و لطف الله.
- شکر و ثنای زبانیِ الله.
- شکر و سپاسِ عملی؛ یعنی اعمالی انجام دهد که مایه‌ی رضایت پروردگار منعِم باشد.

قتاده در تفسیر این آیه می‌گوید: «مفهومش این است که قارون، کسب آن‌همه ثروت را نتیجه‌ی علم و دانش خویش در زمینه‌ی کسب مال و ثروت دانست».

و برخی دیگر از علما گفته‌اند: «(گویا می‌گفت:) خداوند می‌دانست که شایسته‌ی این ثروتم؛ پس به من ثروت داد». و این، به مفهوم سخن مجاهد رحمه الله می‌باشد که: «(قارون گفت:) به‌خاطر شرافت و بزرگواری به این ثروت دست یافته‌ام».

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «إِنَّ ثَلاثَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَبْرَصَ وَأَقْرَعَ وَأَعْمَى بَدَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكًا فَأَتَى الأَبْرَصَ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: لَوْنٌ حَسَنٌ وَجِلْدٌ حَسَنٌ قَدْ قَذِرَنِي النَّاسُ قَالَ: فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ عَنْهُ فَأُعْطِيَ لَوْنًا حَسَنًا وَجِلْدًا حَسَنًا فَقَالَ: أَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ، قَالَ: الإِبِلُ أَوْ قَالَ الْبَقَرُ هُوَ شَكَّ فِي ذَلِكَ إِنَّ الأَبْرَصَ وَالأَقْرَعَ، قَال: أَحَدُهُمَا الإِبِلُ وَقَالَ الآخَرُ الْبَقَرُ فَأُعْطِيَ نَاقَةً عُشَرَاءَ فَقَالَ: يُبَارَكُ لَكَ فِيهَا وَأَتَى الأَقْرَعَ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ شَعَرٌ حَسَنٌ وَيَذْهَبُ عَنِّي هَذَا قَدْ قَذِرَنِي النَّاسُ قَالَ: فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ وَأُعْطِيَ شَعَرًا حَسَنًا قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: الْبَقَرُ قَال: فَأَعْطَاهُ بَقَرَةً حَامِلا وَقَالَ: يُبَارَكُ لَكَ فِيهَا وَأَتَى الأَعْمَى، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ، قَالَ: يَرُدُّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصَرِي فَأُبْصِرُ بِهِ النَّاسَ قَالَ: فَمَسَحَهُ فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بَصَرَهُ قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ الْغَنَمُ فَأَعْطَاهُ شَاةً وَالِدًا فَأُنْتِجَ هَذَانِ وَوَلَّدَ هَذَا فَكَانَ لِهَذَا وَادٍ مِنْ إِبِلٍ وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ بَقَرٍ وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ غَنَمٍ ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى الأَبْرَصَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ تَقَطَّعَتْ بِيَ الْحِبَالُ فِي سَفَرِي فَلا بَلاغَ الْيَوْمَ إِلا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ أَسْأَلُكَ بِالَّذِي أَعْطَاكَ اللَّوْنَ الْحَسَنَ وَالْجِلْدَ الْحَسَنَ وَالْمَالَ بَعِيرًا أَتَبَلَّغُ عَلَيْهِ فِي سَفَرِي فَقَالَ: لَهُ إِنَّ الْحُقُوقَ كَثِيرَةٌ فَقَالَ: لَهُ كَأَنِّي أَعْرِفُكَ أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ يَقْذَرُكَ النَّاسُ فَقِيرًا فَأَعْطَاكَ اللَّهُ فَقَالَ: لَقَدْ وَرِثْتُ لِكَابِرٍ عَنْ كَابِرٍ

فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ وَأَتَى الأَقْرَعَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ: لِهَذَا فَرَدَّ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَيْهِ هَذَا فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ وَأَتَى الأَعْمَى فِي صُورَتِهِ فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ وَابْنُ سَبِيلٍ وَتَقَطَّعَتْ بِيَ الْحِبَالُ فِي سَفَرِي فَلا بَلاغَ الْيَوْمَ إِلا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ أَسْأَلُكَ بِالَّذِي رَدَّ عَلَيْكَ بَصَرَكَ شَاةً أَتَبَلَّغُ بِهَا فِي سَفَرِي فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَرَدَّ اللَّهُ بَصَرِي وَفَقِيرًا فَقَدْ أَغْنَانِي فَخُذْ مَا شِئْتَ فَوَاللَّهِ لا أَجْهَدُكَ الْيَوْمَ بِشَيْءٍ أَخَذْتَهُ لِلَّهِ فَقَالَ: أَمْسِكْ مَالَكَ فَإِنَّمَا ابْتُلِيتُمْ فَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ وَسَخِطَ عَلَى صَاحِبَيْكَ». [متفق علیه][1] یعنی: رسول‌الله ﷺ فرمود: «سه نفر در بنی‌اسرائیل بودند که یکی از آنها بیماری پیس داشت و دیگری، کچَل بود و سومی نابینا؛ الله متعال اراده کرد که آنها را بیازماید. پس فرشته‌ای به‌سوی آنان فرستاد. فرشته نزد پیس آمد و گفت: محبوب‌ترین چیز نزد تو چیست؟ گفت: رنگ زیبا و پوست زیبا، و برطرف شدن این عیب که باعث نفرت و دوری مردم از من شده است. فرشته دستی بر او کشید و بیماری‌اش برطرف شد و رنگ و پوست زیبایی به او عطا گردید. سپس فرشته پرسید: محبوب‌ترین مال نزد تو چیست؟ گفت: شتر یا گاو. (راوی، در این‌باره شک کرده است.) پس شتری آبستن، به او داد و گفت: الله در آن برایت برکت دهد.

سپس فرشته نزد مرد کَچل آمد و گفت: محبوب‌ترین چیز نزد تو چیست؟ گفت: موی زیبا و رفع این عیب که باعث نفرت مردم از من، شده است. فرشته دستی بر سرش کشید. در نتیجه کچلی‌اش برطرف شد و مویی زیبا به او عطا گردید. آن‌گاه فرشته پرسید: کدامین مال نزد تو محبوب‌تر است؟ گفت: گاو. پس گاوی آبستن به او عطا کرد و گفت: الله در آن برایت برکت دهد.

---

(1) صحیح بخاری، ش:٣٤٦٤؛ و صحیح مسلم، ش:٢٩٦٤.

سرانجام نزد نابینا آمد و گفت: محبوب‌ترین چیز نزد تو چیست؟ گفت: اینکه الله بینایی‌ام را به من بازگرداند تا مردم را ببینم. فرشته دستی بر چشمانش کشید و خداوند، بینایی‌اش را به او بازگردانید. آن‌گاه فرشته پرسید: محبوب‌ترین مال نزد تو چیست؟ گفت: گوسفند. پس گوسفندی آبستن به او عطا کرد. سپس آن شتر و گاو و گوسفند، زاد و ولد کردند؛ به‌گونه‌ای که نفر اول، صاحب یک دره پر از شتر؛ و دومی، صاحب یک دره پر از گاو؛ و سومی، صاحب یک دره پر از گوسفند شد.

سپس فرشته به شکل آدمِ پیس، نزد اولی رفت و گفت: فقیر و مسافری غریب و درراه‌مانده‌ام و چیزی ندارم که به مقصد برسم. امروز، پس از الله امیدم به توست تا به من کمک کنی که به مقصد برسم. از تو می‌خواهم به‌خاطر همان ذاتی که به تو رنگ و پوست زیبا و مال فراوان عنایت کرده است، شتری به من بدهی تا به‌وسیله‌ی آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: تعهدات و حقوق زیادی بر عهده‌ی من است- و نمی‌توانم به تو کمک کنم-. فرشته گفت: گویا تو را می‌شناسم؛ آیا تو همان فرد پیس و فقیر نیستی که مردم از تو متنفر بودند و الله متعال همه چیز به تو عنایت کرد؟ گفت: این اموال را پشت به پشت از نیاکانم به‌ارث برده‌ام. فرشته گفت: اگر دروغ می‌گویی، خداوند تو را به همان وضعیت اول برگرداند.

آن‌گاه فرشته، به شکل فرد مبتلا به کچلی، نزد دومین نفر رفت و سخنانی را که به اولی گفته بود، به او نیز گفت. او، همان پاسخی را داد که اولی داده بود. فرشته گفت: اگر دروغ می‌گویی، الله تو را به وضعیت اول برگرداند.

سپس فرشته، به شکل همان مرد نابینا نزد او رفت و گفت: مردی مسکین و مسافری غریبم و چیزی ندارم که به مقصد برسم. امروز، بعد از خدا، امیدم به توست که به من کمک کنی تا به مقصد برسم. به‌خاطر همان ذاتی که

بینایی‌ات را به تو برگرداند، گوسفندی به من بده تا با آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: من نابینا بودم؛ الله، بینایی‌ام را به من بازگردانید. هرچه می‌خواهی، بردار و هرچه می‌خواهی، بگذار. سوگند به الله که امروز هرچه برداری، به‌خاطر رضای الله، از تو دریغ نخواهم کرد. فرشته گفت: مالت را نگه‌دار. شما مورد آزمایش قرار گرفتید؛ الله، از تو خشنود و از دوستانت، ناراض شد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر آیه‌ی [50] سوره‌ی فصلت.

2- تفسیر جمله‌ی: ﴿لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِي﴾ در آیه‌ی مذکور.

3- تفسیر جمله‌ی: ﴿قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ﴾ [در آیه‌ی 78 سوره‌ی قصص].

4- پندهای آموزنده‌ی این داستان شگفت‌آور.

***

باب (50): درباره‌ی این سخن پرودگار متعال که می‌فرماید:

﴿فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُمَا صَٰلِحٗا جَعَلَا لَهُۥ شُرَكَآءَ فِيمَآ ءَاتَىٰهُمَاۚ فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ١٩٠﴾ [الأعراف: ١٩٠].

ترجمه: «و چون فرزند شایسته‌ای به آن دو بخشید، (موجودات دیگر را) در آنچه (الله) بدیشان عطا نمود، (مؤثر دانستند و) برای پروردگار شریکانی قرار دادند. الله از آنچه شریکش قرار می‌دهند، برتر و والاتر است».

ابن‌حزم رحمه الله گفته است: علما اتفاق نظر دارند که نام‌گذاری با کلمه‌ی «عبد» [یا غلام]، وقتی نسبت آن به غیر الله باشد، حرام است. جز نام عبدالمطلب.[1]

و از ابن‌عباس رضی الله عنهما در تفسیر این آیه، روایت شده که وقتی حواء حامله گردید، ابلیس نزد آدم و حواء آمد و گفت: من همان کسی هستم که شما را از بهشت اخراج کردم. اینک سخن مرا بپذیرید و اسم فرزندتان را «عبدالحارث» بگذارید و گرنه برای او شاخ‌هایی همچون شاخ‌های بز کوهی، درست می‌کنم که وقتی به دنیا می‌آید، شکم مادرش را پاره کند؛ و چنین و چنان می‌کنم- و تهدید کرد.- آنها نپذیرفتند و فرزندشان مرده به دنیا آمد. بار دیگر حامله شد. شیطان دوباره نزدشان آمد و پیشنهاد خود را تکرار کرد. باز هم نپذیرفتند و فرزندشان مرده به دنیا آمد. بار سوم حامله گردید. شیطان باز هم آمد و تهدید خود را تکرار نمود. محبت فرزند بر آنها غالب گردید و پذیرفتند و نام او را عبدالحارث گذاشتند. به همین خاطر است که الله متعال فرمود: ﴿جَعَلَا لَهُۥ شُرَكَآءَ فِيمَآ ءَاتَىٰهُمَا﴾ «... (موجودات دیگر را) در آنچه

---

(1) یعنی نام گذاری به نام‌هایی مثل عبدالرضا، یا غلام رضا و عبدالحسین یا غلام حسین، ناجایز است. و اما اینکه ابن حزم رحمه الله نام عبدالمطلب را مستثنا داشته است، به سبب اختلاف علما در این باره می‌باشد؛ یعنی علما بر اینکه چنین نامی، جایز یا ناجایز است، اجماع ندارند. دلیل کسانی که این نام را جایز دانسته‌اند، این است که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «أَنَا النَّبِيُّ لا كَذِبْ، أَنَا ابْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبْ»؛ یعنی: «به راستی که من، پیامبرم و این، دروغ نیست؛ من، فرزند عبدالمطّلب هستم». [ر.ک: صحیح بخاری، ش:(٢٨٦٤، ٢٨٧٤، ٢٩٣٠، ٣٠٤٢، ٤٣١٥، ٤٣١٦)؛ و مسلم، ش:١٧٧٦ به نقل از براء بن عازب رضی الله عنه] این دسته از علما گفته‌اند: اگر این نام ناجایز بود، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چنین سخنی نمی‌فرمود؛ اما آن دسته از علما که این نام را ناجایز دانسته‌اند، گفته‌اند: این سخن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، خبری است، نه حکمی؛ یعنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خبر داده که جدش، عبدالمطلب می‌باشد. همچنانکه بنی عبدمناف را هم با همین نام و عنوان صدا می‌زد؛ در صورتی که نام "عبدمناف" را مستثنا نکرده‌اند؛ لذا اینکه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خود را فرزند عبدالمطلب خواند، دلیل بر جواز این اسم نیست. و همین، صحیح‌تر به نظر می‌رسد. والله اعلم.

(الله) بدیشان عطا نمود، (مؤثر دانستند و) برای پروردگار شریکانی قرار دادند». [روایت ابن ابی حاتم]

همچنین ابن ابی حاتم با سند صحیح، تفسیر قتاده را در مورد این آیه چنین آورده است که منظور از شرک آورده به الله در اینجا، شرک در اطاعت یا حرف‌شنوی است، نه شرک در عبادت.

همچنین نظر مجاهد را در مورد ﴿لَئِنْ ءَاتَيْتَنَا صَٰلِحًا﴾ آورده که گفته است: آنها بیم داشتند که نوزادشان به جای انسان، در شکل چیزی دیگر متولد شود. نظیر همین مطلب از حسن بصری[1] و سعید و دیگران نیز روایت شده است.

---

(1) گفتنی است: روایت صحیح از حسن بصری رحمه الله این است که منظور از دو نفری که به الله شرک ورزیدند، دو نفر از آدمیان هستند؛ نه آدم و همسرش. [ر.ک: تفسیر امام ابن کثیر رحمه الله، ذیل همین آیه.] امام محمد صالح العثیمین رحمه الله بطلان و نادرستی این روایت را از چند جهت بیان نموده است:

- چنین روایتی در هیچ خبر صحیحی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ثابت نشده و ابن حزم رحمه الله نیز این روایت را ساختگی قلمداد کرده است.
- اگر این قصه در رابطه با آدم و حواء باشد، از دو حال، خارج نیست: یا آن دو، از این شرک توبه کرده اند و یا بر همان حالت مرده اند. ناگفته پیداست که اگر کسی معتقد باشد که حتی یکی از پیامبران نیز بر شرک مرده، سخت در گمراهی است؛ و اگر آدم و حواء از این شرک، توبه کردند، دیگر با حکمت کامل الهی در تناقض است که الله عزوجل این گناهشان را ذکر کند.
- پیامبران به اتفاق همه‌ی علما، از هر گونه شرکی پاک و معصوم بوده اند.
- در حدیث شفاعت، آمده است که مردم در روز قیامت «نزد آدم صلوات الله علیه می روند و می گویند: ای پدر! از الله بخواه که بهشت را برای ما بگشاید. آدم علیه السلام می گوید: آیا چیزی جز اشتباه پدرتان، شما را از بهشت اخراج کرد؟» [ر.ک: صحیح مسلم، ش:۱۹۵] لذا عذری که می آورد خوردن میوه‌ی ممنوعه می باشد، نه آنچه در این روایت آمده است. یعنی اگر مرتکب شرک می شد، همین عذر را به میان می آورد.
- در این داستان آمده است که: «شیطان نزدشان آمد و گفت: من همان کسي هستم که شما را از بهشت اخراج کردم». و کسی که قصد فریفتن دارد، چنین عبارتی نمی گوید؛ زیرا آن دو به دشمنِ ابلیس پی برده، سخنش را نمی پذیرفتند؛ کسی که قصد فریفتن دارد، از روش و عبارتی استفاده می کند که خود را به طرف مقابلش نزدیک نماید تا حرفش را بپذیرند.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- حرام بودن اضافه کردن کلمه‌ی عبد [یا غلام] به غیر الله، در نام‌گذاری.

2- تفسیر آیه‌ی [190] سوره‌ی اعراف.

3- همین نام‌گذاری که ناخواسته و بدون قصد بود، شرک نامیده شد.

4- داشتن دختر [و پسر] سالم و نیکوکار، نعمتی خداوندی است.

5- گذشتگان نیک، فرق شرک در طاعت و فرمانبرداری با شرک در عبادت را بیان داشته‌اند.



باب (51): درباره‌ی این فرموده‌ی الله جل جلاله که: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦ﴾ [الأعراف: ۱۸۰].

- در این روایت ساختگی آمده است که شیطان تهدیدشان کرد که اگر حرفش را نپذیرند، برای "فرزندشان، شاخ‌هایی همچون شاخ‌های بز کوهی، درست خواهد کرد». اگر آن دو، این تهدید شیطان را باور کرده باشند، بدین معناست که به شرک در ربوبیت دچار شده‌اند؛ زیرا چنین کاری از شیطان ساخته نبود. حال آنکه پیامبران از هر گونه شرکی، پاک و معصوم بوده‌اند. حالت دوم، این است که آن دو این تهدید را باور نکرده‌اند؛ پس دلیلی نداشت که به تهدیدش ترتیب اثر دهند و نام فرزندشان را عبدالحارث بگذارند. لذا این هم یکی دیگر از تناقضات موجود در این روایت است.
- الله متعال در پایان این آیه می‌فرماید: ﴿فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشۡرِكُونَ﴾ [الأعراف: ۱۹۰]. یعنی: «الله از آنچه شریکش قرار می‌دهند، برتر و والاتر است». شاهد اینجاست که در پایان آیه، واژه‌ی ﴿يُشۡرِكُونَ﴾ آمده که جمع است؛ و اگر منظور، آدم و حواء بودند، باید «يُشرِكانِ» می‌آمد.

علامه محمد صالح العثیمین رحمه الله در ادامه می‌افزاید: «همه‌ی این دلایل، بیانگر بطلان این روایت است؛ لذا موضوع ارتکاب شرک از سوی آدم و حواء، بی‌اساس؛ و اعتقاد به چنین موضوعی، نارواست». [ر.ک: القول المفید علی کتاب التوحید، صص ۵۶۹-۵۷۰؛ دارالفجر للتراث] البته آن دسته از علما که به این روایت توجه کرده‌اند، کوشیده‌اند تا به نحوی، با تکیه بر تفاوت انواع شرک، این اتهام را از آدم علیه السلام دور کنند؛ در صورتی که نقد این روایت، راه را کوتاه می‌کرد و روشن می‌شد که مراد آیه از کسانی که شرک ورزیدند، افرادی از نسل آدم بودند؛ نه خود آدم و همسرش.

ترجمه: «و بهترین نام‌ها از آنِ الله است. پس او را با این نام‌ها بخوانید و کسانی را که درباره‌ی نام‌هایش کج‌روی می‌کنند، رها کنید».

ابن ابی‌حاتم رحمه الله نظر ابن‌عباس رضی الله عنهما را در این مورد آورده است که ﴿يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦ﴾ یعنی شرک می‌ورزند.

همچنین از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که مشرکان، اسم بت «لات» را از "إله"؛ و «عزّا» را از "عزیز" گرفته‌اند.

و از اعمش درباره‌ی کج‌روی و الحاد در نام‌های الله، روایت است که: «آنچه را که جزو نام‌های الله نیست، بر آن می‌افزایند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- اثبات نام‌های الله.[۱]

2- نامهای الله، موصوف به حسنی هستند.[۲]

3- دستور به اینکه الله را با این نام‌ها بخوانیم.[۳]

4- کنار نهادن [راهِ] جاهلان منحرف و ملحدی که در نام‌های الله، دچار انحراف شده‌اند.

5- شرح و توضیح مفهوم الحاد در نام‌های الله.[۴]

---

(1) یعنی الله متعال، دارای نام‌هایی است.

(2) یعنی در کمال نیکی و زیبایی؛ به عبارت دیگر: برترین نام‌ها هستند.

(3) خواندن یا دعا کردن، بر دو نوع است: دعای مسألت (= درخواست)، و دعای عبادت.

(4) الحاد در نام‌های الله یا انحراف در این زمینه بر چند گونه است:

- انکار اسم یا صفتی که ثابت شده است.
- اثبات نام یا صفتی برای الله که ثابت نشده است.
- تشبیه خالق به مخلوق، یا برعکس؛ بر اساس تشابه لفظی. مثلاً گفته شود: الله، سمیع و شنواست؛ و انسان هم سمیع و شنواست؛ آن گاه از این اشتراک لفظی، چنین نتیجه گیری گردد که نعوذ بالله، الله متعال و انسان، در شنوایی، شبیه یکدیگرند! در

6- وعید به کسی که در نام‌های الله، الحاد بورزد یا کج‌روی کند.

باب (52): ممنوعیت گفتن: "سلام بر خدا"

در صحیح [بخاری و مسلم] آمده است که ابن‌مسعود ﷺ می‌گوید: وقتی با رسول‌الله ﷺ نماز می‌خواندیم، [در تشهد] می‌گفتیم: «السَّلامُ عَلَى اللَّهِ مِنْ عِبَادِهِ، السَّلامُ على جبريلَ، السَّلامُ عَلَى فُلانٍ وَفُلانٍ» [یعنی: سلام بر خدا از سوی بندگانش؛ سلام بر فلانی و فلانی- جبرئیل و میکائیل-]؛ پیامبر ﷺ فرمود: «نگویید: سلام بر خدا! همانا الله، خود سلام (و منشأ سلامتی) است».(۱)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- شرح و توضیح واژه‌ی "سلام".

2- سلام، نوعی دعا و عرض ادب است.

3- گفتنِ سلام بر خدا، شایسته [و روا] نیست.

4- بیان علت این ممنوعیت.(۲)

5- آگاه ساختن صحابه ﷺ از اینکه اینگونه سلام گفتن و عرض ادب، شایسته‌ی الله نیست.



صورتی که صفات ثابت برای الله، بر مفاهیمی دلالت دارند که شایسته‌ی الله ﷻ می‌باشد؛ و در رابطه با مخلوق به گونه‌ای است که شایسته‌ی مخلوق است.

- از نام‌های الله، اسم‌هایی برای بت‌ها ساخته شود؛ مانند اسمِ لات که از اسم «اله» ساخته‌اند.

(1) صحیح بخاری، ش: (۸۳۱، ۶۱۳۰، ۶۳۲۸)؛ و مسلم، ش: ۴۰۲ به روایت: عبدالله بن مسعود ﷺ.

(2) زیرا همان طور که در حدیث آمده، الله، خود سلام و منشأ سلامتی است.

باب (53): این روش دعا مکروه است که انسان بگوید: «یا الله! اگر خواستی، مرا بیامرز»

در صحیح [بخاری و مسلم] آمده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «لا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إنْ شِئْتَ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إنْ شِئْتَ؛ لِيَعْزِمِ المَسْأَلَةَ، فَإِنَّهُ لا مُكْرِهَ لَهُ»؛[1] یعنی: «هیچ‌یک از شما نگوید: یا الله! اگر خواستی، مرا بیامرز یا اگر خواستی، به من رحم کن؛ بلکه با یقین و قاطعیت بخواهد، زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند الله را- به کاری- مجبور سازد».

در روایتی از مسلم آمده است: «وَلَكِنْ لِيَعْزِمْ وَلْيُعَظِّمِ الرَّغْبَةَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لا يَتَعَاظَمُهُ شَيْءٌ أَعْطَاهُ»؛ یعنی: «بلکه باید با اصرار و پافشاری و به‌جزم دعا نماید و رغبت و امیدش را بزرگ و جدی نشان دهد؛ زیرا الله متعال مجبور به دادن چیزی نیست و دادن هیچ چیزی برایش دشوار نمی‌باشد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- نهی از استثنا [یا شرط گذاشتن] در دعا.

(1) صحیح بخاری،٦٣٣٩؛ و صحیح مسلم، ش:٢٦٧٩.

2- بیان علت نهی.[۱]

3- فرمایش رسول‌الله ﷺ که فرمود: «لِيَعْزِمِ المَسْأَلَةَ»، بدین معناست که در دعا باید، جدیت و اصرار ورزید.

4- همچنین فرمود: «(در دعا باید) رغبت و امید را بزرگ و جدی نشان داد».

5- و نیز علت این امر، بیان شد.[۲]

***

باب (54): نهی از گفتنِ واژه‌ی ارباب در رابطه با صاحب‌کار و...

در صحیح [بخاری و مسلم][۳] از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «لا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: أَطْعِمْ رَبَّكَ، وَضِّئْ رَبَّكَ وَلیَقُل: سَيِّدِي ومَوْلايَ وَلا يَقُلْ أَحَدُكُمْ عَبْدِي، أَمَتِي وَلْيَقُلْ فَتَايَ، فَتَاتِي، غُلامِي»؛ یعنی: «هیچ‌یک از شما به غلامش نگوید: به ارباب خود غذا بده؛ برای ارباب خود آب وضو بیاور. بلکه [خدمت‌کار و غلام] باید- به جای استفاده از الفاظی چون: ارباب- از عناوینی مثل آقای من، یا مولای من استفاده کند. همچنین شما خطاب به آنها نگویید: بنده‌ی من! کنیز من! بلکه بگویید: پسرم! دخترم! جوان من!»

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

---

(1) عبارتِ «اگر خواستی»، به کسی گفته می‌شود که گویا تحتِ فرمان و یا مجبور است؛ لذا از به کار بردن این عبارت در دعاها، بپرهیزید.

(2) آنجا که فرمود: «زیرا الله متعال مجبور به دادن چیزی نیست و دادن هیچ چیزی برایش دشوار نمی‌باشد».

(3) صحيح بخاري، ش:۲۵۵۲؛ و مسلم، ش:۲۲٤۹.

1- نهی از گفتنِ بنده و کنیز [به خدمت‌کاران]؛
2- غلام یا خدمت‌کار نیز به صاحب [یا صاحب‌کارش] نگوید: ارباب؛ و همین‌طور به او گفته نشود: به اربابت غذا بده.[۱]
3- صاحب‌کاران، خدمه و زیردستان خود را با الفاظی چون: پسرم! یا دخترم! صدا بزنند.
4- هر خدمت‌کاری به صاحب‌کار خود بگوید: آقای من!
5- توجه به توحید، حتی در قالب واژه‌ها و نحوه‌ی سخن گفتن و استفاده از کلمات.

***

باب (55): کسی‌که به‌واسطه‌ی نام الله چیزی می‌خواهد باید به او داد

ابن‌عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنِ اسْتَعَاذَ بِاللّٰهِ، فَأَعِيذُوهُ، وَمَنْ سَأَلَ بِاللّٰهِ، فأَعْطُوهُ، وَمَنْ دَعَاكُمْ، فَأَجِيبُوهُ، وَمَنْ صَنَعَ إِلَيْكُمْ مَعْرُوفاً فَكَافِئُوهُ، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا ما تُكَافِئُونَهُ فَادْعُوا لَهُ حَتَّى تَرَوْا أَنَّكُمْ قَدْ كَافَأْتُمُوهُ»؛ [روایت ابوداود و نسائی با سند صحیح][۲] یعنی: «هرکه به الله پناه جُست، پناهش دهید و هرکه به نام الله چیزی درخواست کرد، به او بدهید؛ و هرکه شما را دعوت کرد، دعوتش را بپذیرید؛ و هرکه به شما نیکی کرد، نیکی‌اش را

(1) اگرچه این حکم، نیاز به تفصیل بیشتری دارد، اما این نهی، به منظور حمایت از توحید و جلوگیری از هر گونه‌ی شائبه‌ی شرک است.

(2) صحیح الجامع، ش:۶۰۲۱؛ السلسلة الصحیحة، ش:۲۵۴؛ و صحیح النسائی، از آلبانی رحمه الله، ش:۲۴۰۷.

جبران کنید؛ و اگر چیزی برای جبران بخشش و نیکی‌اش نیافتید، آن‌قدر برایش دعا نمایید که خودتان احساس کنید که نیکی‌اش را جبران کرده‌اید».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- پناه دادن به کسی که به نام الله پناه می‌خواهد.

2- پذیرفتن خواسته‌ی کسی که به نام الله چیزی بخواهد.

3- پذیرفتن دعوت.

4- جبران کردن پاداشِ نیکی.

5- کسی که چیزی در بساط ندارد، می‌تواند در حق نیکی‌کننده دعا کند؛ و این، در نوع خود، پاداش یا جبران نیکی است.

6- در این حالت، آن‌قدر برای نیکی‌کننده دعا کند که خودش احساس نماید که نیکی‌اش را جبران کرده است.

***

باب (56): با توسل به وجه الله، چیزی جز بهشت [و امور اخروی] را نباید درخواست کرد

جابر رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لایُسْأَلُ بِوَجْهِ اللَّهِ إِلا الْجَنَّةُ». [روایت ابوداود][1] یعنی: ««با واسطه قرار دادن وجه الله، نباید چیزی جز بهشت را طلبید».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- نهی از اینکه با توسل به وجه الله، چیزی غیر از همان مطلوب باارزش و نهایی، درخواست شود.

---

(1) **ضعیف** است؛ أبوداود، ش: ۱٦۷۱؛ آلبانی رحمه الله در ضعیف الجامع، ش: ٦۳٦٦ این حدیث را ضعیف دانسته است.

2- اثبات صفت وجه برای الله.[1]

باب (57): در رابطه با گفتن: "اگر"

الله تعالی می‌فرماید: ﴿يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ ٱلْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَٰهُنَا﴾ [آل‌عمران:۱۵۴]. «می‌گویند: اگر اختیاری داشتیم، اینجا کشته نمی‌شدیم».

و می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ قَالُواْ لِإِخْوَٰنِهِمْ وَقَعَدُواْ لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُواْ﴾ [آل‌عمران: ۱۶۸]. «کسانی که نشستند (و در جهاد شرکت نکردند) و درباره‌ی برادرانشان گفتند: اگر از ما فرمان می‌بردند، کشته نمی‌شدند».

در صحیح [مسلم]،[2] از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «احْرِصْ عَلَى مَا يَنْفَعُكَ، واسْتَعِنْ بِاللَّهِ وَلاَ تَعْجَزْ. وإنْ أصابَكَ شيءٌ فلاَ تقلْ: لَوْ أَنِّي فَعلْتُ كانَ كَذَا وَكذَا، وَلَكِنْ قُلْ: قدَّرَ اللَّهُ، ومَا شَاءَ فَعَلَ، فَإِنَّ لَوْ تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ»؛ یعنی: «مشتاق چیزی باش که به نفع توست و از الله، کمک بخواه و عاجز و درمانده نشو. و اگر اتفاقی برای تو افتاد، نگو: اگر چنین می‌کردم، چنین و چنان می‌شد؛ بلکه بگو: الله، این را

---

(1) صفت وجه برای الله، در قرآن و سنت، ثابت شده است؛ از جمله‌ی آیات قرآن می‌توان اشاره کرد به: قصص/۸۸؛ رعد/۲۲ والرحمن/۲۷. اهل تأویل کوشیده‌اند که این صفت را به ذات واجر وثواب یا چیزهایی از این قبیل معنا کنند؛ در صورتی که الله متعال در آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی الرحمن می‌فرماید: ﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو ٱلْجَلَٰلِ وَٱلْإِكْرَامِ ۝٢٧﴾ یعنی: «و چهره‌ی شکوهمند و گرامی پروردگارت، باقی می‌ماند». ﴿ذُو﴾ در این آیه، صفت ﴿وَجْهُ﴾ می‌باشد؛ نه صفتِ ﴿رَبِّكَ﴾ لذا وقتی «وجه»، موصوف به شکوه وبزرگی است، نمی‌توان از آن به ثواب یا صرفاً ذات، تعبیر کرد؛ زیرا وجه غیر از ذات است.

(2) صحیح مسلم، ش:۲۶۶٤.

مقدَّر كرده و هرچه بخواهد، انجام می‌دهد؛ زیرا گفتنِ "اگر" دروازه‌ی وسوسه‌ی شیطان را باز می‌کند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر آیه‌ی [154 و 168] سوره‌ی آل‌عمران.

2- نهی از گفتن "اگر"، آن‌گاه که مصیبتی به انسان می‌رسد.

3- بیان علت نهی؛ اینکه «گفتنِ "اگر" دروازه‌ی وسوسه‌ی شیطان را باز می‌کند».

4- راهنمایی به گفتن سخنان نیک.[۱]

5- دستور به اینکه باید مشتاق چیزی بود که سودمند است و در عین حال، باید از الله کمک خواست.

6- نهی از تنبلی یا ناتوانی و سستی کردن.[۲]

***

باب (58): نهی از دشنام دادن به باد

ابی بن کعب رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «لا تَسُبُّوا الرِّيحَ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ مَا تَكْرَهُونَ، فَقُولُوا : اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هذِهِ الرِّيحِ وَخَيْرِ مَا فِيهَا وخَيْرِ مَا أُمِرَتْ بِهِ؛ وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ هذِهِ الرِّيحِ وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُمِرَتْ بِهِ»؛ [ترمذی این حدیث را صحیح دانسته است.][۳] یعنی: «به باد دشنام ندهید و هرگاه بادی را دیدید که نمی‌پسندید، بگویید: اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ

---

(1) اینکه انسان در چنین شرایطی بگوید: «الله، این را مقدّر کرده است و هرچه بخواهد، به انجام می‌رساند».

(2) آنجا که فرمود: «عاجز و درمانده نشو».

(3) صحیح الجامع، ش:۷۳۱۵؛ صحیح الأدب المفرد، از آلبانی رحمه الله، ش: ۵۵٤.

هذِهِ الرِّيحِ وَخَيْرِ مَا فِيهَا وخَيْرِ مَا أُمِرَتْ بِهِ؛ وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ هذِهِ الرِّيحِ وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُمِرَتْ بِهِ».[1]

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- نهی از دشنام دادن باد.

2- روی آوردن به دعا و سخنان نیک، هنگام مشاهده‌ی امری ناگوار.

3- باد مأموریت دارد.

4- باد، گاهی مأموریت نیک و گاهی مأموریت بد دارد.

***

باب (59): درباره‌ی بدگمانی به الله

الله متعال می‌فرماید: ﴿يَظُنُّونَ بِٱللَّهِ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ ظَنَّ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِۖ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ ٱلۡأَمۡرِ مِن شَيۡءٖۗ قُلۡ إِنَّ ٱلۡأَمۡرَ كُلَّهُۥ لِلَّهِۗ﴾ [آل‌عمران:۱۵۴]. «درباره‌ی الله گمان‌های نادرستی همچون گمان‌های دوران جاهلیت داشتند و می‌گفتند: آیا- پیروزی و- کاری به دست ماست؟ بگو: همه‌ی کارها به دست الله است».

و می‌فرماید: ﴿ٱلظَّآنِّينَ بِٱللَّهِ ظَنَّ ٱلسَّوۡءِۚ عَلَيۡهِمۡ دَآئِرَةُ ٱلسَّوۡءِ﴾ [الفتح:۶]. «و نیز مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را که به الله گمان بد دارند، عذاب نماید. پیشامدهای بد روزگار بر آنان بادا!».

---

(1) **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! من، خیرِ این باد و نیز خیرِ آنچه راکه در آن می‌باشد و خیر و منفعتی راکه این باد به آن مأمور شده است، از تو درخواست می‌کنم و از شرّ این باد و شرّ آنچه در آنست و نیز از شرّی که این باد به آن مأمور شده است، به تو پناه می‌برم».

ابن‌القیم‌/ در تفسیر آیه‌ی نخست گفته است: گمان بدی که در اینجا بدان اشاره گردید، متعلق به منافقان است؛ آنها گمان می‌کردند که الله، پیامبرش را یاری نمی‌رساند و به‌زودی دعوت رسول‌اللهﷺ از میان خواهد رفت. بدین‌سان هم حکمت الله را انکار می‌کردند و هم تقدیر را؛ و هم این را که الله، به پیامبرش یاری خواهد رساند و دینش را بر سایر ادیان پیروز خواهد کرد. این، بدگمانی به الله متعال است؛ زیرا با حکمت و وعده‌های او، سازگاری ندارد. آری! گمان به اینکه خداوندﻷ، باطل را آن‌چنان بر حق چیره می‌گرداند که حق از میان می‌رود؛ انکار آنچه که به قضا و قدر الهی به انجام می‌رسد نیز بدگمانی به الله متعال است. در مقدرات الهی حکمت‌هایی است که اللهﻷ به‌خاطر آن، شایسته‌ی حمد و ستایش است؛ لذا انکار این حکمت‌ها یا تهی دانستن این مقدرات از حکمت‌های الهی، همان گمانی است که کافران نسبت به الله داشتند: ﴿ذَٰلِكَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنَ ٱلنَّارِ﴾ [ص: ٢٧].«این، پندار کافران است. پس وای به حال کافران از آتش (دوزخ)!».

بسیاری از مردم، در مسایل و اتفاقاتی که برایشان روی می‌دهد، به الله گمان بد دارند! کسی، از این آفت درامان نمی‌ماند، مگر آن‌که الله را با نام‌ها و صفاتش بشناسد و لوازم حکمت و حمد و ستایش پروردگار را دریابد و بداند که همه‌ی کارهایش مبتنی بر حکمتی ستودنی است.

هر خردمندی که خیرخواه خویش است، باید بدین نکته توجه داشته باشد و به سوی الله باز گردد؛ و آن‌که به پروردگارش گمانِ بد داشته است، باید از او آمرزش بخواهد. با نگاهی به روی‌کرد و وضعیت اعتقادی مردم، درخواهی یافت که از تقدیر، گلایه دارند و می‌گویند: باید چنین و چنان

می‌شد! برخی از آنها چنین چیزهایی زیاد می گویند و برخی هم کمتر! در هر حال تو بنگر که آیا از این آفت، سالم مانده‌ای؟

فإنْ تَنْجُ منها تَنْجُ مِنْ ذي عَظيمةٍ وإلاَّ فَإنِّي لا أَخَالُكَ نَاجِيا

یعنی: «اگر از آفتِ بدگمانی به الله نجات یابی، از بلای بزرگی نجات یافته‌ای؛ و گرنه، تو را نجات‌یافته، نمی‌بینم».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر آیه‌ی [154] سوره‌ی آل‌عمران.

2- تفسیر آیه‌ی [6] سوره‌ی فتح.

3- خبر دادن به اینکه بدگمانی به الله، انواع مختلفی دارد که قابل شمارش نیست.

4- تنها کسی از آفتِ بدگمانی به الله نجات می‌یابد که الله را با نام‌ها و صفاتش بشناسد و به خودشناسی و بررسی خویشتن بپردازد.

***

باب (60): حکم منکِران تقدیر

ابن‌عمر رضی الله عنهما فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر کسی به اندازه‌ی کوه احد طلا داشته باشد و همه را در راه الله انفاق کند، تا به تقدیر ایمان نداشته باشد، از او پذیرفته نخواهد شد». سپس به این حدیث استدلال کرد که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «الايمان أَنْ تُؤْمِن بِاللَّهِ وملائِكَتِه وكُتُبِهِ ورُسُلِه والْيومِ الآخِر، وتُؤمِنَ بالْقَدَرِ خَيْرِهِ وشَرِّه»؛ [روايت مسلم][1] یعنی: «ایمان، این

---

(1) صحیح مسلم، ش:۸.

است که به الله، و فرشتگانش، و کتاب‌هایش، و پیامبرانش و روز قیامت (آخرت) و نیز به خیر و شر تقدیر از سوی الله، ایمان و باور داشته باشی».[۱]

روایت است که عباده بن صامتﷺ به فرزندش گفت: ای پسرم! طعم ایمان را نخواهی چشید، مگر اینکه یقین داشته باشی که تقدیری که بر تو رفته است، امکان ندارد که به تو نرسد و آنچه برایت مقدر نشده، ممکن نیست که به تو برسد. من از رسول الله ﷺ، شنیدم که فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَم، فَقَالَ لَهُ: اكْتُبْ، فقَال: رَبِّ وَمَاذَا أَكْتُبُ؟ قَالَ: اكْتُبْ مَقَادِيرَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ».[۲] یعنی: «نخستین چیزی که الله متعال آفرید، قلم بود؛ آنگاه فرمود: تقدیر همه چیز را تا قیامت، بنویس».

عباده بن صامتﷺ افزود: فرزندم! همچنین از رسول‌اللهﷺ شنیدم که فرمود: «مَن ماتَ على غيرِ هذا فَليسَ منّي».[۳] یعنی: «هر که بر غیر این عقیده بمیرد، از- پیروان دین- من نیست».[۴]

و در روایت احمد آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ أَوَّل مَا خلق اللّٰه الْقَلَم فَقَالَ لَهُ اكْتُبْ فَجرى فِي تِلْكَ السَّاعَة بِمَا هُوَ كَائِن الى يَوْم

(1) وجه استدلال ابن عمرﷺ به این حدیث، این بود که رسول الله ﷺ در آن، ایمان به تقدیر خیر و شر را جزو ارکان شش گانه‌ی ایمان برشمرد.

(2) مسند احمد (5/317)؛ سنن أبي داود، ش:4700؛ سنن الترمذي، ش:3319.

(3) سنن الترمذي، ش:2155؛ سنن أبي داود، ش:4700؛ مسند امام احمد (5/317)؛ آلبانی در ظلال الجنة فی تخریج کتاب "السنة" از ابن أبي عاصم، ش: 103 این حدیث را صحیح دانسته است.

(4) یعنی مسلمان نیست.

الْقِيَامَةِ»؛[۱] یعنی: «هنگامی که الله قلم را آفرید، فرمود: بنویس. و آن‌گاه هر آنچه باید تا قیامت انجام بگیرد، نوشته شد».

در روایت ابن وهب آمده است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «فَمَن لَم یُومن بِالقَدرِ خِیره وشَرِّه اَحرَقهُ اللّه بِالنَّار».[۲] یعنی: «هرکس به خیر و شر تقدیر ایمان نیاورد، الله او را در آتش دوزخ بسوزاند».

و در مسند و سنن روایت است که ابن‌دیلمی گوید: نزد ابی بن کعب رضی الله عنه رفتم و گفتم: در دلم شبهه‌ای درباره‌ی تقدیر آمده است؛ در این‌باره چیزی بگو تا الله متعال این شبهه را از قبلم بردارد. ابی بن کعب رضی الله عنه فرمود: «اگر به اندازه‌ی کوه احد طلا انفاق نمایی، الله از تو نمی‌پذیرد، مگر اینکه به تقدیر ایمان داشته باشی و بدانی و باور کنی که آنچه به تو می‌رسد، مقدر است و امکان ندارد که به تو نرسد؛ و آنچه به تو نمی‌رسد، مقدر و ممکن نیست که به تو برسد. اگر بر عقیده‌ای غیر از این بمیری، از دوزخیان خواهی بود». ابن دیلمی رحمه الله می‌گوید: سپس نزد عبد الله بن مسعود و حذیفه بن یمان و زید بن ثابت رضی الله عنهم رفتم؛ آنها نیز برایم از رسول‌الله ﷺ، همان حدیثی را گفتند که ابی بن کعب رضی الله عنه گفته بود. [حدیث صحیحی است که حاکم در صحیح خود آورده است.][۳]

---

(1) ر.ک: منابع پیشین.

(2) ر.ک: کتاب «القدر» از ابن وهب، حدیث شماره‌ی 26، از طریق عمر بن محمد، از سلیمان بن مهران، از عباده بن الصامت؛ اِسنادش بین سلیمان بن مهران -که همان اعمش- است و بین عباده بن صامت رضی الله عنه، منقطع می‌باشد؛ زیرا اعمش در سال 61ه-زاده شد و عباده بن صامت رضی الله عنه در سال 34ه-درگذشت. شایان ذکر است که دکتر عبدالعزیز العثیم در تحقیق کتاب القدر، این حدیث را **حسن لغیره** دانسته است.

(3) مسند امام أحمد (5/182-183)؛ سنن أبي داود، ش:4699؛ سنن ابن ماجه، ش:77؛ آلبانی در ظلال الجنة فی تخریج کتاب "السنة" از ابن أبي عاصم، ش: 111 این حدیث را صحیح دانسته است؛ همچنین ر.ک: السلسلة الصحیحة، ش: ۲٤۳۹.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- فرض بودن ایمان به تقدیر الهی.

2- چگونگی ایمان به تقدیر.[1]

3- برباد رفتن اعمال.

4- کسی که به تقدیر ایمان ندارد، طعم ایمان را نمی‌چشد.

5- نخستین مخلوق الله.[2]

6- هر آنچه که باید تا قیامت انجام بگیرد، [به فرمان الله، توسط قلم] نوشته شد.

7- اعلام بیزاری رسول الله ﷺ از کسی که به تقدیر ایمان ندارد.

8- سلف صالح برای رفع شبهات خود، به علما مراجعه می کردند.

9- علما نیز شبهات مردم را در پرتو رهنمودهای رسول‌الله ﷺ به‌روشنی پاسخ می‌دادند.[3]

***

(1) این کیفیت، در حدیث بدین صورت بیان شد: «بدانی و باور داشته باشی که تقدیری که بر تو رفته است، امکان ندارد که به تو نرسد و آنچه برایت مقدر نشده، ممکن نیست که به تو برسد».

(2) گویا اشاره‌ی مؤلف رحمه الله به این است که قلم، نخستین آفریده‌ی الله می باشد؛ در صورتی که قلم، پس از عرش آفریده شد. در حدیث شماره‌ی ۳۱۹۱ صحیح بخاری آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَكَتَبَ فِي الذِّكْرِ كُلَّ شَيْءٍ وَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ»؛ یعنی: «الله، وجود داشت وچیزي غیر از او، وجود نداشت و عرش الله بر روي آب بود؛ الله، تقدیر همه‌ی کائنات را در لوح محفوظ نوشت. و آسمان‌ها و زمین را آفرید».

(3) اشاره‌ي مؤلف رحمه الله به سخن ابن دیلمي رحمه الله است که گوید: سپس نزد عبد الله بن مسعود و حذیفه بن یمان و زید بن ثابت رضی الله عنهم رفتم؛ آنها نیز برایم از رسول الله ﷺ، همان حدیثی را گفتند که ابي بن کعب رضی الله عنه گفته بود.

باب (61): آنچه درباره‌ی مجسمه‌سازان و تصویرگران وارد شده است

ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «قال اللّٰهُ تَعَالَی: وَمَنْ أظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي؟ فَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً أوْ لِيَخْلُقُوا حَبَّةً، أوْ لِيَخْلُقُوا شَعِيرَةً»؛ [متفق علیه][1] «الله متعال می‌فرماید: چه کسی ستمکارتر از کسی است که می‌رود تا چیزی همچون آفریده‌ی من بسازد؟ پس- اگر راست می‌گویند- یک مورچه یا یک دانه گندم یا جو بیافرینند».

عایشه می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «أشَدُّ النَّاسِ عَذَاباً عِندَ اللّٰهِ يَوْمَ القِيَامَةِ الَّذينَ يُضَاهُونَ بِخَلْقِ اللّٰهِ»؛ [متفق علیه][2] یعنی: «روز قیامت سخت‌ترین عذاب را در نزد الله، کسانی دارند که آفرینش الهی را (با ترسیم جانداران یا ساختن مجسمه‌ی آنان) شبیه‌سازی می‌کنند».

بخاری و مسلم[3] از ابن‌عباس روایت کرده‌اند که رسول‌الله فرمود: «كُلُّ مُصَوِّرٍ فِي النَّارِ يُجْعَلُ لَهُ بِكُلِّ صُورَةٍ صَوَّرَهَا نَفْسٌ فَيُعَذِّبُهُ فِي جَهَنَّمَ»؛ یعنی: «هر تصویرگری در آتش است و در برابر هر جانداری که آن را به‌تصویر کشیده، موجودی در دوزخ است که او را عذاب می‌کند».

همچنین در صحیح بخاری و مسلم [4] آمده است که ابن‌عباس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فِي الدُّنْيَا، كُلِّفَ أَنْ يَنْفُخَ

---

(1) صحیح بخاری، ش:(۷۵۵۹،۵۹۵۳)؛ و صحیح مسلم، ش:۲۱۱۱.

(2) صحیح بخاری، ش:۵۹۵٤؛ و صحیح مسلم، ش:۲۱۰۷.

(3) صحیح بخاری، ش:۲۲۲۵؛ و صحیح مسلم، ش:۲۱۱۰.

(4) صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله:(۷۰٤۲،۵۹٦۳)؛ و صحیح مسلم، ش:۲۱۱۰.

فِيهَا الرُّوحَ يَومَ القِيَامَةِ وَلَيْسَ بِنَافِخٍ»؛ یعنی: «هرکه در دنیا- موجود جانداری را در قالب نقاشی یا مجسمه- به‌تصویر بکشد، روز قیامت مکلّف می‌شود که در آن روح بدمد؛ اما هرگز دمیدن روح، از او ساخته نیست».

در صحیح مسلم[1] روایتی بدین مضمون آمده است که علی رضی الله عنه به ابوالهیاج اسدی فرمود: «آیا تو را به مأموریتی بفرستم که رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم مرا به انجامِ آن دستور داد؟ هر تصویری که دیدی، از میان ببر و هر قبر مرتفع و بلندی را با خاک یکسان کن».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- وعید شدید درباره‌ی مجازات سنگین تصویرگران و مجسمه سازان.[2]

2- بیان علت آن؛ که عبارت است از جسارت و بی‌ادبی نسبت به الله عزوجل، چنانکه فرمود: «چه کسی ستمکارتر از کسی است که می‌رود تا چیزی همچون آفریده‌ی من بسازد؟»

3- یادآوری قدرت الله، و ناتوانی بندگان؛ چنانکه فرمود: پس- اگر راست می‌گویند- یک مورچه یا یک دانه گندم یا جو بیافرینند».

4- تصریح به اینکه سخت‌ترین عذاب روز قیامت، از آن تصویرگران است.

5- الله متعال در برابر هر جانداری که تصویرگر به‌تصویر می‌کشد، موجودی در دوزخ می‌آفریند که تصویرگر را عذاب می‌کند.

6- تصویرگر در روز قیامت مکلّف می‌شود که در آنچه به تصویر کشیده است، روح بدمد.

---

(1) صحیح مسلم، ش:۹٦۹.

(2) یعنی آنان که در قالب نقاشی و مجسمه سازی، جانداران را به تصویر می کشند.

7- امر به نابود کردن هر تصویری در هر جا که دیده شود.

***

باب (62): درباره‌ی زیاد سوگند خوردن

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَٱحۡفَظُوٓاْ أَيۡمَٰنَكُمۡۚ﴾ [المائدة: ۸۹]. «سوگندهایتان را پاس بدارید».

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می‌فرمود: «الحَلِفُ مَنْفَقَةٌ لِلسِّلْعَةِ، مَمْحَقَةٌ لِلْكَسْبِ»؛ [متفقٌ علیه][1] یعنی: «سوگند، وسیله‌ای برای بازارگرمی و فروش کالاست؛ اما برکتش را از میان می‌برد».

از سلمان رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ثلاثةٌ لا يُكلِّمهُم اللّه، ولا يُزكيِّهم و لَهُم عذابٌ أليم: أُشَيمِطٌ زانٍ وعائلٌ مُستكبرٌ ورَجُلٌ جَعَلَ اللَّهَ بضاعَتَهُ لا يَشتري إلاَّ بيمينه ولا يَبيعُ إلاَّ بيَمينِهِ»؛ [روایت طبرانی با سند صحیح][2] یعنی: «سه گروه هستند که الله، روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید، آنها را پاکیزه نمی‌گرداند و عذاب دردناکی خواهند داشت: پیرمرد زناکار، فقیر متکبر، و کسی که نام الله را وسیله‌ای برای داد و ستد قرار می‌دهد؛ بدین‌سان که برای فروش هر چیزی سوگند یاد می‌کند و برای خریداری هر چیزی نیز سوگند می‌خورد!»

در صحیح [بخاری و مسلم][3] از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت است که رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «خَيْرُكُمْ قَرنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يلوُنَهم، ثُمَّ الَّذِينَ يلُونَهُم»؛

---

(1) صحیح بخاری، ش:۲۰۸۷؛ و صحیح مسلم، ش:۱۶۰۶.

(2) ر.ک: صحیح الترغیب والترهیب، ش:۱۷۸۸؛ و صحیح الجامع، ش:۳۰۷۲.

(3) صحیح بخاری، ش:۲۶۵۱؛ و صحیح مسلم، ش:۲۵۳۵.

یعنی: «بهترین مردم، کسانی هستند که در دوران من به‌سر می‌برند (صحابه)، سپس نسلی که پس از ایشان می‌آیند (تابعین)، و سپس نسلِ بعدی، (تبع تابعین)». عمرانﷺ می‌گوید: نمی‌دانم دو بار جمله‌ی «سپس نسلی که پس از ایشان می‌آیند» را تکرار نمود یا سه بار؛ سپس پیامبر ﷺ افزود: «ثُمَّ یَکُونُ بَعدَهُمْ قَوْمٌ یَشهدُونَ ولا یُسْتَشْهَدُون، وَیَخُونُونَ وَلا یُؤْتَمَنُون، وَیَنْذِرُونَ وَلا یُوفُون، وَیَظْهَرُ فِیهمْ السِّمَنُ»؛ یعنی: «پس از آنها، کسانی می‌آیند که در حالی شهادت می‌دهند که از آنها درخواست شهادت (گواهی) نمی‌شود؛ خیانت می‌ورزند و امانت‌دار و قابل اعتماد نیستند؛ نذر می‌کنند و به نذر خود وفا نمی‌کنند و چاقی، در میانشان نمایان می‌شود».

همچنین در صحیح [بخاری و مسلم][1] روایت است که ابن‌مسعودﷺ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «خَیْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِینَ یَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِینَ یَلُونَهُمْ، ثُمَّ یَجِيءُ قَوْمٌ تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهم یَمِینَهُ و یَمِینُهُ شَهَادَتَهُ»؛ یعنی: «بهترین مردم، کسانی هستند که در دوران من به‌سر می‌برند (صحابه)، سپس نسلی که پس از ایشان می‌آیند (تابعین)، و سپس نسلِ بعدی، (تبع تابعین)؛ و بعد از آنها، کسانی می‌آیند که گاهی قبل از سوگند خوردن، گواهی می‌دهند و گاهی قبل از گواهی دادن، سوگند می‌خورند».[2]

ابراهیم [نخعیﷺ] گوید: پدرانمان ما را در زمانی که خردسال- یعنی نابالغ- بودیم، به‌خاطر گواهی دادن، کتک می‌زدند.[3]

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

(1) صحیح بخاری، ش:(۲۶۵۲،۳۶۵۱،٦٤۲۹)؛ و صحیح مسلم، ش:۲۵۳۳.

(2) یعنی مردمان بی تقوایی هستند که به راحتی سوگند می‌خورند و شهادت می‌دهند!

(3) منظور از کتک زدن، تنبیه کردن است؛ نه زدنی که به کودک آسیب برساند.

1- سفارش به حفاظت از سوگندها.

2- خبر دادن از اینکه «سوگند، وسیله‌ای برای بازارگرمی و فروش کالاست؛ اما برکتش را از میان می‌برد».

3- وعید شدید درباره‌ی کسی که در داد و ستد، یا خرید و فروش، همواره سوگند می‌خورد.

4- تذکر این مطلب که جرم گنهکارانی که انگیزه‌ی گناه در آنها ضعیف‌تر است، از جرم دیگران بیشتر می‌باشد.[1]

5- نکوهش کسانی که- بدون دلیل- سوگند می‌خورند، در حالی که از آنها خواسته نشده که سوگند بخورند.

6- تعریف رسول الله ﷺ از سه طبقه‌ی نخست این امت؛ [یعنی صحابه، تابعین، و اتباع تابعین] و بیان حوادث پس از آنها.

7- نکوهش کسانی که خودسرانه و بی‌آنکه از آنها خواسته شود، گواهی می‌دهند.

8- گذشتگان نیک، فرزندانشان را به خاطر گواهی و وفای به عهد تنبیه می‌کردند.



(1) چنانکه رسول الله ﷺ پیرمرد زناکار، و فقیر متکبر را جزو سه گروهی برشمرد که الله عزوجل در روز قیامت با آنان سخن نمی گوید، آنها را پاکیزه نمی گرداند و عذاب دردناکی در پیش دارند. زیرا کسی که پا به سن می گذارد، شهوتش فروکش می کند؛ برخلافِ جوان که شهوتش قوی است وخویشتن داری در دورانِ جوانی، دشوارتر می باشد؛ لذا خیلی زشت تر است که یک پیرمرد زنا کند؛ چون انگیزه ی چنین گناهی در او کم تر و ضعیف تر شده است. اگرچه زنا هم برای جوان، بد است و هم برای پیرمرد؛ البته برای پیرمرد خیلی زشت تر می باشد. ثروت، انگیزه ای برای تکبر در آدم ثروتمند است؛ اما این انگیزه در فقیر وجود ندارد، لذا به رغم بد بودن تکبر برای هر انسانی، زشتی اش برای آدم فقیر، بیشتر است.

باب (63): درباره‌ی عهد و پیمان الله، و پیغمبرش

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلۡأَيۡمَٰنَ بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا وَقَدۡ جَعَلۡتُمُ ٱللَّهَ عَلَيۡكُمۡ كَفِيلًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ ٩١﴾ [النحل: ۹۱]. «و چون با الله پیمان بستید، به پیمان الهی وفا کنید و سوگندهای استواری را که یاد می‌کنید، نشکنید؛ در حالی که شما، الله را شاهد و نگهبانتان قرار داده‌اید. بی‌گمان الله از کردارتان آگاه است».

بریده رضی الله عنه می‌گوید: هرگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی را به فرماندهی لشکر منصوب می‌کرد، او را به رعایت تقوای الهی در مورد خود و مسلمانانی که با او بودند، توصیه می‌نمود و می‌فرمود: «اغْزُوا بِاسْمِ اللّٰهِ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ، قَاتِلُوا مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ، اغْزُوا وَلا تَغُلُّوا، وَلا تَغْدِرُوا، وَلا تَمْثُلُوا، وَلَا تَقْتُلُوا وَلِيدًا، وَإِذَا لَقِيتَ عَدُوَّكَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَادْعُهُمْ إِلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ - أَوْ خِلالٍ - فَأَيَّتُهُنَّ مَا أَجَابُوكَ فَاقْبَلْ مِنْهُمْ، وَكُفَّ عَنْهُمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الإِسْلَامِ، فَإِنْ أَجَابُوكَ، فَاقْبَلْ مِنْهُمْ، وَكُفَّ عَنْهُمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى التَّحَوُّلِ مِنْ دَارِهِمْ إِلَى دَارِ الْمُهَاجِرِينَ، وَأَخْبِرْهُمْ أَنَّهُمْ إِنْ فَعَلُوا ذَلِكَ فَلَهُمْ مَا لِلْمُهَاجِرِينَ، وَعَلَيْهِمْ مَا عَلَى الْمُهَاجِرِينَ، فَإِنْ أَبَوْا أَنْ يَتَحَوَّلُوا مِنْهَا، فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّهُمْ يَكُونُونَ كَأَعْرَابِ الْمُسْلِمِينَ، يَجْرِي عَلَيْهِمْ حُكْمُ اللّٰهِ الَّذِي يَجْرِي عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَلا يَكُونُ لَهُمْ فِي الْغَنِيمَةِ وَالْفَيْءِ شَيْءٌ إِلَّا أَنْ يُجَاهِدُوا مَعَ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَسَلْهُمُ الْجِزْيَةَ، فَإِنْ هُمْ أَجَابُوكَ فَاقْبَلْ مِنْهُمْ، وَكُفَّ عَنْهُمْ، فَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَاسْتَعِنْ بِاللّٰهِ وَقَاتِلْهُمْ، وَإِذَا حَاصَرْتَ أَهْلَ حِصْنٍ فَأَرَادُوكَ أَنْ تَجْعَلَ لَهُمْ ذِمَّةَ اللّٰهِ، وَذِمَّةَ نَبِيِّهِ، فَلا تَجْعَلْ لَهُمْ ذِمَّةَ اللّٰهِ، وَلا ذِمَّةَ نَبِيِّهِ، وَلَكِنِ اجْعَلْ لَهُمْ ذِمَّتَكَ وَذِمَّةَ أَصْحَابِكَ، فَإِنَّكُمْ أَنْ تُخْفِرُوا ذِمَمَكُمْ وَذِمَمَ أَصْحَابِكُمْ أَهْوَنُ مِنْ أَنْ تُخْفِرُوا ذِمَّةَ اللّٰهِ وَذِمَّةَ رَسُولِهِ، وَإِذَا حَاصَرْتَ أَهْلَ حِصْنٍ فَأَرَادُوكَ أَنْ تُنْزِلَهُمْ عَلَى حُكْمِ

اللّٰهِ، فَلَا تُنْزِلْهُمْ عَلَى حُكْمِ اللّٰهِ، وَلَكِنْ أَنْزِلْهُمْ عَلَى حُكْمِكَ، فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي أَتُصِيبُ حُكْمَ اللّٰهِ فِيهِمْ أَمْ لا»؛ [روایت مسلم][1] یعنی: «به نام الله، در راه الله جهاد کنید و با کسانی که کفر ورزیده‌اند، بجنگید. پیکار کنید و خیانت نکنید و از عهدشکنی و مثله کردن [یا بریدن اعضای کشته‌شدگان] بپرهیزید؛ هیچ کودکی را نکُشید؛ هنگامِ رویارویی با مشرکان، آنان را به پذیرش یکی از این سه مورد فرا بخوان و هر کدام را قبول کردند، از آنان بپذیر: نخست آنها را به اسلام دعوت بده؛ اگر پذیرفتند، از آنان قبول کن، آن‌گاه از آنها بخواه که به سرزمین مهاجران، هجرت کنند؛ و بگو: اگر چنین کردید، همان حقوق و وظایفی را خواهید داشت که همه‌ی مهاجران دارند. و اگر حاضر به هجرت نشدند، به آنان خبر بده که با آنها همانند مسلمانان بدوی و صحرانشین برخورد می‌شود؛ یعنی احکام الله متعال بر آنان اجرا می‌گردد، اما از غنایم سهمی نخواهند داشت، مگر اینکه در جهاد شرکت کنند. اگر اسلام را نپذیرفتند، از آنان جزیه بخواه. اگر قبول کردند، از آنان بپذیر و دست از جنگ بدار. اما اگر قبول نکردند، پس به کمک الله، با آنان پیکار کن. و اگر قلعه‌ای را محاصره کردی، سپس آنان خواستند که به عهد و پیمان الله و پیامبرش با تو صلح کنند، چنین مکن؛ بلکه بر اساس عهد و پیمان خودت با آنان مذاکره و گفتگو کن؛ زیرا اگر شما عهد و پیمان خود را بشکنید، مجازاتش کمتر است از اینکه عهد و پیمان الله و رسولش را بشکنید. همچنین اگر ساکنان قلعه‌ای را به محاصره در آوردی، آن‌گاه از تو خواستند که حکم الله را درباره‌ی آنان اجرا کنی، نپذیر؛ بلکه حکم خودت را پیشنهاد کن، زیرا از کجا معلوم که به‌راستی مطابقِ دستور الله با آنان رفتار کنی».

---

(1) صحیح مسلم، ش: ۱۷۳۱؛ سنن أبي داود، ش: (۲۶۱۳، ۲۶۱۲)؛ سنن الترمذي، ش: (۱۶۱۷).

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفاوت عهد و پیمان الله و پیامبرش با عهد و پیمان مسلمانان.[1]

2- راهنمایی به انتخاب گزینه‌ی کم‌زیان‌تر از میان دو گزینه‌ای که یکی از آنها، زیان‌بار است و دیگری، زیان‌بارتر.

3- دستور رسول‌الله ﷺ که فرمود: «به نام الله، در راه الله جهاد کنید».[2]

4- [توجه به] این دستور رسول‌الله ﷺ که فرمود: «با کسانی که به الله کفر ورزیده‌اند، بجنگید».[3]

5- این رهنمود رسول‌الله ﷺ که فرمود: «به کمک الله با آنان پیکار کن».[4]

6- تفاوت حکم الله با حکم علما.[5]

---

(1) یعنی پیمان بستن با دشمنان به نامِ الله و رسولش، ناروا؛ و با عهد و پیمان خودِ مسلمانان، رواست. علتش، در خودِ حدیث بیان شده است.

(2) این، بیانگر واجب بودن جهاد و نیز کمک خواستن از الله ﷻ و اخلاص و همسویی با رهنمودهای دینی در مسیر جهاد است.

(3) از این فرموده، وجوب پیکار با کافران، برداشت می‌شود؛ نه اینکه فقط با کافران پیکار می‌گردد، بلکه مسلمانی که از دادن زکاتش امتناع ورزد، یا حتی مسلمانانی که اذان و اقامه‌ی نماز جماعت را در منطقه‌ی خود ترک کنند، - به رغم اینکه مسلمان هستند - باز هم باید با آنان پیکار نمود تا به حکم الله و رسولش تن دهند.

(4) این رهنمود، بیانگر وجوب کمک خواستن از الله متعال است؛ نه اینکه انسان به تدبیر و توان خود اعتماد کند.

(5) حکم الهی همواره، درست و به جاست، اما حکم علما ممکن است درست یا نادرست باشد. از این رو در استفتا از علما نباید گفت: حکم یا دیدگاه اسلام درباره‌ی فلان موضوع چیست؟ زیرا چه بسا مفتی در فتوایش اشتباه کند، در حالی که هیچ اشتباهی در احکام شرعی وجود ندارد؛ مفتی نیز نباید فتوایش را به طور مطلق، حکم اسلام بداند؛ یعنی نباید بگوید: حکم اسلام، این است که...، بلکه بگوید: حکم اسلام به رأی من، چنین و چنان است. البته این، در صورتی است که در رابطه با موضوعِ مطرح شده، نص واضح و صریحی وجود نداشته باشد. اینجاست که باید توجه داشته باشیم: تفاوت فراوانی در بین نصوص دینی و برداشت‌هایی که از نصوص دینی صورت می‌گیرد، وجود دارد و نباید برداشت‌ها و استنباط‌ها را به طور مطلق، حکم اسلام دانست.

7- درک این نکته که امکان داشت یک صحابی در هنگام ضرورت حکمی صادر می‌کرد که نمی‌دانست آیا مطابق حکم الله متعال است یا خیر؟[۱]

***

باب (64): جسارت سوگند خوردن به جای الله

جندب بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «قال رَجُلٌ: واللّه لا يغفر اللّه لفلانٍ. فَقال اللّه عزوجل : مَن ذَا الّذي يتألى عليَّ أَن لا أغفِرَ لِفلانٍ؟ إنّي قَد غَفَرتُ لَه وأحبطتُ عملك»؛ [روایت مسلم][۲] یعنی: «شخصی درباره‌ی انسانِ گنهکاری گفت: قسم به الله که او، فلانی را نمی‌آمرزد. و الله عزوجل فرمود: چه کسی به نام من سوگند یاد کرد که من فلانی را نمی‌بخشم؟ حال آنکه من او را بخشیدم و عمل تو را باطل و تباه گردانیدم».

در حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است که گوینده‌ی این سخن، شخصی عابد بود. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: آن شخص با گفتن یک سخن، دنیا و آخرتش را تباه کرد.

---

(1) یعنی در وقت ضرورت، صدور حکم، به شرط اجتهاد و به کارگیری تمام تلاش برای استنباطی دقیق، روا و بلکه در شرایطی نیز واجب است؛ اگرچه ممکن است که انسان در استنباط مبتنی بر اجتهاد، به خطا نیز برود.

(2) صحیح مسلم، ش: ۲٦۲۱؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۱٦۸۵.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- زنهار دادن و برحذر داشتن از سوگند خوردن به جای الله!

2- عذاب الهی به هر یک از ما، از بند کفش نیز نزدیک‌تر است.

3- ... و همین‌طور بهشت.(۱)

4- این حدیث، مؤیِّد حدیث دیگری است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «إِنَّ العَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بالكَلِمَةِ ...».(۲)

5- گاهی انسان به خاطر چیزی که برایش بسیار ناگوار بوده است، بخشیده می‌شود.(۳)



باب (65): نهی شدید از شفیع قرار دادنِ الله در نزد مخلوق!

جبیر بن مطعم رضی الله عنه می‌گوید: صحرانشینی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! جسمها ضعیف و لاغر شده، و بچه‌ها گرسنه، و چارپایان هلاک گشته‌اند. از پروردگارت برای ما طلب باران کن؛ ما خدا را

---

(1) یعنی میان انسان و بهشت یا دوزخ، فاصله ای جز مرگ وجود ندارد. رسول الله ﷺ فرموده است: «الجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلى أَحدِكُم مِنْ شِراكِ نَعْلِهِ والنَّارُ مِثْلُ ذلِكَ»؛ یعنی: «بهشت و دوزخ، به هر یک از شما از بند کفش او نزدیک ترند». [روایت بخاری، ش:6488 به نقل از ابن مسعود رضی الله عنه]

(2) اشاره‌ی مؤلف رحمه الله به حدیثی است که رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ العَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بالكَلِمَةِ مَا يَتَبَيَّنُ فِيهَا يَزِلُّ بِهَا إِلَى النَّارِ أَبْعَدَ مِمَّا بَيْنَ المَشْرِقِ والمَغْرِبِ»؛ یعنی: «بنده با بی فکری-وبی توجه به این که سخنش درست است یا خیر- سخنی بر زبان می آورد که به موجب آن از فاصله ای بیش از فاصله ی میان مشرق و مغرب در آتش دوزخ می افتد». ر.ک: صحیح بخاری، ش:(6477،6478)؛ و صحیح مسلم، ش:2988.

(3) همان طور که آن شخص گنهکار اصلاً دوست نداشت که کسی درباره اش بگوید: به خدا سوگند که خداوند، فلانی را نخواهد بخشید.

شفیع تو و تو را شفیع خدا قرار می‌دهیم. پیامبر ﷺ فرمود: «سبحان اللّه، سبحان اللّه»؛ و آن‌قدر تسبیح گفت که رنگ اصحابش نیز پرید. آن‌گاه رسول‌الله ﷺ فرمود: «وَيْحَكَ! أتدري ما اللّه؟ إنَّ شَأْنَ اللَّهِ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ إِنَّهُ لا يُسْتَشْفَعُ بِاللَّهِ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ»؛ [روایت ابوداود][1] یعنی: «وای بر تو! آیا می‌دانی الله کسیت؟! شأن و مرتبتِ الله، فراتر از این است؛ الله را شفیع هیچ‌یک از آفریده‌هایش قرار نمی‌دهند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- رد کردن سخن کسی که گفت: «ما خدا را نزد تو شفیع قرار می‌دهیم».

2- تغییر سیمای رسول الله ﷺ از این سخن، به‌گونه‌ای که در چهره‌ی اصحاب رضی الله عنهم نیز اثر گذاشت و رنگشان پرید.

3- رسول الله ﷺ این سخنِ صحرانشین را که گفت: «تو را شفیع خدا قرار می‌دهیم»، رد نفرمود.

4- شرح و توضیح «***سبحان الله***».[2]

5- مسلمانان از رسول الله ﷺ می‌خواستند که برایشان طلب باران کند.

***

باب (66): پاسداری رسول الله ﷺ از مرزهای توحید و بستن راه‌های شک و تردید

---

(1) **ضعیف است**؛ ر.ک: ضعیف سنن أبي داود، ش: ۱۰۱۷؛ وظلال الجنة في تخريج السنة، ش: ۵۷۵

(2) اینکه رسول الله ﷺ فرمود: «شأن و مرتبتِ الله، فراتر از این است»، بدین معناست که سبحان الله، بیانگر منزه بودن الله، از هر چیزی است که با عظمت و بزرگی اش منافات دارد.

عبد الله بن شخیرؓ می‌گوید: من با هیأت بنی عامر نزد رسول الله ﷺ رفتم؛ به ایشان گفتیم: شما سید ما هستید. رسول الله ﷺ فرمود: «السيد اللّه تبارك وتعالى»؛ یعنی: «سید، الله تبارک و تعالی است».[۱] گفتیم: شما از ما برتر و بزرگوارترید. فرمود: «قُولُوا بِقَوْلِكُمْ، وَلَا يَسْتَجْرِيَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ»؛ [روایت ابوداود با سند جید][۲] یعنی: «همین سخن یا بخشی از آن را بگویید و مواظب باشید که شیطان بر شما غلبه نکند [و غلو نکنید]».

انسؓ می‌گوید: گروهی از مردم، به رسول الله ﷺ گفتند: ای رسول‌خدا! ای بهترین ما و ای فرزند بهترین ما! ای سید و سرورمان و ای فرزند سید و سرورمان! رسول الله ﷺ فرمود: «ای مردم! سخنتان را بگویید و مواظب باشید که شیطان شما را فریب ندهد. من محمد، بنده و فرستاده‌ی الله هستم. دوست ندارم که مرا فراتر از مقام و منزلتی قرار دهید که الله ﷻ به من داده است». [روایت نسائی با سند جید][۳]

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- برحذر داشتن مردم از غلو و زیاده‌روی.

---

(1) به عبارت دیگر: سیادت و بزرگیِ مطلق، از آنِ الله می باشد؛ لذا این حدیث با حدیثی که رسول الله ﷺ فرمود: «من، سید و بزرگِ فرزندان آدم هستم»، تعارضی ندارد؛ زیرا در حدیث نخست، رسول الله ﷺ واژه‌ی سید را به طور مطلق، با "الف ولام" وبدون مضاف الیه آورد؛ مثلاً نفرمود که سید و بزرگِ شما، الله است؛ پس معنایش این می شود که سیادت مطلق، از آنِ الله می باشد. و حدیثِ «من، سید و بزرگِ فرزندان آدم هستم»، بر شرافت آن بزرگوار در میان آدمیان دلالت می کند، نه بر سیادت مطلق که خاصّ الله متعال است.

(2) سنن أبي داود، ش: ٤٨٠٦؛ آلباني رحمه الله این حدیث را صحیح دانسته است؛ ر.ک: المشکاة، ش: ٤٩٠١؛ و صحیح الجامع، ش: ٣٧٠٠.

(3) صحیح است؛ ر.ک: السلسلة الصحیحة، ش: ١٠٩٧.

2- اگر کسی را با عنوان سید و بزرگ، مخاطب قرار دادند، شایسته است که چه بگوید؟(۱)

3- با اینکه صحابه رضی الله عنهم سخن درستی گفتند، اما رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مواظب باشید که شیطان شما را فریب ندهد [و شما را به غلو و زیاده‌روی نکشاند]».

4- سخنِ رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود: « دوست ندارم که مرا فراتر از مقام و منزلتی قرار دهید که الله عزوجل به من داده است».(۲)

باب (67): درباره‌ی این سخن الله تعالی که می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٦٧﴾ [الزمر:۶۷].

ترجمه: «و الله را آن‌گونه که حقّ شناخت اوست، نشناختند؛ و روز رستاخیز همه‌ی زمین در مشت او قرار دارد و آسمان‌ها با دست راستش در هم پیچیده می‌شود. او از آنچه شریکش می‌سازند، پاک و منزه است».

ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: یکی از علمای یهود، نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ما در تورات این مطلب را می‌بینیم که الله، آسمان‌ها را بر روی یک انگشت و زمین‌ها را بر روی یک انگشت، درختان را روی یک انگشت و آب را روی یک انگشت و خاک را روی انگشت، و سایر مخلوقات را روی یک انگشت خود قرار می‌دهد، آنگاه می‌فرماید: منم فرمانروا. رسول الله صلی الله علیه وسلم

---

(1) یعنی شایسته است که بگوید: سیادت و بزرگی مطلق، از آنِ الله می باشد.؛ مثلاً بگوید: بزرگ، خداست.

(2) این، بیانگر تواضع رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد؛ همچنین نشان می دهد که بهترین مدح رسول الله صلی الله علیه وسلم این است که آن بزرگوار را بنده و فرستاده‌ی الله بدانیم. به راستی که این فرموده‌ی نبوی، درخورِ توجه می باشد.

در حالی که سخنان آن یهودی را تأیید می‌کرد، طوری تبسم نمود که دندان‌های پیشینش آشکار گردید و این آیه را خواند: ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ (بخاري ومسلم).[1]

در روایت مسلم، آمده است: «کوه‌ها و درختان را روی یک انگشت قرار می‌دهد و آنها را می‌جنباند و می‌گوید: منم پادشاه، منم الله».

و در روایت دیگری آمده است: «آسمان‌ها را روی یک انگشت و آب و خاک را روی یک انگشت و سایر آفریده‌ها را روی انگشت دیگر قرار می‌دهد».

در صحیح مسلم[2] از ابن‌عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «يَطْوِي اللَّهُ عزوجل السَّمَاوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ بِيَدِهِ الْيُمْنَى ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ، أَيْنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟ ثُمَّ يَطْوِي الأَرَضِينَ السبعَ، ثم يأخذهن بِشِمَالِهِ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ، أَيْنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟»؛ یعنی: «الله عزوجل در روز قیامت، آسمان‌ها را در هم می‌پیچد و آنها را در دست راست خود می‌گیرد. و می‌گوید: منم پادشاه. پادشاهان ستمگر کجایند؟ فرمانروایان سلطه‌جو و گردنکش کجایند؟ سپس زمین‌های هفت‌گانه را در دست دیگرش می‌گیرد و می‌گوید: منم پادشاه. پادشاهان ستمگر کجایند؟ فرمانروایان سلطه‌جو و گردنکش کجایند؟»

---

(1) صحیح بخاری، ش: ٤٨١١؛ و مسلم، ش: ٢٧٨٦.

(2) صحیح مسلم، ش: ٢٧٨٨.

روایت شده که ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است: «آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه در دست پروردگار رحمان و گسترده‌مهر، به‌سانِ دانه‌ای خردل در دست یکی از شماست». [روایت ابن جریر](۱)

ابن جریر [طبری رحمه الله] با سند خود(۲) آورده است که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «مَا السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ فِي الْكُرْسيّ إِلا كَدَرَاهِمِ سبعة اُلقِيت فِي تُرْسٍ»؛(۳) یعنی: «آسمان‌های هفت‌گانه در برابر کرسی خداوند عزوجل، مانند چند درهم است که درون سپری افتاده باشند».

ابن جریر می‌افزاید: از ابوذر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «ما الكرسِيُّ فِي العَرْشِ إِلا كحلقةٍ من حديدٍ اُلقيت بين ظَهْرَيْ فلاةٍ من الأرض»؛(۴) یعنی: «کرسی در برابر عرش، همانند حلقه‌ی آهنینی است که در زمینی پهناور افتاده باشد».

از ابن مسعود رضی الله عنه نقل شده است: «فاصله‌ی آسمان اول تا آسمان دوم، به اندازه‌ی مسافت پانصد سال می‌باشد. و فاصله‌ی هر آسمان تا آسمان بعدی، همین مقدار است. آسمان هفتم تا کرسی نیز پانصد سال فاصله دارد؛ و از کرسی تا آب نیز پانصد سال فاصله است و عرش الله بر روی آب است و الله بر فراز عرش قرار دارد و هیچ‌یک از اعمالتان بر او پوشیده نیست». [روایت ابن

(1) جامع البیان فی تأویل القرآن، معروف به تفسیر طبري، ذیل آیه‌ی ٦٧ سوره‌ی زمر. گفتنی است: این روایت، به سبب ضعف یکی از راویانش به‌نام عمرو بن مالک **ضعیف** می‌باشد.

(2) سند ابن جریر در این روایت، عبارتست از: یونس از ابن وهب، از ابن زید، از پدرش زید، از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم.

(3) ر.ک: تفسیر طبري، ذیل آیه‌ی مذکور؛ البته این روایت، **ضعیف** است؛ ر.ک: سلسلة الأحادیث الضعیفة، از آلبانی رحمه الله، ش:٦١١٨.

(4) سلسلة الأحادیث الضعیفة، از آلبانی رحمه الله، ش:١٠٩

مهدی، از حماد بن سلمه، از عاصم، از زر، از عبدالله؛ مسعودی نیز همین روایت را از عاصم، از ابووائل، از عبدالله‌ﷺ نقل کرده است؛ حافظ ذهبی‌رحمه‌الله گوید: این روایت، از چند طریق روایت شده است.]

عباس بن عبدالمطلب‌ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هَلْ تَدْرُونَ كَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ؟ قُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ:بَيْنَهُمَا مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ وَمِنْ كُلِّ سَمَاءٍ إِلَي سَمَاءٍ مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ وَكِثَفُ كُلِّ سَمَاءٍ مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ وبين السَّمَاءِ السَّابِعَةِ والعرش بَحْرٌ بَيْنَ أَسْفَلِهِ وَأَعْلاهُ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْض، واللّه تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوْقَ ذَلِكَ وَلَيْسَ يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْ أَعْمَالِ بَنِي آدَمَ»؛ [روایت ابوداود و دیگران][1] یعنی: «آیا می‌دانید فاصله‌ی زمین و آسمان چه‌قدر است؟» گفتیم: الله و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: «بین زمین و آسمان مسافتی به اندازه‌ی پانصد سال می‌باشد و هر آسمان تا آسمان بعدی، همین اندازه فاصله دارد. و ضخامت هر آسمانی نیز به‌اندازه‌ی مسافت پانصد سال است. در حد فاصل آسمان هفتم و عرش الهی، دریایی وجود دارد که عمق آن به اندازه‌ی فاصله‌ی آسمان و زمین می‌باشد. و الله متعال فوق آن است و هیچ یک از اعمال بنی‌آدم بر او پوشیده نیست».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

1- تفسیر این سخن پروردگار که می‌فرماید: ﴿وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ [الزمر:۶۷].

2- این مسایل، نزد یهود زمان پیامبر ﷺ باقی مانده بودند و آنان، این مسایل را نه انکار می‌کردند و نه تأویل.

---

(1) سنن أبي داود، ش: ٤٧٢٣؛ سنن الترمذي، ش: ٣٣٢٠؛ آلبانی‌رحمه‌الله این حدیث را ضعیف دانسته است؛ ر.ک: ضعیف سنن أبي داود، ش: ١٠١٤، وضعیف سنن الترمذي، ش: ٣٥٥٤.

3- رسول الله ﷺ سخن آن عالم یهودی را تأیید کرد و آیه‌ای نیز در این‌باره نازل گردید.

4- خندیدن رسول الله ﷺ به خاطر آشکار ساختن این علم، توسط آن یهودی بود.

5- تصریح به اینکه الله، دو دست دارد؛ و اینکه آسمان‌ها روی یک دست و زمین‌ها روی دست دیگرش قرار می‌گیرند.

6- آشکارا یکی از دستانش، دست چپ نامیده شد.[1]

7- آنجا فرمانروایان ستمگر و سلطه‌جو، مورد خطاب قرار می‌گیرند.

8- ذکر این مطلب که: «آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه در دست پروردگار رحمان و گسترده‌مهر، به‌سانِ دانه‌ای خردل در دست یکی از شماست».

9- بزرگی کرسی نسبت به آسمان‌ها!

10- عظمت عرش در برابر کرسی!

11- عرش و کرسی و آب، چیزهای جداگانه‌ای هستند.[2]

12- فاصله‌ی بین آسمان‌ها!

13- حد فاصل آسمان هفتم و کرسی.

14- حدفاصل کرسی و آب.

15- عرش بر روی آب قرار دارد.

---

(1) بنابر قول راجح، این روایت، شاذ می باشد؛ زیرا در حدیث از هر دو دست الله، به دست راست، تعبیر شده است؛ ضمن اینکه ذکر دست چپ در این روایت، می تواند بنابر عرف و عادتی باشد که از دو دست به دست راست و چپ تعبیر می شود. اثبات چنین صفاتی برای الله، به معنای تجسیم یا قایل شدن جسم برای الله نیست؛ مگر نمی گویند: فلانی، آدم رؤوف و مهربانی است. خب، الله نیز رؤوف و مهربان است؛ پس آیا این اشتراک لفظی به معنای تشابه می باشد؟ قطعا خیر.

(2) عرش الله بر آب قرار دارد؛ والله، فوق عرش است؛ و کرسی، موضع قدمین می باشد.

16- الله، بر فراز عرش است.

17- حد فاصل زمین و آسمان.

18- ضخامت هر آسمان به اندازه‌ی مسافت پانصد سال می‌باشد.

19- عمق دریایی که برفراز آسمان‌هاست، به اندازه‌ی مسافت پانصد سال است. والله تعالی بهتر می‌داند.

همه‌ی حمد و ستایش، ویژه‌ی الله، پروردگار جهانیان است؛ و درود و سلام الله بر آقایمان، محمد و بر خاندان و همه‌ی یارانش.